



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

مکتبہ اقصیٰ، لاہور

بابی سنسری

قصہ ہامی قرآن

سید ابوالخیر محمد حسین (شرق)

مرکز پژوهش ہائے اسلامی، صدنا وسیمہ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# مبانی هنری قصه های قرآن

نویسنده:

ابوالقاسم حسینی

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

|  |    |
|--|----|
| فهرست  | ۵  |
| مبانی هنری قصه های قرآن                                  | ۱۵ |
| مشخصات کتاب  | ۱۵ |
| اشاره  | ۱۵ |
| پیش گفتار  | ۱۸ |
| طلیعه  | ۲۲ |
| فصل ۱: تعریف قصه قرآنی                                   | ۲۹ |
| اشاره  | ۲۹ |
| ۱ - ۱. واژه قصه در قرآن و روایات                         | ۲۹ |
| ۲ - ۱. پیوند «قصه قرآنی» با معنای لغوی آن                | ۳۱ |
| ۳ - ۱. مراد از قصه قرآنی                                 | ۳۲ |
| اشاره  | ۳۲ |
| ۱ - ۳ - ۱. قصه قرآنی یعنی پی گرفتن اخبار گذشتگان         | ۳۲ |
| ۲ - ۳ - ۱. تفاوت حکایت و قصه                             | ۳۴ |
| ۳ - ۳ - ۱. آیا قرآن، خود، به لفظ قصه اشاره کرده است؟     | ۳۴ |
| ۴ - ۳ - ۱. ملاک فنی قصه قرآنی چیست؟                      | ۳۸ |
| ۴ - ۱. دکتر خلف الله و تعریف قصه قرآنی                   | ۳۹ |
| اشاره  | ۳۹ |
| ۱ - ۴ - ۱. تعریف هنر امروز از قصه                        | ۳۹ |
| ۲ - ۴ - ۱. خلف الله تعریف امروزی قصه را ملاک قرار می دهد | ۴۰ |
| فصل ۲: اسلوب قصه قرآنی                                   | ۴۲ |
| اشاره  | ۴۲ |
| ۱ - ۲. هنری بودن قصه های قرآن                            | ۴۲ |
| ۲ - ۲. جلوه های هنری قصه های قرآن                        | ۴۴ |

- ۴۴ ..... اشاره
- ۴۴ ..... ۱ - ۲ - ۲. تنوع اسلوبی
- ۴۵ ..... ۲ - ۲ - ۲. تقسیم به نماهای مختلف
- ۴۵ ..... ۳ - ۲ - ۲. گزینش صحنه های مؤثر
- ۴۶ ..... ۳ - ۲. نوع روایت قصه
- ۴۶ ..... اشاره
- ۴۶ ..... ۱ - ۳ - ۲. روایت غیابی و حضوری در قصه های تاریخی
- ۴۶ ..... ۲ - ۳ - ۲. قصه قرآنی به گونه غیابی روایت می شود
- ۴۹ ..... ۴ - ۲. بازتابش حقایق آشکار و پنهان
- ۴۹ ..... اشاره
- ۴۹ ..... ۱ - ۴ - ۲. نگاه واقعگرایانه و فرا واقعگرایانه به هنر
- ۵۰ ..... ۲ - ۴ - ۲. شیوه «واقعگرایی پویا» در قصه های قرآن
- ۵۰ ..... ۳ - ۴ - ۲. نمونه این بازتابش در قصه داوود
- ۵۲ ..... ۵ - ۲. نظم قصه های قرآن
- ۵۲ ..... اشاره
- ۵۲ ..... ۱ - ۵ - ۲. نظم آسمانی
- ۵۳ ..... ۲ - ۵ - ۲. توازن میان نظم و واقعگرایی
- ۵۳ ..... ۶ - ۲. پی نوشت در قصه های قرآن
- ۵۳ ..... اشاره
- ۵۳ ..... ۱ - ۶ - ۲. نقش پی نوشت
- ۵۵ ..... ۲ - ۶ - ۲. پی نوشت ها در ردیف رویدادها نیستند
- ۵۵ ..... ۷ - ۲. شبهه زدایی در قصه های قرآن
- ۵۵ ..... اشاره
- ۵۵ ..... ۱ - ۷ - ۲. جایگاه شبهه زدایی در قرآن
- ۵۷ ..... ۲ - ۷ - ۲. نمونه شبهه زدایی در قصه ابراهیم
- ۵۷ ..... ۸ - ۲. تکرار در قصه های قرآن

۵۷ ..... اشاره

۵۸ ..... ۱ \_ ۸ \_ ۲. طرح مسأله

۵۹ ..... ۲ \_ ۸ \_ ۲. جلوه های بلاغی تکرار

۶۰ ..... ۳ \_ ۸ \_ ۲. انگیزه اصلی تکرار: تکمیل تصویرها

۶۰ ..... ۴ \_ ۸ \_ ۲. بررسی «تکرار» در قصه موسی

۶۹ ..... ۹ \_ ۲. هنرمندان ما و قصه های قرآن

۷۱ ..... فصل ۳: ماهیت و انواع قصه قرآنی

۷۱ ..... اشاره

۷۱ ..... ۱ \_ ۳. ارزیابی کوتاهی از نظریه های پنج گانه درباره انواع قصه های قرآنی

۸۰ ..... ۲ \_ ۳. اثبات نظریه «واقعی بودن قصه های قرآن»

۸۰ ..... اشاره

۸۰ ..... ۱ \_ ۲ \_ ۳. هنر و ادبیات عرب ریشه در واقعیت ها دارد

۸۲ ..... ۲ \_ ۲ \_ ۳. اثر ناپذیری از تخیل و اسطوره، نشانه ضعف هنر عربی نیست

۸۳ ..... ۳ \_ ۲ \_ ۳. تناسب قرآن با واقعگرایی قوم عرب

۸۴ ..... ۴ \_ ۲ \_ ۳. قصه های قرآن منتخب واقعیت های زندگی بشرنند

۸۴ ..... ۳ \_ ۳. ارزیابی عمومی نظریه «راه یافتن خیال به قصه های قرآن»

۸۴ ..... اشاره

۸۴ ..... ۱ \_ ۳ \_ ۳. ادله چهارگانه این نظریه

۸۶ ..... ۲ \_ ۳ \_ ۳. ارزیابی و رد ادله مزبور

۹۰ ..... ۴ \_ ۳. ارزیابی خاص دیدگاه دکتر خلف الله درباره «راه یافتن خیال به قصه های قرآنی»

۹۰ ..... اشاره

۹۰ ..... ۱ \_ ۴ \_ ۳. دو تعارض به زعم خلف الله

۹۲ ..... ۲ \_ ۴ \_ ۳. سازگاری دیدگاه خلف الله و خاورپژوهان مغرض

۹۳ ..... ۳ \_ ۴ \_ ۳. استشهاد خلف الله به قصه های اصحاب کهف و ذوالقرنین

۹۵ ..... ۴ \_ ۴ \_ ۳. ایرادهای اساسی سخن خلف الله

۱۰۲ ..... ۵ \_ ۴ \_ ۳. بررسی برخی از شواهد فرعی خلف الله

- ۱۰۸ ----- ۶ \_ ۴ \_ ۳. سه انگیزه مهم رویکرد خاص خلف الله
- ۱۱۲ ----- ۷ \_ ۴ \_ ۳. اشاره ای به سخن «امین خولی»
- ۱۱۴ ----- ۸ \_ ۴ \_ ۳. سخن سید قطب
- ۱۱۵ ----- ۹ \_ ۴ \_ ۳. سخن علامه طباطبایی
- ۱۱۹ ----- ۵ \_ ۳. بررسی تفصیلی دیدگاه دکتر خلف الله درباره انواع قصه قرآنی
- ۱۱۹ ----- اشاره
- ۱۱۹ ----- ۱ \_ ۵ \_ ۳. تعریف کلی قصه های تاریخی و تمثیلی و اسطوره ای
- ۱۲۰ ----- ۲ \_ ۵ \_ ۳. قصه تاریخی
- ۱۲۱ ----- ۳ \_ ۵ \_ ۳. قصه تمثیلی
- ۱۳۲ ----- ۴ \_ ۵ \_ ۳. قصه اسطوره ای
- ۱۳۶ ----- ۵ \_ ۵ \_ ۳. بحثی در باب اسطوره در قرآن
- ۱۴۴ ----- ۶ \_ ۵ \_ ۳. قصه نمادین (= رمزی)
- ۱۴۵ ----- ۷ \_ ۵ \_ ۳. «بحران نماد» در هنر و ادب امروز
- ۱۴۹ ----- ۸ \_ ۵ \_ ۳. ریشه های نمادگرایی در کتب تفسیر
- ۱۵۲ ----- ۶ \_ ۳. تفکیک قصه واقعی و تاریخی
- ۱۵۴ ----- ۷ \_ ۳. مرز قصه های بشری و قصه های قرآن
- ۱۵۷ ----- فصل ۴: عناصر قصه قرآنی
- ۱۵۷ ----- اشاره
- ۱۵۷ ----- ۱ \_ ۴. مآخذ عناصر قصه های قرآن
- ۱۵۷ ----- اشاره
- ۱۵۸ ----- ۱ \_ ۱ \_ ۴. طرح مسأله
- ۱۵۹ ----- ۲ \_ ۱ \_ ۴. موانع طرح مسأله
- ۱۵۹ ----- اشاره
- ۱۵۹ ----- ۱. تلقی نادرست از صورت مسأله
- ۱۵۹ ----- ۲. فتنه انگیزی خاور پژوهان و محافل تبشیری
- ۱۶۱ ----- ۳ \_ ۱ \_ ۴. نادرستی ادعای خاور پژوهان



- ۴ \_ ۱ \_ ۴. دفاع عقلانی از دین یا افتادن در چاهی ژرف؟ ..... ۱۶۲
- ۵ \_ ۱ \_ ۴. عناصر: در خدمت ارتباط و هدایت ..... ۱۶۳
- ۶ \_ ۱ \_ ۴. اخذ عناصر از ذهن و زبان مردم، با پالایش ..... ۱۶۵
- ۷ \_ ۱ \_ ۴. نقش دانشوران یهودی و مسیحی و صاحبان کتب اخبار ..... ۱۶۵
- ۲ \_ ۴. توزیع عناصر ..... ۱۶۸
- اشاره ..... ۱۶۸
- ۱ \_ ۲ \_ ۴. قصه های قرآن از نوع «قصه کوتاه» هستند ..... ۱۶۸
- ۲ \_ ۲ \_ ۴. سه عنصر برجسته در قصه های قرآن ..... ۱۶۹
- ۳ \_ ۲ \_ ۴. توزیع عناصر در قصه صالح ..... ۱۶۹
- ۳ \_ ۴. شخصیت ..... ۱۷۴
- اشاره ..... ۱۷۴
- ۱ \_ ۳ \_ ۴. توازن شخصیت و حادثه ..... ۱۷۵
- ۲ \_ ۳ \_ ۴. تصویر عمومی از شخصیت ..... ۱۷۶
- ۳ \_ ۳ \_ ۴. نظریه «مَثَل گونه های ساختگی» ..... ۱۷۷
- ۴ \_ ۳ \_ ۴. انواع شخصیت ..... ۱۷۸
- ۵ \_ ۳ \_ ۴. مورچه و هدهد ..... ۱۷۹
- ۶ \_ ۳ \_ ۴. شخصیت حیوانی در قصه های بشری و قرآنی ..... ۱۸۱
- ۷ \_ ۳ \_ ۴. نقش زن ..... ۱۸۲
- ۸ \_ ۳ \_ ۴. نگاه متعادل به زن ..... ۱۸۳
- ۹ \_ ۳ \_ ۴. زنان بی نام و نشان ..... ۱۸۵
- ۱۰ \_ ۳ \_ ۴. تصویر طبیعی از زن با همه چهره هایش ..... ۱۸۶
- ۱۱ \_ ۳ \_ ۴. نقش مرد ..... ۱۸۹
- ۱۲ \_ ۳ \_ ۴. شخصیت پردازی کنایی ..... ۱۹۰
- ۱۳ \_ ۳ \_ ۴. مردان بی نام و نشان ..... ۱۹۴
- ۱۴ \_ ۳ \_ ۴. فرشته ..... ۱۹۶
- ۱۵ \_ ۳ \_ ۴. جن ..... ۲۰۰

- ۱۶ \_ ۳ \_ ۴. نظریه «چهره خیالی جن» ..... ۲۰۱
- ۱۷ \_ ۳ \_ ۴. ابلیس ..... ۲۰۲
- ۱۸ \_ ۳ \_ ۴. نظریه «نمادین بودن ابلیس» ..... ۲۰۲
- ۴ \_ ۴. حادثه ..... ۲۰۳
- اشاره ..... ۲۰۳
- ۱ \_ ۴ \_ ۴. حادثه زاییده قضا و قدر ..... ۲۰۴
- ۲ \_ ۴ \_ ۴. حادثه غیر عادی و اعجازین ..... ۲۰۵
- ۳ \_ ۴ \_ ۴. جلوه طبیعی دو نوع حادثه مزبور ..... ۲۰۶
- ۴ \_ ۴ \_ ۴. سبب عنایت به این دو نوع حادثه ..... ۲۰۷
- ۵ \_ ۴ \_ ۴. حادثه عادی و طبیعی ..... ۲۰۹
- ۶ \_ ۴ \_ ۴. محور ارتباط وقایع، غرض اصلی هر قصه است ..... ۲۰۹
- ۷ \_ ۴ \_ ۴. دو شیوه چینش رویدادها ..... ۲۱۲
- ۵ \_ ۴. حرکت ..... ۲۱۴
- اشاره ..... ۲۱۴
- ۱ \_ ۵ \_ ۴. نقش حرکت ..... ۲۱۴
- ۲ \_ ۵ \_ ۴. حرکت بر مدار واقعیت ناب ..... ۲۱۵
- ۶ \_ ۴. زمان ..... ۲۱۶
- اشاره ..... ۲۱۶
- ۱ \_ ۶ \_ ۴. نقش زمان ..... ۲۱۶
- ۲ \_ ۶ \_ ۴. حرکت زمانی رو به پیش ..... ۲۱۸
- ۳ \_ ۶ \_ ۴. استثنا در حرکت زمانی: قصه بنی اسرائیل و گاو ..... ۲۱۹
- ۴ \_ ۶ \_ ۴. رنگ زمان: ماضی ..... ۲۲۱
- ۷ \_ ۴. مکان ..... ۲۲۲
- اشاره ..... ۲۲۲
- ۱ \_ ۷ \_ ۴. نقش مکان ..... ۲۲۲
- ۲ \_ ۷ \_ ۴. نمونه تأثیر مکان در قصه «اسراء» ..... ۲۲۲

- ۲۲۴ ..... ۳ \_ ۷ \_ ۴. مکان در قصه یوسف
- ۲۲۵ ..... ۴ \_ ۷ \_ ۴. مکان در قصه اصحاب کهف
- ۲۲۵ ..... ۸ \_ ۴. گفت و گو
- ۲۲۵ ..... اشاره
- ۲۲۵ ..... ۱ \_ ۸ \_ ۴. نقش گفت و گو
- ۲۲۶ ..... ۲ \_ ۸ \_ ۴. تنوع اسلوبی در گفت و گو
- ۲۲۷ ..... ۳ \_ ۸ \_ ۴. نمونه گفت و گو در قصه موسی و دو دختر
- ۲۲۸ ..... ۴ \_ ۸ \_ ۴. حفظ هویت گفت و گوگران
- ۲۲۹ ..... ۵ \_ ۸ \_ ۴. تناسب گفت و گو با شخصیت
- ۲۳۰ ..... ۶ \_ ۸ \_ ۴. ایجاز در گفت و گو
- ۲۳۱ ..... ۷ \_ ۸ \_ ۴. «لتفات» در گفت و گو
- ۲۳۲ ..... ۸ \_ ۸ \_ ۴. نمونه گفت و گو در قصه موسی
- ۲۳۸ ..... فصل ۵: مفاهیم و آثار قصه قرآنی
- ۲۳۸ ..... اشاره
- ۲۳۸ ..... ۱ \_ ۵. پیام های فکری
- ۲۳۸ ..... اشاره
- ۲۳۹ ..... ۱ \_ ۱ \_ ۵. طبیعت قصه های قرآن که بیش تر مکی اند
- ۲۳۹ ..... ۲ \_ ۱ \_ ۵. دینداری
- ۲۴۳ ..... ۳ \_ ۱ \_ ۵. رازدانی پیامبران
- ۲۴۴ ..... ۴ \_ ۱ \_ ۵. معجزه
- ۲۴۶ ..... ۲ \_ ۵. پیام های اخلاقی
- ۲۴۶ ..... اشاره
- ۲۴۶ ..... ۱ \_ ۲ \_ ۵. سه شیوه تثبیت و انتقال پیام های اخلاقی
- ۲۴۶ ..... اشاره
- ۲۴۶ ..... ۱. نهی صریح
- ۲۴۸ ..... ۲. تعجب یا پرسش نکوهشی (= استفهام انکاری)

- ۲۴۹ ..... ۲ \_ ۲ \_ ۵. نظریه «سمبل پردازی در نمایش اخلاق دیگران»
- ۲۵۰ ..... ۳ \_ ۲ \_ ۵. برخی از ویژگی های مهم یهود و مصریان
- ۲۵۰ ..... اشاره
- ۲۵۰ ..... ۱. عهد شکنی
- ۲۵۲ ..... ۲. ضعف و بی ارادگی
- ۲۵۳ ..... ۳ \_ ۵. سنت های انسانی
- ۲۵۳ ..... اشاره
- ۲۵۳ ..... ۱ \_ ۳ \_ ۵. نقش تربیتی پیامبران در محیط اجتماع
- ۲۵۴ ..... ۲ \_ ۳ \_ ۵. انشعاب و تجزیه کافران از مؤمنان
- ۲۵۴ ..... اشاره
- ۲۵۶ ..... یکم. وضع معیشتی و اقتصادی
- ۲۵۹ ..... دوم. وضع فرهنگی و فکری
- ۲۶۲ ..... سوم. حاکمیت پدران و سنت های پیشین
- ۲۶۳ ..... ۳ \_ ۳ \_ ۵. استواری و پایداری عقیدتی مؤمنان
- ۲۶۶ ..... ۴ \_ ۳ \_ ۵. خوشبینی و امید پیامبران نسبت به آینده
- ۲۶۸ ..... ۴ \_ ۵. معجزه
- ۲۶۸ ..... اشاره
- ۲۶۸ ..... ۱ \_ ۴ \_ ۵. رنگ قضا در پرتو معجزه
- ۲۶۹ ..... ۲ \_ ۴ \_ ۵. تصرف در احساس و وجدان مخاطب
- ۲۷۰ ..... ۵ \_ ۵. سرنوشت
- ۲۷۰ ..... اشاره
- ۲۷۰ ..... ۱ \_ ۵ \_ ۵. مفهوم سرنوشت
- ۲۷۲ ..... ۲ \_ ۵ \_ ۵. موضع قصه های قرآن در برابر سرنوشت
- ۲۷۳ ..... ۳ \_ ۵ \_ ۵. انسان: موجودی مسؤول در عرصه حیات
- ۲۷۴ ..... ۶ \_ ۵. مبارزه
- ۲۷۴ ..... اشاره

- ۱ \_ ۶ \_ ۵. نقش مبارزه ..... ۲۷۴
- ۲ \_ ۶ \_ ۵. تفاوت بارز اَمت های پیشین و اَمت اسلامی ..... ۲۷۶
- ۳ \_ ۶ \_ ۵. رویارویی دو جبهه خیر و شر ..... ۲۷۷
- ۴ \_ ۶ \_ ۵. عرصه های مبارزه ..... ۲۸۰
- ۷ \_ ۵. امید ..... ۲۸۴
- ۸ \_ ۵. آثار قصه های قرآن ..... ۲۸۶
- اشاره ..... ۲۸۶
- ۱ \_ ۸ \_ ۵. کاستن از فشار عاطفی شدید بر پیامبر اسلام و مؤمنان ..... ۲۸۷
- ۲ \_ ۸ \_ ۵. هدایت عواطف به سمت بیزاری از جلوه های زشت ..... ۲۹۰
- ۳ \_ ۸ \_ ۵. تبشیر و انداز ..... ۲۹۲
- فصل ۶: نمونه برداشت از قصه های قرآن (سیری در قصه آدم) ..... ۲۹۵
- اشاره ..... ۲۹۵
- ۱ \_ ۶. تصویرهای هفت گانه قصه آدم ..... ۲۹۵
- اشاره ..... ۲۹۵
- ۱ \_ ۱ \_ ۶. تصویر قصه در سوره بقره ..... ۲۹۵
- ۲ \_ ۱ \_ ۶. تصویر قصه در سوره اعراف ..... ۲۹۷
- ۳ \_ ۱ \_ ۶. تصویر قصه در سوره حجر ..... ۲۹۹
- ۴ \_ ۱ \_ ۶. تصویر قصه در سوره اِسراء ..... ۳۰۰
- ۵ \_ ۱ \_ ۶. تصویر قصه در سوره کهف ..... ۳۰۱
- ۶ \_ ۱ \_ ۶. تصویر قصه در سوره طه ..... ۳۰۱
- ۷ \_ ۱ \_ ۶. تصویر قصه در سوره ص ..... ۳۰۲
- ۲ \_ ۶. نگرش مجموعه ای به هفت تصویر ..... ۳۰۳
- ۳ \_ ۶. آفرینش پدر و مادرِ آغازین ..... ۳۰۵
- اشاره ..... ۳۰۵
- ۱ \_ ۳ \_ ۶. اسطوره ها ..... ۳۰۶
- ۲ \_ ۳ \_ ۶. ردّ پای اسطوره ها در کتب تفسیر ..... ۳۰۷

۳۰۸ ..... ۳ \_ ۳ \_ ۶. نگاهِ خردمندانه قرآن به قصه آفرینش آدم

۳۰۹ ..... ۴ \_ ۶. شجره ممنوعه

۳۱۰ ..... ۵ \_ ۶. هدف قصه آدم

۳۱۱ ..... ۶ \_ ۶. بهشت آغازین

۳۱۴ ..... منابع

۳۱۸ ..... کارنامه این قلم:

۳۲۱ ..... درباره مرکز

سرشناسه: حسینی، ابوالقاسم، - ۱۳۴۱

عنوان و نام پدیدآور: مبانی هنری قصه های قرآن / ابوالقاسم حسینی (ژرفا)

مشخصات نشر: تهران: مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما، ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری: ص ۲۷۲

شابک: ۹۶۴-۶۵۶۶-۲۹-۴۸۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: فارسی - عربی

یادداشت: ص.ع. به انگلیسی:--mabani-ye-honari-ye (Zharfa). Abolqasem -e-Hosseini  
Qesseha-ye-Quran.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۶۹] - ۲۷۰؛ همچنین به صورت زیرنویس

موضوع: قرآن -- قصه ها

موضوع: هنر در قرآن

شناسه افزوده: صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره: BP۸۸/ح ۲۴۵ م ۱۳۷۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۵۶

شماره کتابشناسی ملی: م ۶۶۶-۷۸

ص: ۱

اشاره





به مادران و قصّه هاشان

به شهیدان و حماسه هاشان

به مادران شهیدان و تلّواسه هاشان

## پیش‌گفتار

## پیش‌گفتار

هنر مقوله‌ای است که از آغاز آفرینش انسان تاکنون پا به پای آدمی پیش رفته و پیشرفت کرده است. برای حوزه‌های معرفت بشری، همچون فلسفه، ریاضیات و علم، می‌توان سرآغاز و سرگذشتی نوشت. هنر، اما، حیاتی بی‌آغاز و سرگذشتی نانوشته دارد. در باب هنر فراوان گفته‌اند و بسیار نگاشته‌اند؛ اما هر چه گفته‌اند جملگی در واقع تاریخی از تجلیات هنر آدمی است و از حقیقت حضور هنر در زوایای بشری چندان که باید پرده برنگرفته‌اند، که: کس نگشود و نگشاید این معما را.

باری، این حضور پنهان و بی‌بدیل را تنها در یک جای می‌توان سراغ گرفت: حوزه دین و تجربه تعالی بخش روح آدمی. دین از دیرینه‌های تاریخ تاکنون، همگام با هنر، و حتی بسی ژرفتر، هزار توی حیات و هستی بشر را درنوردیده، روح آدمی را صفا و صیقل بخشیده، راه ناهموار زندگانی را هموار کرده و دیده آدمی را از زمین‌خاکی به فراسوی هستی کشانده است. در درازای تاریخ، این دو مقوله برآستی آن چنان در هم تنیده‌اند که بازشناسی و بازآرایی آنها از یکدیگر ناممکن می‌نماید. شاید این پیوند و پیوستگی از آن روست که دین و هنر، هر دو، ریشه در پنهان‌جان و مایه در عمق هستی انسان و جهان دارند و با گوش دل می‌توان راز «فطره الله التي فطر الناس علیها» را از آنها باز شنید. بنابراین همچنان که دین، مقدس است و متعالی، هنر نیز ریشه در قداستها و تعالی‌جویی‌های انسان دارد و به همان سان که «دیانت» بدون دستگیری پیامبران به کژی و کاستی می‌گراید، «هنرمندی» نیز

بی رهنمود خدای هنر و هستی به بیراهه می رود. از این جاست که باید پیوند دو سویه دین و هنر را، همچون همیشه تاریخ، پاس داشت و در عصر تباهی و بی پناهی انسان، در پناه آن آسود و به بلندای کمال انسان راه جست.

از سوی دیگر، ادبیات و هنرهای ادبی از دیرباز یکی از مهمترین و متداولترین شاخه های هنر به شمار می آمده اند و حتی با ظهور هنرهای جدید، هنوز هم از رواج و رونق نیفتاده اند. حتی می توان گفت که سینما، تئاتر و تلویزیون نه تنها با ادبیات سر ستیز نگذاشته اند، بلکه انواع فنون ادبی را به نیکوترین شکل به خدمت گرفته اند. امروزه هنرپژوهان بدرستی بر این عقیده اند که رسانه ها و هنرهای یادشده تنها بر بسترِ پر فیض ادب به شکوفایی و بالندگی می رسند و بی آن، بار و بری ندارند. بی دلیل نیست که آثار بزرگِ نمایشی و سینمایی در جهان غالباً بر متونِ استوارِ ادبی شکل گرفته است و بسیاری بر این باورند که وضعیتِ ناهنجارِ هنرهای نمایشی در ایران بیشتر به ضعف مایه های داستانی و قصه نویسی باز می گردد.

از همین جا می توان اهمیتِ داستان نویسی و قصه پردازی را بازشناخت. هرچند داستان و رمان، در مفهوم جدید آن، تاریخی بس کوتاه دارد، اما پیشینه قصه و قصه گوئی، در معنای وسیع آن، در درازای دیرین تاریخ ناپیداست و بدرستی نمی توان گفت که نخستین قصه را چه کسی پرداخته است. راستی چه کسی می داند که کدامین پدر اولین حماسه را سرود و در جمع خویشان باز گفت و چگونه می توان دانست که کدامین مادر اولین زمزمه قصه را در گوش کودک خویش ترنم کرد؟ اگر درست بنگریم، قصه همواره حضوری پیدا و پنهان در زندگی روزمره ما داشته و دارد و تاریخ

فرهنگ و تمدن بشری بدون یادکردی از این مقوله، ناتمام و نابسامان می نماید. شاید از همین روست که ادیان الهی و کتب آسمانی غالباً پیام خویش را در مایه ای از قصه و حکایت بیان می داشته اند و بر تأمل و عبرت آموزی از سرگذشت پیشینیان بسی تأکید می ورزیده اند.

در میان کتب آسمانی، قرآن بی شک از این جهت رهاوردی بزرگ و بی مثال دارد. اصرار قرآن بر قصه گوئی و قصه خوانی هر خواننده ای را به وجد و شگفتی وامی دارد. انسان از خود می پرسد که مگر قصه چیست و چه می کند که آفریدگار هستی در آخرین پیام به آفریده خویش این چنین قصه می گوید و او را به تأمل در قصه ها فرا می خواند. در واقع، پاسخ این پرسش را باید در مفهوم و معنای «قصه» در قرآن و «شیوه قصه نویسی قرآن» جستجو کرد. این ابهام و تردید بیشتر از آن روست که ما با انگاره های خویش به سراغ قصه های قرآن رفته ایم و هرگز نپرسیده ایم که قرآن، خود، از قصه های خویش چه می گوید.

سوگمندان باید گفت که اندیشمندان دینی نیز تاکنون در این باب کمتر سخن گفته اند و اگر پراکنده مطالبی نوشته اند، با زبان امروزی هنرچندان هماهنگ نیست که هنر پژوهان را به کار آید. شاید نخستین گام در این راه تازه را متفکران عرب، و بویژه مصریان، برداشتند. هر چند این نهضت به تألیف مقالات و کتابهای چند در این حوزه انجامید، ولی هنوز هم آثار استوار و اصولی کم شمار است. در زبان فارسی شاید نمی توان کتابی را سراغ گرفت که مستقل و بنیادین به کالبد شکافی قصه های قرآنی پرداخته باشد. پژوهش حاضر که به سفارش «مرکز پژوهشهای اسلامی» و به خامه فاضل گرانیامیه و

ادیب فرزانه جناب آقای سید ابوالقاسم حسینی (ژرفا) به رشته تحریر درآمده است، در واقع نویدی است نیکو و سرآغازی است بر یک راه بلند و نه چندان هموار که امید است به همت اندیشوران و فرزانشان حوزه و دانشگاه به سلامت به سرآید.

در اینجا جا دارد که از مؤلف محترم و از کلیه عزیزان گرانقدری که در ظهور این اثر تلاشی خالصانه داشته اند، بویژه از همکاران گرانقدرم در مرکز پژوهشهای اسلامی آقایان ابوالقاسم مهاجر، حسین رحیم زاده، عبدالرسول هاجری و علیرضا شجاعی، سپاسی سر احترام و ادب داشته باشیم. نیز باید از جناب آقای مظاهری مسئول محترم انتشارات «پارسایان» یاد کنیم که زیندگی و آراستگی کتاب مرهون همت ایشان است. سعادت و سلامت این عزیزان را از خداوند بزرگ خواستاریم و توفیق خدمتگزاری به ساحت مقدس امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را امید داریم.

محمد تقی سبحانی

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما

عمر قصه و قصه گوئی به اندازه عمر پیدایش زبان و گویایی انسان است. شرح جنگ ها و تکاپوهای پدران، قصه های مادران، قصه گوئی های دربار پادشاهان، و نقالی افسانه گویان و حکایت پردازان و پرده خوانان نشان می دهد که زندگی انسان هیچ گاه از «قصه» تهی نبوده است. (۱) قصه همواره منعکس کننده دیدگاه انسان درباره جهان و عوامل ناشناخته پیرامون او و وسیله انتقال و آموزش آداب و سنن، اعتقادات، و تاریخ یک نسل به نسل های دیگر بوده است. (۲) انسان به خاطر ویژگی های خاص روحی اش به قصه علاقه دارد و چه بسا راه و رسم قهرمانان آن را الگوی خود قرار می دهد. پس با قصه نه تنها می توان انسان را با میراث های فرهنگی و آداب جامعه خود و جهان آشنا ساخت و قدرت تفکر او را پرورش داد، بلکه می توان زمینه خود سازی و جامعه سازی را در او برانگیخت. (۳) محکم ترین دلیل بر ریشه دار بودن علاقه انسان به قصه، توجه کتاب های مذهبی و به

- ۱- مه دخت پورخالقی چترودی: فرهنگ قصه های پیامبران، آستان قدس رضوی، اول، ۱۳۷۱، ص ۱۵ و ۱۶.
- ۲- دیویی چمبرز: قصه گوئی و نمایش خلاق، ثریا قول ایاغ، مرکز نشر دانشگاهی، اول، ۱۳۶۶، ص ۵.
- ۳- فرهنگ قصه های پیامبران، ص ۱۶.

خصوص قرآن مجید به قصه است. بسیاری از نویسندگان و شاعران و عرفا نیز افکار خود را در قالب قصه بیان کرده اند. (۱)

به جرأت می توان گفت که در میان اقوام و فرهنگ های گوناگون، هیچ قالب بیانی به قدر قصه نافذ و مؤثر نبوده است. این تأثیر آن گاه که با بلاغت و اعجاز وحی همراه گشته، بسی افزون شده است. در طول تاریخ دعوت اسلامی، مردم از همین قصه های قرآنی درس گرفته اند، پیام آموخته اند، ادبیاتی مستقل بر نهاده اند، و با آن ها زیسته اند. در همان آغاز دعوت نیز قصه گویی قرآن از ابزارهای تبلیغی آن بود.

روایت شده است که پیامبر سوره «فصلت» را برای یکی از سرکردگان فساد تلاوت می کرد تا به این آیات رسید:

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ . إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ - قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلْنَا مِنْ سَمَاءٍ مَاءً مَلِيحًا لِيُصِيبَهُمْ أَوْ لَيَأْتِيَهُمْ الْجَارِ الْمُقْبِلُ فَيَذَرُهُمْ خُدَّاءَ كَالْعِزَّةِ وَالْحِزَّةِ . فَأَمَّْا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ . فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصِرًا فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ لِنُذِقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ. (۲)

پس اگر اعراض کردند، بگو: شما را از صاعقه ای همانند صاعقه ای که بر عاد و ثمود فرود آمد می ترسانم . آنگاه که رسولان پیش و بعد آنها نزدشان آمدند و گفتند که جز خدای یکتا را مپرستید، گفتند: اگر پروردگار ما می خواست فرشتگان را از آسمان نازل می کرد. ما به آنچه

۱- رضا رهگذر: و اما بعد... حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، اول، ۱۳۶۶، ص ۱۲.

۲- فصلت / ۱۳ تا ۱۶.

شما بدان مبعوث شده اید ایمان نمی آوریم. اما قوم عاد، به ناحق در روی زمین گردنکشی کردند و گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟ آیا نمی دیدند که خدایی که آنها را آفریده است از آنها نیرومندتر است که آیات ما را انکار می کردند؟ ما نیز بادی سخت و غرّان در روزهایی شوم به سرشان فرستادیم تا در دنیا عذاب خواری را به آنها بچشانیم. و عذاب آخرت خوار کننده تر است و کسی به یاریشان برنخیزد.

آن گاه که این بخش بر آن مفسد تلاوت شد، لرزشی شدید سراپایش را فراگرفت و با پریشانی و خود باختگی پیامبر را سوگند داد که از تلاوت آیات بازایستد. سپس با حالی دگرگون نزد قوم خود بازگشت، چنان که دیگر آثار عناد و استکبار در چهره اش پیدا نبود. (۱)

به همین دلیل که قصّه جایگاهی بلند در تربیت نفوس و تهذیب جان ها دارد، بسیاری از دانشوران پیشین به آن علاقه نشان داده اند و به پرداخت قصص، گاه خالص و گاه آمیخته به اسرئیلیات و خرافه ها، پرداخته اند. گاه خود هم حواشی و اضافاتی بدان ها افزوده اند و نیز قواعد و آدابی از آن میان استخراج کرده اند. از دانشوران بزرگ فارسی زبان، فردوسی و عطار و سعدی و مولوی نام آوران بی بدیل این عرصه اند. در ادبیات عرب نیز ابن کثیر، فخر رازی، و ثعالبی علاقه ای خاص به جمع آوری قصّه های پیشین نشان داده اند و البته آنچه گرد آورده اند رگه هایی از مجهولات و خرافه ها نیز دارد.

از دانشوران معاصر عرب، گروهی سرشناس به قصّه های قرآن اهتمام ورزیده اند که البته بیش تر از مصر برخاسته اند. از این میان، می توان برخی را

---

۱- عبدالحافظ عبد ربّه: بحوث فی قصص القرآن، دار الکتب اللبّانی، بیروت، اوّل، ۱۹۷۲، ص ۱۵.



چنین بر شمرد: عبدالوہاب نجار با قصص الأنبياء، شیخ محمد عدوی با دعوه الرّسل إلى الله تعالی، مصطفی صادق رافعی، جاد المولی، بیجاوی، و طنطاوی.

به پیروی از این دانشوران، شورِ پرداختن به قصّه های قرآن و جلوه های زیبای آن ها، پژوهشگران دیار ما را نیز فراگرفت و البتّه چنان که باید نپایید و دامن نگرفت. در حقیقت، همان اندیشه هایی که عمدتاً پس از انقلاب مصر، به تبعیت از افکار کسانی چون عبده و شاگردش رشید رضا، اوج گرفته بود، در زمینه قصّه های قرآنی نیز بروز یافت و برخی از پژوهندگان ما را هم دربرگرفت. در سال های نخست پیروزی انقلاب اسلامی، چالش هایی که بر سر همین بحث درگرفت، فضای تاریکی را در مباحثات مربوط به این شاخه پدید آورد. اکنون که از آن ابرها چندان نشانی پیدا نیست، صاحب این قلم نه به عنوان یک مدّعی، بلکه برای گزارشی از اندیشه های این مقوله، دست به قلم شده است. البتّه در این گزارش، نوعی ارزیابی و داوری تا حدّ توان نیز ارائه می شود، با این هدف که هنرمندان مسلمان، به خصوص تلاشمندان عرصه هنر دینی در صدا و سیما و دیگر رسانه های دیار ما، دست کم یکی از مآخذ بینش خود در قلمرو هنر را قصّه های قرآن بشمارند.

باری، پس از انقلاب مصر مباحثی نوین در باب قرآن، و از جمله قصّه های قرآنی، رخ نمود که موافقان و مخالفان بسیار یافت. این مباحث از سویی برای پاسخ گویی به نیازهای نسل نوین و روشنفکران مذهبی، لازم می نمود؛ و از دیگر سو شکّ هایی جدّی و گاه بنیان برافکن در نگرش کهن

نسبت به قرآن و زمینه های مرتبط پدید می آورد. جدی ترین اثری که در باب قصه های قرآن، در همین سمت و سو، رخ نمود، پایان نامه تحصیلی دکتر محمّد احمد خلف الله؛ با نام الفن القصصی فی القرآن الکریم بود. خلف الله از شاگردان دکتر امین خولی بود که بذریعۀ این گونه برداشت ها را در جان و ذهن شاگردانش کاشت. نگاه خاص او و شاگردانش در مصر به مکتب اُمنا شهرت یافته است. دکتر خلف الله با این اثر که نخستین چاپش در سال ۱۹۵۳ میلادی چهره گشود، موجی نو در عرصه پژوهش های قرآنی برانگیخت. این اثر لبریز است از برداشت های نو، و البته به نظر ما نوعاً نادرست، درباره ماهیت و انواع قصه های قرآن. انصاف باید داد که اثر مزبور نکات ارجمند بسیار نیز دارد، همان گونه که خطاهای بزرگ هم مرتکب شده است. با این حال، نقد آن به یک ستیز و جنگ تمام عیار منجر شد و پس از سال ها به دیگر سرزمین های اسلامی، از جمله ایران، هم دامن گسترد. این ستیز، گذشته از ریشه ای که در اندیشه سیاسی اسلام معاصر و چالش های مربوط به آن دارد، متأثر از نظریه خاص خلف الله است که قصه های قرآن را با تفسیری کاملاً امروزی می نگرد و هیچ ابا ندارد که شماری فراوان از این قصه ها را زاینده خیال و تمثیل و اسطوره پردازی بشمارد. در میان مخالفانی که این اثر را به نقد کشیدند، شاید برترین پاسخ از آن عبدالکریم خطیب باشد در اثرش با نام القصص القرآنی فی منطوقه و مفهومه که البته از غیرت ورزی و تعصب خالی نیست. لیکن کسانی چون عبدالحافظ عبدربه در بحوث فی قصص القرآن این نائره را بسی بر افروختند و زبانه آن را چنان دامن زدند که سخن

از بحثی علمی فراتر رفت و به ناسزاگویی و تکفیر و تهدید انجامید. ما، خود، با آن که زیربنای اندیشه دکتر خلف الله را کاملاً ناصواب می دانیم، برآنیم که این بحث در گستره ای علمی و پژوهشی باقی بماند و از ابر تعصب و غبار تحکم پالوده نشود.

با این توضیح، روا چنین دانسته شد که در این رساله، در جای بایسته، اندیشه های دکتر خلف الله مطرح گردد و به نقد نهاده شود. به همین دلیل، گاه ناچار شده ایم به ترجمه عبارات او و ناقدانش همت گماریم. اما این کار چون با تصرف و تلخیص فراوان همراه بوده است، گستاخی نورزیده ایم و اصل کلام را به آنان نسبت نداده ایم. با این حال، برای حفظ امانت، تأکید می کنیم که بخش های ناظر به این گفت و گوها، حاصل زحمات مؤلفان چند اثر نامبرده اند.

ناگفته نماند که هدف رساله حاضر پرداختن به مباحث ادبی - هنری در قلمرو قصه های قرآن است و لذا به بسیاری مباحث دیگر نمی پردازد. نیز کوشیده ایم تا این اثر را به گونه ای سامان دهیم که دست کم همه مطالب بنیادین دکتر خلف الله و عبدالکریم خطیب در دو اثر الفن القصصی فی القرآن الکریم و القصص القرآنی فی منطوقه و مفهومه انعکاس داده شود. به این ترتیب، گمان می رود خوانندگان این رساله، گذشته از بهره های دیگر، می توانند اطمینان یابند که ترجمه مختصر و مفیدی از دو کتاب مزبور را نیز مطالعه کرده اند. با دا که بدین سان جای خالی ترجمه آن دو نیز پر شود.

خوب است همین جا یاد کنم که ترجمه آیات قرآن کریم از استاد

«عبدالمحمد آیتی» وام گرفته شده است. به پاسداشت حریم آن قلم، از هرگونه تصرّف، از جمله تصرّف های رسم الخطّی، در ترجمه های آیات خودداری ورزیده ایم.

امید می رود رساله حاضر که در مختصر سازی اش تلاش بسیار شده و حواشی و شاخ و برگ ها از آن زدوده گشته است، شعله پژوهش در باب قصّه های قرآن را بسی بیش تر و زنده تر برافروزد و اشتباهات و کاستی های فراوانش در پرتو همّت و نقد منصفانه بلند همّتانی که چراغ های پَسین را برخواهند افروخت، ترمیم و تدارک یابد.

شکر گزاری از عنایت عالمانه جناب استاد سبحانی و یاورانش در سنگر «مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران» و نیز سپاسمندی از لطف دوست هنرمندم جناب حسین سیدی، فرضی است در عهده این حقیر که تنها با همین عبارات برآمدنی نیست. اگر خداوند سبحان تلاش ایشان و صاحب این قلم را از یمِ اخلاص و طهارت شهیدان این انقلاب سترگ، نمی بخشد، امید هست که تکاپوشان بی اجر و ثمر نماند؛ بمنّه و لطفه...

تو سعی کن که به روشندلی رسی صائب

که سیلِ واصلِ دریا چو شد زلال شود

سید ابوالقاسم حسینی (ژرفا)

قم مقدّس \_ تابستان ۱۳۷۷

## فصل ۱: تعریف قصه قرآنی

### اشاره

فصل ۱: تعریف قصه قرآنی

زیر فصل ها

۱ \_ ۱. واژه قصه در قرآن و روایات

۲ \_ ۱. پیوند «قصه قرآنی» با معنای لغوی آن

۳ \_ ۱. مراد از قصه قرآنی

۴ \_ ۱. دکتر خلف الله و تعریف قصه قرآنی

### ۱ \_ ۱. واژه قصه در قرآن و روایات

۱ \_ ۱. واژه قصه در قرآن و روایات

«قصه» در لغت یعنی پی گرفتن یا پی گرفته اثر پیشین. در قرآن کریم می خوانیم:

وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ. (۱)

و به خواهر او گفت: از پی وی برو. و زن بی آن که آنان دریابند از دور در او می نگرست.

قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَعْبُدُ فَارْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا. (۲)

گفت: آن جا همان جایی است که در طلبش بوده ایم. و نشان قدم های خود را پی گرفتند و باز گشتند.

همین کاربرد در روایات نیز به چشم می خورد. برای نمونه، بجاست از این روایت نبوی یاد کنیم:

إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَمَّا قَصُّوا هَلَكُوا. (۳)

---

۱- قصص / ۱۱.

۲- کهف / ۶۴.

۳- بحوث فی قصص القران، ص ۴۳. البتة این حدیث به گونه ای دیگر نیز آمده است: «إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَمَّا هَلَكُوا قَصُّوا.» در

این صورت، معنا چنین است: «آن گاه که بنی اسرائیل به هلاکت و تباهی معنوی رسیدند، دست از حقیقت شستند و به قصّه پردازی و خیال بافی مشغول شدند.»

این جا همان معنا که گفتیم نمود دارد؛ یعنی بنی اسرائیل آن گاه که دست از عمل کشیدند و فقط به قصه پردازی و داستان سرایی مشغول شدند، هلاک گشتند. البته این روایت همچنان که شاهدهی برای معنای لغوی «قصه» است، اشاره ای ظریف به کارکرد منفی قصه نیز دارد؛ و آن هنگامی است که قصه پردازی سدّ راه عمل و تکاپو باشد. بدیهی است که نخستین شرط چنین قصه ای خرافه بافی و یاوه پردازی و پایه گذاری بر تخیلات صّرف است که روح تلاش و زندگی و آرمان گرایی را در انسان سرکوب می کند.

## ۲\_ ۱. پیوند «قصه قرآنی» با معنای لغوی آن

۲\_ ۱. پیوند «قصه قرآنی» با معنای لغوی آن

قصه گویی قرآن با همین معنای لغوی پیوند دارد، زیرا پی گرفتن وقایعی است که در گذشته رخ داده اند. البته گاه این وقایع در گذشته دور رخ داده اند که در قرآن با تعبیر «انباء» از آن ها یاد شده است؛ مانند «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ» (۱) در باره اصحاب کهف؛ یا «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى... نَقُصُّهُ عَلَيْكَ» (۲) اما در مورد وقایع نزدیک یا آنچه باید نزدیک تلقی شود، تعبیر «اخبار» به کار رفته است؛ مانند «وَلَنَبَلِّغَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبَلِّغَنَّكُمْ» (۳) یا

۱- کهف / ۱۳.

۲- هود / ۱۰۰.

۳- محمد / ۳۱.

«يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا» (۱) به هر حال، پی گیری و دنبال جویی اثر این نبأها و خبرها همان معنای دقیق قصه گویی قرآن است.

### ۳- ۱. مراد از قصه قرآنی

#### اشاره

۳- ۱. مراد از قصه قرآنی

زیر فصل ها

۱- ۳- ۱. قصه قرآنی یعنی پی گرفتن اخبار گذشتگان

۲- ۳- ۱. تفاوت حکایت و قصه

۳- ۳- ۱. آیا قرآن، خود، به لفظ قصه اشاره کرده است؟

۴- ۳- ۱. ملاک فنی قصه قرآنی چیست؟

### ۱- ۳- ۱. قصه قرآنی یعنی پی گرفتن اخبار گذشتگان

۱- ۳- ۱. قصه قرآنی یعنی پی گرفتن اخبار گذشتگان

در قرآن، از وقایع حاضر و رویدادهای آینده نیز سخن رفته است، همانند حدیثِ إفک، واقعه بدر و أحد و حنین و بیعت رضوان و صلح حدیبیه؛ همچنین نبرد آینده میان ایران و روم (۲)، خبر از فتح مکه (۳)، و پیش بینی شکست مشرکان در جنگ بدر (۴) اما قرآن این گونه خبر دهی ها را قصه گویی نامیده است، زیرا در اصطلاح قرآن، قصه گفتن یعنی پی گرفتن اخبار گذشتگان. اصولاً در این گونه اخبار است که می توان عبرت ها و موعظه ها را پی گرفت؛ ولی در اخبار جاری و آینده بیش تر خود کشف واقعیت مطرح است. همین پی گرفتن عبرت ها در بیان قرآن کریم مورد تصریح قرار گرفته است:

لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ (۵)

۱- زلزال / ۴.

۲- روم / ۱ تا ۳: «الم. غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ...».

۳- نصر: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ...».

۴- قمر / ۴۵: «سَيُهْرَمُ الْجَمْعُ وَ يُؤَلُّونَ الدُّبُرَ».





در داستان هاشان برای خردمندان عبرتی است.

## ۲\_۳\_۱. تفاوت حکایت و قصه

### ۲\_۳\_۱. تفاوت حکایت و قصه

«حکایت» قالبی است برای بازگویی یک رویداد، بدون وارد کردن عناصر قصه. به این ترتیب، به نظر می‌رسد نام حکایت برای قصه‌های قرآن سازگارتر باشد. پس چرا قرآن نام قصه، و نه حکایت، را برگزیده است؟ پاسخ این است که در حکایت، «محاکات» و بازتاب واقعیت و صیرف تجسم اشخاص و حوادث مورد نظر است. امّا در قصه، جان دادن به واقعیت‌ها و پی‌گیری آثار برآمده از آن‌ها مُراد است. قرآن در قصه‌های خویش به زمان‌ها و مکان‌های واقعی هویتی ویژه می‌بخشد و ما را در همان قطعه قرار می‌دهد، به گونه‌ای که بتوانیم ردّ پای مضامین را پی‌گیریم و صرفاً بازتابی از واقعیت‌ها را پیش رو نداشته باشیم.

## ۳\_۳\_۱. آیا قرآن، خود، به لفظ قصه اشاره کرده است؟

### ۳\_۳\_۱. آیا قرآن، خود، به لفظ قصه اشاره کرده است؟

یکی از پرسش‌های مهم در باب قصه‌های قرآنی این است: «چگونه می‌توان وجود قصه را در قرآن پذیرفت، حال آن‌که خود قرآن هرگز به آن اشاره‌ای نکرده است؟ آنچه در قرآن آمده، قَصَصٌ (= پی‌گیری) بر وزن فَعَلٌ است و نه قِصَصٌ بر وزن فَعَلٌ (= قصه‌ها). و این دو با یکدیگر متفاوتند.»

شاید بتوان نکته‌ای را که یکی از استادان معاصر، سال‌ها پیش از این، به پژوهندگان خاطر نشان ساخت، در زمره همین پرسش آورد:

در نتیجه اشاعه اسرائیلیات و نصرانیات و مجوسیات و شاخ و برگ

دادن های خیالی به وقایع قرآن، از دیر باز یک اشتباه غیر قابل اغماض در قرآن رخ داده... کلمه قَصِص در قرآن بر وزن عَصِيس آمده نه فِرَق... واژه مزبور صورت جمع ندارد و اصلاً به معنی «پی گیری» و «ردیابی» است و پنج بار در کتاب آسمانی به کار رفته و اگر مشتقات آن را به حساب بیاوریم، تقریباً ۲۶ بار آمده است...

متأسفانه کلمه داستان در فارسی بیش تر افسانه و رمان و قصه را متبادر به ذهن می کند و احیاناً به معنی «ماجرای واقعی» (البته موسیعا) به کار می رود... در هر حال، قَصِص بر وزن عَصِيس به معنی رمان یا حوادث خیالی نیست، بلکه به معنی سرگذشت و ماجرای واقعی است... در نتیجه یک اعراب گذاری غلط... قَصِص را جمع قصه گرفته و چه خرافات و سخنان نامعقولی را در اذهان مسلمانان مرکوز ساخته اند. (۱)

در پاسخ باید گفت همان گونه که پیش تر گذشت، قصه و قصه ص از ماده ای واحد و در ردیف معنایی واحدند. در منابع اصیل لغوی، همچون «لسان العرب» و «صحاح» و «تاج العروس» به این مطلب تصریح شده است که قصه و قصص اساساً یک معنا دارند. برای روشن شدن مطلب، خوب است به آنچه در این سه مأخذ است اشاره کنیم.

در لسان العرب آمده است:

---

۱- محمد مهدی فولادوند این سخن را به عنوان توضیحات مترجم در ترجمه کتابی از سید قطب آورده است: سید قطب: آفرینش هنری در قرآن، محمد مهدی فولادوند، بنیاد قرآن، دوم، ۱۳۶۰، ص ۱۳۳ و ۱۳۴.

قَصَّصَ ص یعنی روایت کردن قَصَّصَ ص (= قَصَّه ها). قَصَّه، گذشته از معنای متعارف، به معنای یک جمله از کلام نیز هست، چنان که گفته می شود: «در سر، قَصَّه ای دارد.» و از همین قبیل است فرمایش خدای متعال: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ» یعنی خوب ترین بیان را برای تو تبیین می کنیم.

قَصَّه یعنی خبر که همان قَصَّصَ ص است. و قَصَّصَ ص در حقیقت «خبر حکایت شده» است که در موضع مصدر آمده و در آن اغلَبیت یافته است. قَصَّصَ هم جمع قَصَّه مکتوب است. (۱)

در صحاح می خوانیم:

قَصَّه یعنی امر و اِتِّفَاق. «اِقْتَصَصْتُ الْحَدِيثَ» یعنی آن را به گونه ای روایت کردم. گفته می شود: «قَصَّ عَلَيْهِ الْخَبْرَ قَصَّصًا». قَصَّصَ هم مصدر است و هم اسم که در موضع مصدر نشسته و در آن اغلَبیت یافته است. قَصَّصَ جمع قَصَّه مکتوب است. (۲)

نیز در تاج العروس چنین می بینیم:

قَصَّه همانند قَصَّصَ ص یعنی امر و اِتِّفَاق و خبر که جمعش قَصَّصَ ص است. قَصَّصَ ص یعنی خبر حکایت شده که در موضع مصدر نشسته است. نیز قَصَّصَ

۱- ابن منظور: لسان العرب، دار صادر، بیروت، ماده «قَصَّصَ».

۲- جوهری: الصحاح، دار العلم للملایین، بیروت، دوم، ۱۳۹۹، ماده «قَصَّصَ».

به معنای بیان است. (۱)

گذشته از این، در برخی از تفاسیر نیز اشاراتی است که این سخن را تأیید می‌کند. مثلاً زمخشری تصریح می‌کند که قَصَص گاه به معنای مفعول است، از باب تسمیه اسم مفعول به مصدر. او در تفسیر آیه «نحن نقص عليك أحسن القصص» می‌نویسد:

أحسن القصص یعنی خوب‌ترین بیان از قرآن، به گونه‌ای بدیع و اسلوبی شگفت. این خبر در کتاب‌های پیشینیان و کتب تاریخ نیز آمده است، اما هیچ‌یک از لحاظ نحوه بیان همانند آنچه در قرآن بیان شده نیست.

نیز ممکن است قصه مصدر نباشد، بلکه مفعول باشد، یعنی خبر بیان شده. در این حال، معنا چنین است: «ما خوب‌ترین قصه حکایت شده را برای تو بیان کردیم». و این قصه از آن رو خوب‌ترین است که در بردارنده عبرت‌ها و حکمت‌ها و نکات و عجائبی است که در غیر آن نیست. و ظاهراً مُراد، خوب‌ترین قصه در همین باب و موضوع است. (۲)

همو در تفسیر آیه «تلك من انباء الغيب نوحيها إليك» می‌نگارد:

این اشاره است به قصه نوح، یعنی قصه او شمه‌ای است از خبرهای غیبی وحی شده به تو که پیش از این برای تو و مردمت مجهول بود. (۳)

۱- زبیدی: تاج العروس، کویت، ۱۳۹۹، ماده «قص».

۲- زمخشری: الکشاف، ج ۲، دار الکتب اللبنانی، بیروت، ص ۴۴.

۳- زمخشری: الکشاف، ج ۲، دار الکتب اللبنانی، بیروت، ص ۴۰۱.

و این نشان می دهد که او لفظ قصه را آگاهانه و با ملاک در مورد خبرهای قرآنی به کار می برد. (۱) پس قصه ص، هم در لغت و هم در استعمال، به جای قصه نشسته است. به دیگر بیان، نمی توان گفت از «قصه» در قرآن نشان نیست.

#### ۴ \_ ۳ \_ ۱. ملاک فنی قصه قرآنی چیست؟

۴ \_ ۳ \_ ۱. ملاک فنی قصه قرآنی چیست؟

از دیگر پرسش های بسیار مهم در باب قصه های قرآن این است که «اساسا کدام یک از روایت های قرآنی، قصه قرآنی است؟» در پاسخ به این سؤال، برخی معتقدند که تنها بخشی از خبرهای قرآنی که هم عناصر هنری قصه در آن ها حضور داشته باشند و هم به نحو قابل توجهی به آن ها پرداخته شده باشد، زیر نام قصه جای می گیرند. (۲) عده ای هم بر آنند که هر ذکر خبری از اقوام پیشین، قصه قرآنی قلمداد می شود، مانند قصه اصحاب فیل و اصحاب اُحدود. (۳)

با توجه به معنای لغوی قصه و شناخت از کارکرد قصه در قرآن، به نظر می رسد حجم قصه یا تعداد عناصر آن، ملاک مناسبی برای تعیین قلمرو قصه های قرآن نیست. ملاک اصلی در تعیین این قلمرو، طرح پی گیرانه و هدفمندانه ماجرا است. اگر قرآن ماجرای رخ داده در زمان گذشته را همراه

۱- فراموش نشود که مُراد، ارائه شاهد از کلام زمخشری است؛ و گرنه، ما پیش تر تفاوت میان ابناء و قصص را بیان کردیم.

۲- مأمون فرید جزار: خصائص القصه الاسلامیه، دار المناره للنشر و التوزیع، ۱۹۸۸، ص ۶۱.

۳- القرآن والقصه الحدیثه، ج ۱، ص ۱۳ و ۳۱؛ منهج القصه فی القرآن، ص ۴۲ و ۴۳.

با نوعی پی گیری و توالی روایت کرده باشد، به گونه ای که احساس کنیم آن ماجرا، به خودی خود، مورد نظر قرآن است و یکی از کارکردهای قصه قرآنی را دارد، می توان آن را از قصه های قرآن به شمار آورد. به بیان دیگر، اگر قرآن فقط درباره یک ماجرا یا وجود یک شخصیت یا گفت و گو گزارش دهد و به خودی خود آن را مورد پرداخت هر چند کوتاه قرار ندهد، نمی توان آن را قصه نامید، مانند «غلبت الروم». امّا آن گاه که چنین ملاکی احراز شود، حتّی اگر عبارات کوتاه باشد، می توان آن را قصه دانست، مانند قصه اصحاب فیل. بدیهی است که تفصیل این بحث نیازمند طرح دیگر فصول این رساله است.

#### ۴\_۱. دکتر خلف الله و تعریف قصه قرآنی

##### اشاره

۴\_۱. دکتر خلف الله و تعریف قصه قرآنی

زیر فصل ها

۴\_۱\_۱. تعریف هنر امروز از قصه

۴\_۱\_۲. خلف الله تعریف امروزین قصه را ملاک قرار می دهد

#### ۴\_۱\_۱. تعریف هنر امروز از قصه

۴\_۱\_۱. تعریف هنر امروز از قصه

چنان که دیدید، قصه دارای تعریفی خاص است که با معنای لغوی آن نیز سازگاری دارد. همانند بسیاری از مقولات دیگر، این تعریف بعداً دستخوش تغییرهایی گشته و کاستی ها و افزایش هایی یافته است. امّا این دلیل نمی شود که ما اصولاً قصه را در تعریف جدیدش محصور کنیم و بر معنای حقیقی آن کاملاً دیده بر بندیم. در تعریف هنری امروز، قصه یعنی «اثری ادبی که نتیجه تخیل قصه پرداز در باب اشخاص و حوادث بر پایه نظمی هنری و بلاغی است، خواه آن اشخاص و حوادث اساساً ساختگی باشند و خواه به وجود واقعی آن ها چیزی افزوده یا از آن ها چیزی کاسته شده باشد و یا در چینش و ترتیب طبیعی آن ها تصرّفی صورت گرفته باشد.» در نتیجه، ممکن است یک شخصیت یا رویداد داستانی، فقط پیشینه ای دور و مبهم در تاریخ داشته باشد

و پرداخت تفصیلی آن صرفاً بر پایه خیال و صورت سازی ذهنی و مبالغه استوار باشد. نمونه روشن این گونه قصه پردازی را می توان در شاهنامه فردوسی دید که از پهلوانی رستم نام در سیستان کهن، «رستم داستان» با افسانه ها و حماسه های چشمگیر پرداخته است. و البته، خود، نیز به این معنا بارها اشاره کرده است.

## ۲\_۴\_۱. خلف الله تعریف امروزی قصه را ملاک قرار می دهد

۲\_۴\_۱. خلف الله تعریف امروزی قصه را ملاک قرار می دهد

دکتر خلف الله بر آن است که وقتی از قصه گویی قرآن سخن می رود، باید همین معنای هنری مبنا قرار گیرد و هرگونه تحلیل ادبی و هنری قصه های قرآن بر پایه همین تفسیر صورت پذیرد. به همین دلیل، وی نتیجه می گیرد در بخشی از قصه های قرآن که تاب تحلیل ادبی را دارند، باید با همان معیارها به قصه قرآنی نگریست و به همان لوازم ملتزم شد. و همین نکته باریک خاستگاه بسیاری از برداشت های خاص او و هم‌رایان اوست:

ما وظیفه داریم از «قصه ادبی و هنری» در قصه های قرآن بحث کنیم و بنگریم که در هر مورد این قصد یافت می شود یا خیر. به دیگر سخن، آیا قرآن از قصه اش همان قصه را کرده که ادیبان می کنند: «تأثیر روحی، انگیزش عاطفی و خیالی»؛ یا قصدش صرفاً «تأثیر عقلی و اقامه برهان و دلیل» بوده است؟

مراد من این است که باید به قصه های قرآن با نگاهی برابر بنگریم تا



دریابیم این قصد ادبی و هنری در کدام یک از آن‌ها یافت می‌شود. (۱)

---

۱- محمد احمد خلف الله: الفن القصصی فی القرآن الکریم، مکتبه انجلو المصریّه، سوم، ۱۹۶۵، ص ۱۱۹.

## فصل ۲: اسلوب قصه قرآنی

### اشاره

فصل ۲: اسلوب قصه قرآنی

زیر فصل ها

۱ \_ ۲. هنری بودن قصه های قرآن

۲ \_ ۲. جلوه های هنری قصه های قرآن

۳ \_ ۲. نوع روایت قصه

۴ \_ ۲. بازتابش حقایق آشکار و پنهان

۵ \_ ۲. نظم قصه های قرآن

۶ \_ ۲. پی نوشت در قصه های قرآن

۷ \_ ۲. شبهه زدایی در قصه های قرآن

۸ \_ ۲. تکرار در قصه های قرآن

۹ \_ ۲. هنرمندان ما و قصه های قرآن

### ۱ \_ ۲. هنری بودن قصه های قرآن

۱ \_ ۲. هنری بودن قصه های قرآن

با آن که قصه های قرآن بازگوینده حقایق مسلم تاریخی اند، هرگز نمی توان گفت قصه گویی در قرآن برابر است با نقل وقایع تاریخی به طور مطلق و محض. آنچه قصه گویی و تاریخ نگاری را در قرآن از هم ممتاز می سازد، ویژگی فنی قصه های قرآن است. این ویژگی عبارت است از بیان اعجازین و نیز القای نظمی خاص به واقعیت های برگزیده از تاریخ، به گونه ای که خواننده احساس می کند رویدادها و آدم ها نزد او حضور دارند و با او سخن می گویند. و اگر چنین نباشد، هرگز فایده اصلی قصه گویی قرآن، یعنی عبرت گیری و موعظه یابی، حاصل نمی شود. به همین دلیل، کافران در برخورد با چنین بیان اعجازین و هنرمندانه ای آن را سحر و جادو و اساطیر پیشینیان و شعر و قول کاهن می شمردند. این نبود مگر به آن دلیل

که زیر سیطره نفوذ قرآن قرار می گرفتند و همه تأثیرهای هنر بشری، و بسی بیش از آن را، در قرآن می یافتند. پس واقع نمایی قصه های قرآن هرگز با بیان فنی و بلاغی و اثرگذار آن ناسازگار نیست. قصه های قرآن در همان حال که واقعیت های تاریخی را باز می گویند، بیش از یک قصیده یا رمان یا نمایشنامه در مخاطب اثر می نهند و در او حس بر می انگیزند و بال به بال رویدادها و

شخصیت های قصه پروازش می دهند.

## ۲\_۲. جلوه های هنری قصه های قرآن

### اشاره

۲\_۲. جلوه های هنری قصه های قرآن

اثر «هنری» اثری است که دارای این سه ویژگی باشد: نوآوری در عرضه، زیبایی ساختاری، و قدرت تعبیر. و بدیهی است که از این سه، هیچ یک، منحصر به قصه های خیال پردازانه و ساختگی نیست. (۱) قصه قرآنی نیز که اثری هنری است، در بردارنده خصلت هایی است که این هر سه ویژگی را تأمین می کنند. به دیگر سخن، قصه قرآنی از یک حکایت صرف کاملاً متفاوت است، بلکه سراسر تصویرسازی هنری از شخصیت ها، رویدادها، و گفت و گوهاست؛ تصویرهایی از نبرد همیشگی خیر و شر در جان انسان و میان او با نیروهای شیطانی. (۲)

اکنون برخی از جلوه های هنری قصه در قرآن را بر می شمیریم:

### ۱\_۲\_۲. تنوع اسلوبی

۱\_۲\_۲. تنوع اسلوبی

عرضه قصه در قرآن با اسلوبی واحد صورت نمی گیرد. از لحاظ نقطه آغاز، تصاویر عرضه شده از یک رویداد، نقطه فرجام، و زمینه سازی برای روایت قصه، قصص قرآن از یکدیگر ممتازند. همین تنوع و رنگارنگی اسلوبی نشان می دهد که عرضه هنری قصه، به خودی خود، مورد عنایت

۱- سید قطب: التّصویر الفنّی فی القرآن، ص ۲۵۹.

۲- عبدالکریم خطیب: القصص القرآنی فی منطوقه و مفهومه، ص ۷۷.

قرآن بوده است. (۱)

## ۲-۲-۲. تقسیم به نماهای مختلف

۲-۲-۲. تقسیم به نماهای مختلف

قصه قرآنی به نماها و پلان‌های مختلف تقسیم می‌شود و میان آن‌ها شکاف‌های خالی و ناگفته باقی می‌ماند تا فرصت تصویرگری و قرینه‌سازی را به خواننده بدهد و او بتواند سیاق رویدادها را در پلان‌های بعدی در ذهن ترسیم کند. (۲) این، خود، از برترین ویژگی‌های یک اثر هنری است که خواننده را همواره در تکاپو با صحنه‌ها نگاه دارد.

## ۲-۲-۳. گزینش صحنه‌های مؤثر

۲-۲-۳. گزینش صحنه‌های مؤثر

انتخاب قطعه‌های خاصّ زمانی و مکانی در قصه قرآنی با دقت کافی صورت پذیرفته است. (۳) ایجاز اعجازین قصه‌های قرآن، گذشته از جنبه بلاغی و واژگانی، بیش‌تر مربوط به دقت در گزینش صحنه‌های مؤثر در روال قصه و کنار نهادن بخش‌های زاید است. و این، کاری است که در تدوین نهایی یک اثر هنری بسی کارساز است. برترین نمونه‌های این تدوین در قصه‌های یوسف و مریم و سلیمان و ملکه سبأ و اصحاب کهف به چشم می‌خورند. از

۱- سید قطب: التصوير الفنی فی القرآن، ص ۱۶۲ تا ۱۶۸ و ص ۱۷۰ تا ۱۷۴ و ص ۱۸۰ تا ۱۸۳ و ص ۱۸۳ تا ۱۸۷؛ ثروت اباطه: السرد القصصی فی القرآن الکریم، ص ۱۶.

۲- سید قطب: التصوير الفنی فی القرآن، ص ۱۸۷ و ۱۸۸؛ ثروت اباطه: السرد القصصی فی القرآن الکریم، ص ۲۴ و ۲۵؛ تهامی نقره: سیکولوجیہ القصّه فی القرآن، ص ۹۹.

۳- ثروت اباطه: السرد القصصی فی القرآن الکریم، ص ۹ تا ۱۱ و ص ۱۰۵ تا ۱۰۷.

میان این نمونه ها، به اعتقاد برخی، کامل ترین تصویر هنری در قصه یوسف به نمایش نهاده شده است، به ویژه که این قصه در قدرت تعبیر روحی، عقیدتی، تربیتی، و حرکتی بسیار شاخص و بی نظیر است. (۱)

### ۳-۲. نوع روایت قصه

#### اشاره

۳-۲. نوع روایت قصه

زیر فصل ها

۱-۳-۲. روایت غیابی و حضوری در قصه های تاریخی

۲-۳-۲. قصه قرآنی به گونه غیابی روایت می شود

### ۱-۳-۲. روایت غیابی و حضوری در قصه های تاریخی

۱-۳-۲. روایت غیابی و حضوری در قصه های تاریخی

در روایت قصه های تاریخی، دو اسلوب عمده یافت می شوند:

۱. روایت غیابی.

۲. روایت حضوری.

در اسلوب غیابی، گوینده قصه روایت کننده حوادث است و با نحوه بیان خود نشان می دهد که فقط گزارشگر اخبار و اقوال است. از این رو، در اسلوب غیابی، معمولاً کلمه «گفت» تکرار می شود.

در اسلوب حضوری، قصه سرا شخصا حضور دارد و اشخاص قصه را در محضر مخاطب خلق می کند تا خود به روایت قصه پردازند. به همین دلیل، معمولاً کلمه «گفت» در این اسلوب به کار نمی رود.

### ۲-۳-۲. قصه قرآنی به گونه غیابی روایت می شود

۲-۳-۲. قصه قرآنی به گونه غیابی روایت می شود

قرآن در قصه گویی اسلوب غیابی را برگزیده است. در این اسلوب، مخاطب همواره توجه می یابد که با رویدادهایی رو به روست که



شخصیت هاشان نقش تاریخی خود را طی کرده اند و اکنون دارای حضور عینی نیستند. البته در همین حال که نسبت به ما غایبند، دارای نوعی حضور پنهان و جاری در قصه اند. سبب گزینش این اسلوب آن است که قرآن می خواهد صادقانه ترین و امانت دارانه ترین شیوه را در بیان قصه هایش به کار گیرد و راه را بر هر گونه خیال و وهم و نماد غیر حقیقی بر بندد. شأن قرآن اقتضا می کند که در هیچ پاره ای از آن، عنصر خیال و افسانه، حتی سر سوزنی، راه نیابد. در قصه های قرآن، قصه سرا فقط روایت کننده حقایق است؛ در حالی که در اسلوب حضوری، قهرمانان قصه خلق شده قصه سرایند و به دست و قلم او جان یافته اند. در این حال، چه بسا به ضرورت، صحنه ها و اشخاصی خلق شوند که در جهان واقع هرگز وجود نداشته اند. پس قرآن برای آن که مخاطب همواره احساس کند با بیانی صادقانه و امین از واقعیت ها رو به روست، اسلوب غیابی را برگزیده است. در اسلوب غیابی، تنها تردیدی که ممکن است به ذهن مخاطب راه یابد، صادق نبودن قصه سراسر است؛ و این در مورد خداوند بزرگ منتفی است. امّا در اسلوب حضوری، خواننده می داند که قصه سرا در عین صداقت و امانت داری، ممکن است عناصر و صحنه هایی را خود به قصه بیفزاید یا از آن بکاهد. شأن کتاب خدا این است که مخاطب هرگز چنین احتمالی را نسبت به آن روا نداند:

وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ. (۱)



این قرآن را به حق نازل کرده ایم؛ و به حق نازل شده است.

## ۴\_۲. بازتابش حقایق آشکار و پنهان

### اشاره

۴\_۲. بازتابش حقایق آشکار و پنهان

زیر فصل ها

۱\_۴\_۲. نگاه واقعگرایانه و فرا واقعگرایانه به هنر

۲\_۴\_۲. شیوه «واقعگرایی پویا» در قصه های قرآن

۳\_۴\_۲. نمونه این بازتابش در قصه داوود

### ۱\_۴\_۲. نگاه واقعگرایانه و فرا واقعگرایانه به هنر

۱\_۴\_۲. نگاه واقعگرایانه و فرا واقعگرایانه به هنر

میان منتقدان بحثی است که آیا اثر هنری فقط بازتاب واقعیت است یا این که به آن رنگ می بخشد و در آن تصرف می کند و ترکیب ها و صورت های تازه پدیدمی آورد. نگاه اول مبنای «مکتب واقعگرایی» را می سازد که به میدان های فراواقعی نظر نمی کند. در این مکتب، علم و هنر به یک اندازه واقعگرا هستند؛ در حالی که نگاه علم و هنر به طبیعت متفاوت است و هرگز نباید آن دو را یکسان نگریم. علم از اسرار و رازهای طبیعت پرده برمی دارد، اما هنر از زیبایی ها و جلوه های فتان طبیعت راز می گشاید. پس واقعگرایی یک چهره هنر است و همه وجوه آن را در بر نمی گیرد.

نگاه دوم که حیثیتی «فرا واقعگرایانه» دارد، بر این پایه استوار است که هنر باید برتر از آینه گری محض باشد. اگر قرار است هنر فقط واقعیت ها را بازتاباند، پس دیگر چه نیازی به آن است؟ آدم ها می توانند خودشان، بی واسطه هنر، طبیعت را خوب تر و کامل تر دریابند. از این رو، در نگاه دوم، هنر وظیفه دارد که به اعماق واقعیت نفوذ کند و در آن غوطه ور شود و آن گاه به سطح بازگردد و آن تجلیات را به گونه ای روایت کند که در سطح قابل دیدار باشد. پس هنرمند کاشف حقیقت پنهان و نهفته در اعماق است. هنرمند برافروزنده چراغی است که چهره تاریک واقعیت را روشن می کند و انسان ها را با حقایق آشنا می سازد که جز با نگاه هنر دیدنی نیستند.

البته پیداست که واقعگرایی در هنر، به معنای مطلق، امکان خارجی ندارد. به هر حال، هنرمند بخشی از روح و احساس و دید خود را به واقعیت تزریق می کند و آن گاه آن را روایت می کند. لیکن اختلاف این دو مکتب به میزان اثرپذیری هنرمند از حقایق باز می گردد. اینک می خواهیم ببینیم قرآن در نقل واقعیت ها، به کدام نگاه ملتزم است: واقعگرایی یا فرا واقعگرایی؟

## ۲\_۴\_۲. شیوه «واقعگرایی پویا» در قصه های قرآن

۲\_۴\_۲. شیوه «واقعگرایی پویا» در قصه های قرآن

باید پذیرفت که قرآن در نقل واقعیات، شیوه بازتابش واقعیت ها را در پیش گرفته است، اما نه به گونه ای سُرپی و جامد و بی روح؛ بلکه بازتابشی که در عین صفا و نابی، ساکت را گویا، جامد را پویا، و عمق حقایق را روشن می سازد. کسی که خوب در قرآن نظر کند می بیند که کلام آن دو گونه دلالت دارد: یکی دلالت آشکار که تصویر ساکت واقعیت است؛ و دیگری دلالتی فراتر از ظاهر که خود مراتبی دارد و افق در افق از حقایق پنهان پرده برمی دارد.

## ۲\_۴\_۳. نمونه این بازتابش در قصه داوود

۲\_۴\_۳. نمونه این بازتابش در قصه داوود

اکنون برای نمونه به قصه داوود و اعجاز آن بنگرید:

وَهَلْ أَتَاكَ نَبُؤُا الْخُضْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ. إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصِمَانِ بَغِي بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاخُذْمُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تَشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ . إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ. قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَى نَعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ . فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ . يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ. (۱)

آیا خبر آن مدعیان را شنیده ای آنگاه که از دیوار قصر بالا رفتند؟ بر داود داخل شدند. داود از آنها ترسید. گفتند: مترس، ما دو مدعی هستیم که یکی بر دیگری ستم کرده است. میان ما به حق داوری کن و پای از عدالت بیرون منه و ما را به راه راست هدایت کن. این برادر من است. او را نود و نه میش است و مرا یک میش. می گوید: آن را هم به من واگذار کن، و در دعوی بر من غلبه یافته است. داود گفت: او که میش تو را از تو می خواهد تا به میشهای خویش بیفزاید بر تو ستم می کند. و بسیاری از شریکان جز کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند \_ و اینان نیز اندک هستند \_ بر یکدیگر ستم می کنند. و داود دانست که او را آزموده ایم. پس از پروردگارش آمرزش خواست و به رکوع در افتاد و توبه کرد. ما این خطایش را بخشیدیم، او را به درگاه ما تقرب است و بازگشتی نیکو. ای داود، ما تو را خلیفه روی زمین گردانیدیم. در میان مردم به حق داوری کن و از پی هوای نفس مرو که تو را از راه خدا منحرف سازد. آنان که از راه خدا منحرف شوند، بدان سبب که روز حساب را از یاد برده اند، به عذابی شدید گرفتار می شوند.

در این آیات، نخست، اشاره ای است پنهان به این که داوود کاری کرده بوده است که بر پیامبران روا نیست. اما در این آیات، به آن کار پرداخته نمی شود، زیرا در این قصه از نقل آن غرضی حاصل نمی گردد. آن گاه، به نقل یک واقعه، همان گونه که هر چشمی آن را می بیند، می پردازد: دو طرف دعوا از دیوار، و نه از در، بر داوود وارد می شوند. و او از این ورود

غیر معمول و ناگهانی بیم زده می شود. آن دو بیم داوود را می زدایند و قصه خود را باز می گویند.

این، ظاهر کلمات است که واقعیت خالص را باز می تابانند. امّا در ورای این واژه ها، حقایقی دیگر نهفته اند که با تأمل و تدبیر، کشف می شوند. «تسوّروا المحراب» اشاره به ناآرامی مملکت در آن برهه دارد و «ففرع منهم» از اختلال نظام پرده برمی دارد، به گونه ای که یک قاضی از ورود دو طرف دعوا بیم زده می شود، در حالی که اگر وضع طبیعی باشد معمولاً اطراف دعوا از رفتن نزد قاضی دراندیشه اند. نیز اطراف دعوا به داوود می گویند: «فاحکم بیننا بالحق ولا تُشطط»؛ و این نشانگر آن است که پیش تر در جایی میزان حق خلل دیده است به گونه ای که مردم نیز فهمیده اند.

## ۵\_ ۲. نظم قصه های قرآن

### اشاره

۵\_ ۲. نظم قصه های قرآن

زیر فصل ها

۱\_ ۵\_ ۲. نظم آسمانی

۲\_ ۵\_ ۲. توازن میان نظم و واقعگرایی

۱\_ ۵\_ ۲. نظم آسمانی

۱\_ ۵\_ ۲. نظم آسمانی

نظم قرآن، خود، یک معجزه الهی و دارای نیرویی اعجازین است. درست است که حوادث و اشخاص و اشیا در قصه های قرآن، همه، واقعی اند؛ امّا کنار هم چیدن آن ها با روشی بشری صورت پذیرفته است. نظم حاکم بر این قصه ها رنگ آسمانی دارد و از توان بشر بیرون است. به همین دلیل، صاحبان افکار و آرای گوناگون، اگر هنر شناس و گوهر سنج باشند، نزد شکوه و جلال قصه های قرآن سر خم می کنند. به این ترتیب، دو گونه معجزه در قصه های قرآن راه دارد: یکی حوادث و صحنه های اعجازین، و دیگری نظم و اسلوب اعجاز آسای قرآنی.

## ۲\_۵\_۲. توازن میان نظم و واقعگرایی

### ۲\_۵\_۲. توازن میان نظم و واقعگرایی

اکنون باید پرسید: آیا اسلوب اعجازین قرآن در عرضه قصّه هایش سبب نشده است که حقیقت رنگ پذیرد و واقعیت دستخوش تغییر و تحوّل متناسب با این نوع عرضه شود؟ خاستگاه این پرسش آن است که معمولاً اسلوب قصّه های بشری بر کیفیت عرضه واقعیات اثر می گذارد؛ مثلاً صحنه ای به قصّه افزوده می شود تا نظم مورد نظر قصّه پرداز بر قصّه حاکم گردد و آهنگ عمومی آن حفظ شود.

در پاسخ باید گفت: اسلوب اعجازین قرآن در عرضه حوادث به گونه ای نیست که در آن حوادث تصرّف و تغییری پدید آورد و نقص آن را کمال بخشد یا ناراستی آن را راست سازد. اسلوب اعجازین قرآن، پیراسته از هر گونه فراواقع نمایی، از خلال نقل حقیقت ناب نمودار می گردد. همین نقل امین مآبانه و دقت و رزانه حقایق است که اعجاز قصّه های قرآن را رقم می زند. همین که زندگی با همه جوشش و پویایی و همان گونه که واقعا هست در حوادث و رویدادها جریان دارد، به آن اعجاز می بخشد. همین که مخاطب واقعیت ناب را با همه صفا و درخشندگی اش در قصّه های قرآن باز می بیند، سبب می شود که نزد اعجاز قرآن سرخم کند. پس اعجاز قصّه های قرآن، در بطن حقیقت است و از متن واقعیت.

## ۶\_۲. پی نوشت در قصّه های قرآن

### اشاره

### ۶\_۲. پی نوشت در قصّه های قرآن

#### زیر فصل ها

#### ۱\_۶\_۲. نقش پی نوشت

#### ۲\_۶\_۲. پی نوشت ها در ردیف رویدادها نیستند

#### ۱\_۶\_۲. نقش پی نوشت

#### ۱\_۶\_۲. نقش پی نوشت

از دیگر ویژگی مهم قصّه های قرآن این است که معمولاً پس از هر رویداد

پی نوشتی مستقل می آورد و با آن، سه نقش اصلی را ایفا می کند: هم فاصله ای میان رویدادهای پیاپی می آفریند؛ هم پیامی از آن قصه به مخاطب ارائه می کند؛ و هم خطوط اصلی آن را باز می گوید.

مثلاً در قصه داوود، دو پی نوشت چهره می نمایند:

وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ. (۱)

و بسیاری از شریکان جز کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند \_ و اینان نیز اندک هستند \_ بر یکدیگر ستم می کنند.

يا داوُد اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوٰى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ اِنَّ الَّذِيْنَ يَضِلُّوْنَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيْدٌ بِمَا نَسُوْا يَوْمَ الْحِسَابِ. وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذٰلِكَ ظَنُّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا فَوَيْلٌ لِّلَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنَ النَّارِ. اَمْ نَجْعَلُ الَّذِيْنَ آمَنُوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِيْنَ فِي الْاَرْضِ اَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِيْنَ كَالْفُجَّارِ. كِتَابٌ اَنْزَلْنَاهُ اِلَيْكَ مُّبَارَكٌ لِّيَدَّبَّرُوْا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ اُولُو الْاَلْبَابِ. (۲)

ای داود، ما تو را خلیفه روی زمین گردانیدیم. در میان مردم به حق داوری کن و از پی هوای نفس مرو که تو را از راه خدا منحرف سازد. آنان که از راه خدا منحرف شوند، بدان سبب که روز حساب را از یاد برده اند، به عذابی شدید گرفتار می شوند.

ما این آسمان و زمین و آنچه را که میان آنهاست به باطل نیافریده ایم. این گمان کسانی است که کافر شدند. پس وای بر کافران از آتش. آیا کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند، همانند فساد کنندگان در زمین قرار خواهیم داد؟ یا پرهیزگاران را چون گناهکاران؟ کتابی مبارک است که آن را بر تو نازل کرده ایم، تا در آیاتش بیندیشند و

۱- ص / ۲۴.

۲- ص / ۲۶ تا ۲۹.

خرمدندان از آن پند گیرند.

## ۲\_۶\_۲. پی نوشت ها در ردیف رویدادها نیستند

۲\_۶\_۲. پی نوشت ها در ردیف رویدادها نیستند

پی نوشت ها، گاه به صورت زبان حال عرضه می شوند، نظیر نمونه اول در قصه داوود. عرضه این پی نوشت ها برای آن است که فایده اصلی قصه ها، یعنی عبرت و اندرز نهفته در آن ها، متمم گردد؛ چرا که بسیاری از مخاطبان توفیق نمی یابند تا از رهگذر زبان هنری خود قصه این پیام ها را دریابند.

با این توضیح روشن می شود که پی نوشت های قصه های قرآن را نباید جزئی از آن ها به شمار آورد و در ردیف رویدادهای آن ها ارزیابی کرد. به عبارت دیگر، این ها بازگوینده واقعیت های تاریخی نیستند، بلکه پی نوشت ها و حاشیه هایی از سوی قرآنند.

## ۲\_۷\_۲. شبهه زدایی در قصه های قرآن

### اشاره

۲\_۷\_۲. شبهه زدایی در قصه های قرآن

زیر فصل ها

۱\_۷\_۲. جایگاه شبهه زدایی در قرآن

۲\_۷\_۲. نمونه شبهه زدایی در قصه ابراهیم

## ۱\_۷\_۲. جایگاه شبهه زدایی در قرآن

۱\_۷\_۲. جایگاه شبهه زدایی در قرآن

قصه های قرآن جزئی از مجموعه گسترده «رسالت اسلامی» اند که عمدتاً بعد عبرت آموزانه و اندرز دهانه آن را تأمین می کنند. از این رو، قصه های قرآن در چهار چوب کلی دعوت اسلامی جای می گیرند و به همان اصول پایبندند.

طبیعی است که قرآن در قصه های خویش، ادعاها و شبهه ها و گفته های حق ستیزان و باطل گرایان را نقل کند. اما به دلیل پایبندی به همان اصول دعوت اسلامی، هرگز از این شبهه ها بی پاسخ نمی گذرد و اجازه نمی دهد که مخاطب دچار اشتباه و سوء برداشت گردد. زدودن شبهه ها معمولاً با دو

روش صورت می پذیرد: یکی جاری ساختن حق بر زبان طرف حق گرای قصه؛ و دیگری ورود قرآن به صورت مستقیم و ارائه حقیقت در قالب نوعی پی نوشت.

پیدا است که این اسلوب اختصاص به قصه های قرآن ندارد و در سراسر کتاب خدا جاری است. برای نمونه، وقتی قرآن ادعای کافران قریش در مورد خود را باز می گوید، نادرستی و ظالمانه بودنش را به صراحت اعلان می دارد:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكُنِ افْتَرِيهِ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا. (۱)

و کافران گفتند که این جز دروغی که خود بافته است و گروهی دیگر او را بر آن یاری داده اند، هیچ نیست. حقا آنچه می گویند ستم و باطل است.

نیز آن گاه که سخن اهل کتاب را درباره فرزند داشتن خداوند ذکر می کند، بی درنگ به نقد گفته آنان می پردازد:

وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ مَوْلَدًا. مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا. (۲)

و کسانی را که گفتند: خدا فرزندی اختیار کرد، بترساند. نه خود به آن دانشی دارند و نه پدرانشان داشته اند. چه بزرگ است سخنی که از دهانشان بیرون می آید و جز دروغی نمی گویند.

۱- فرقان / ۴.

۲- کهف / ۴ و ۵.



**۲\_۷\_۲. نمونه شبهه زدایی در قصه ابراهیم**

۲\_۷\_۲. نمونه شبهه زدایی در قصه ابراهیم

گفتیم که در قصه های قرآن نیز همین شیوه دنبال می شود. از نمونه های بارز این اسلوب، قصه ابراهیم است که در آن، پا به پای ادعاهای باطل گرایان، قول حق نیز با قاطعیت و شکوه طرح می شود:

— ما هذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ؟

— این تندیسها که به پرستش آنها دل نهاده اید چیستند؟

— قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ .

— گفتند: پدرانمان را دیدیم که آنها را می پرستیدند.

— قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ.

— گفت: هر آینه شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بوده اید.

— قَالُوا اجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ؟

— گفتند: برای ما سخن حقی آورده ای یا ما را به بازی گرفته ای؟

— قَالَ بَلْ رُبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ. (۱)

— گفت: نه، پروردگار شما، پروردگار آسمانها و زمین است. آن که آنها را بیافریده است. و من بر این سخن که می گویم گواهی می دهم.

**۸\_۲. تکرار در قصه های قرآن****اشاره**

۸\_۲. تکرار در قصه های قرآن

زیر فصل ها

۱\_۸\_۲. طرح مسأله

۲-۸-۲. جلوه های بلاغی تکرار

۳-۸-۲. انگیزه اصلی تکرار: تکمیل تصویرها

۴-۸-۲. بررسی «تکرار» در قصه موسی

### ۱-۸-۲. طرح مسأله

۱-۸-۲. طرح مسأله

تکرار در قصه های قرآن پدیده ای است که بسیاری از بحث ها و گفت و گوها را برانگیخته است. در میان خاور پژوهان و دین کاوان غربی کم نیستند

---

۱- انبیا / ۵۲ تا ۵۶.

کسانی که همین پدیده را مایه ردّ اعجاز قرآن شمرده اند. برخی از شرقیان و مسلمانان نیز با این گروه همداستان شده اند. به اعتقاد اینان، همین تکرارها نشان می دهد که محمّد تحت تأثیر حالات نفسانی مختلف خود کلماتی برانگیخته که گاه مکرر و گاه نیز ناهمسان هستند.

## ۲\_ ۸\_ ۲. جلوه های بلاغی تکرار

### ۲\_ ۸\_ ۲. جلوه های بلاغی تکرار

تکرار در قرآن به چهره های گوناگون جلوه می کند: تکرار در واژه، تکرار در جمله، و تکرار در ارائه یک تصویر و واقعیت به صورت ها و عبارات گوناگون. در این جا، بیش تر به چهره سوم نظر می کنیم.

«ابوبکر باقلانی» بر آن است که آوردن یک قصّه با الفاظ گوناگون به گونه ای که معنا و پیام دگرگون نشود، خود، کاری است بس دشوار که تجلّی گر فصاحت و بلاغت قرآن است و از صورت های «تَخِیْدی» آن به شمار می رود، چرا که ناتوانی دیگران را از آوردن چنین تکرار اعجازینی اعلان می دارد. (۱)

«زرکشی» معتقد است که در این تکرار فایده هایی نهفته است، همچون: افزودن مطلبی به قصّه؛ ابراز سخن واحد به گونه های مختلف که نشانگر فصاحت است؛ و تأکید بر ناتوانی دیگران در آفرینش چنین آثاری. (۲)

۱- منقول از: القصص القرآنی فی منطوقه و مفهومه، ص ۲۳۲. [ اعجاز القرآن ].

۲- منقول از: القصص القرآنی فی منطوقه و مفهومه، ص ۲۳۳ [ البرهان فی علوم القرآن، ج ۴، ص ۳۷ ].

**۳\_ ۸\_ ۲. انگیزه اصلی تکرار: تکمیل تصویرها**

۳\_ ۸\_ ۲. انگیزه اصلی تکرار: تکمیل تصویرها

به اعتقاد ما، انگیزه اصلی تکرار در قصه های قرآن، تکمیل تصویرها و افزودن به قدرت تجسم و عینیت از طریق آوردن عناصر نو به تناسب فضای بازگویی هر قصه است. برترین مثال در این مورد، تکرار قصه موسی است که برخی بسامد ذکر آن در قرآن را صد و بیست بار بر شمرده اند. برای آن که مدعای ما درباره تکرار قصه های قرآنی به خوبی جلوه یابد، می سزد که از زاویه های گوناگون به روایات این قصه در قرآن بنگریم و وجوه و انگیزه های تکرار را در آن ها بیابیم.

**۴\_ ۸\_ ۲. بررسی «تکرار» در قصه موسی**

۴\_ ۸\_ ۲. بررسی «تکرار» در قصه موسی

تصویرهایی که از قصه موسی در قرآن به نمایش نهاده شده اند، از این قرارند:

یک. زندگی موسی از هنگام تولد تا خارج ساختن بنی اسرائیل از مصر. در این بخش، مراحل قصه چنین تصویر گشته اند:

۱. تولد موسی و اوضاع آن زمان، از جمله کشتن نوزادان بنی اسرائیل به فرمان فرعون.

۲. وحی خداوند به مادر موسی که فرزندش را در تابوتی نهد و در رودخانه افکند، با این وعده که نگاهبانی از او با خداست.

۳. قرار گرفتن موسی در خانه فرعون و اصرار همسر وی برای نگهداری و تربیت موسی.

۴. جست و جوی مادر موسی و یافتن وی و برگزیده شدن مادر به

۵. یاری موسی به یک اسرائیلی در قتل یک مصری و گریختن به مدین.

۶. ازدواج موسی با یکی از دختران پیامبر مدین.

۷. بازگشتن موسی به مصر و سخن گفتن خدا با وی در طور سینا و روانه ساختنش به سوی بنی اسرائیل به عنوان رسول.

۸. هراس موسی از دیدار با فرعون و یاری خواستش از خداوند که برادرش هارون را پشتیبانش سازد.

۹. دیدار موسی با فرعون و غرور ورزیدن و استکبار فرعون که خویشتن را خدا می دانست.

۱۰. اقدام موسی برای خارج ساختن بنی اسرائیل از مصر و نجات او و همراهانش پس از غرق شدن فرعون و سپاهش که به تعقیب ایشان پرداخته بودند.

این ده مرحله، به تناوب، در قرآن آمده اند: برخی یک بار، برخی دو بار، و برخی بیش از ده بار. مراحل دوم، سوم، و چهارم دوبار آمده اند: سوره طه، و سوره قصص. در سوره قصص، به تفکیک مراحل چهارگانه، چنین می خوانیم:

۱. إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ مِنْهُ طَائِفًا مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ. وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ. وَنُكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَتُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ

ما کائُوا یَحْذَرُونَ. (۱)

فرعون در آن سرزمین برتری جست و مردمش را فرقه فرقه ساخت. فرقه ای را زبون می داشت و پسرانشان را می کشت و زنانشان را زنده می گذاشت که او از تبهکاران بود. و ما بر آن هستیم که بر مستضعفان روی زمین نعمت دهیم و آنان را پیشوایان سازیم و وارثان گردانیم. و آنها را در آن سرزمین مکانت بخشیم و به فرعون و هامان و لشکریانشان چیزی را که از آن می ترسیدند نشان دهیم.

۲. وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِي بِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ. (۲)

و به مادر موسی وحی کردیم که: شیرش بده و اگر بر او بیمناک شدی به دریایش بینداز و مترس و غمگین مشو، او را به تو باز می گردانیم و در شمار پیامبرانش می آوریم.

۳. فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ . وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنِي لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ. (۳)

خاندان فرعون یافتندش تا دشمنشان و سبب اندوهشان گردد. فرعون و هامان و لشکرهاشان خطا می کردند. زن فرعون گفت: این مایه شادمانی من و توست. او را مکشید، شاید به ما سودی برساند یا او را به فرزندی گیریم. و نمی دانستند که چه می کنند.

۴. وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِعًا إِنْ كَادَتْ لَتَّبَعِيَ بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ . وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيْهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ . وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ . فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا

۱- قصص / ۴ تا ۶.

۲- قصص / ۷.

۳- قصص / ۸ و ۹.

وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. (۱)

مادر موسی را دل تهی شد. و اگر دلش را قوی نکرده بودیم که از مؤمنان باشد، نزدیک بود که آن راز را فاش سازد. و به خواهر او گفت: از پی او برو. و زن بی آنکه آنان دریابند از دور در او می نگریست. پستان همه دایگان را از پیش بر او حرام کرده بودیم. آن زن گفت: آیا می خواهید شما را به خانواده ای راهنمایی کنم که او را برایتان نگه دارند و نیکخواهش باشند؟ پس او را نزد مادرش برگردانیدیم تا چشمان آن زن روشن گردد و غمگین نباشد و بداند که وعده خدا حق است، ولی بیشترینشان نمی دانند.

در سوره طه، به تفکیک مراحل، چنین آمده است:

۱. إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ . أَنْ أَعِذِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِيفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيَلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عِدْوٌ لِي وَعِدْوٌ لَهُ وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةٌ مِنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي. (۲)

آنگاه که بر مادرت آنچه وحی کردنی بود وحی کردیم: که او را در صندوقی بیفکن، صندوق را به دریا افکن، تا دریا به ساحلش اندازد و یکی از دشمنان من و دشمنان او صندوق را بگیرد. محبت خویش بر تو ارزانی داشتم تا زیر نظر من پرورش یابی.

۲. إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَى. (۳)

آنگاه که خواهرت می رفت و می گفت: می خواهید شما را به کسی که نگهداریش کند راه بنمایم؟ ما تو را نزد مادرت بازگردانیدیم تا چشمانش روشن گردد و غم نخورد. و تو یکی را بکشتی و ما از غم آزادت کردیم و بارها تو را بیازمودیم. و سالی چند میان مردم مدین زیستی. و اکنون، ای موسی، در آن هنگام که مقدر کرده بودیم آمده ای.

۱- قصص / ۱۰ تا ۱۳.

۲- طه / ۳۸ و ۳۹.

۳- طه / ۴۰.

از مقایسه این مراحل در دو سوره مزبور چنین می توان نتیجه گرفت:

۱. در سوره قصص، هدف اصلی از ارائه قصه این است که پیامبر و همه مؤمنان در طول تاریخ عبرت بگیرند و بدانند که در عرصه مبارزه حق و باطل، سرانجام پیروزی از آن مؤمنان است. از این رو، قصه با استبداد فرعون آغاز می شود و از وعده نصرت خداوند سخن می گوید. اما در سوره طه، خطاب به خود موسی است و لطف خداوند به او یادآوری می شود. از این رو، عرصه محدودتر است و چون عبرت آموزی کلی مقصود نیست، از آن صحنه آرایه های عمومی تر اثری نیست.

۲. وحی خداوند به مادر موسی در سوره قصص و طه به گونه ای آمده است که تصویرها در یکی، کامل کننده تصویرهای دیگری باشند. در سوره قصص، هدف آماده سازی ذهنی و روانی برای مادر موسی است تا توان برخورد با حادثه ای را که در راه است بیابد. به همین دلیل، لحن کاملاً آرامش بخش و وعده دهنده است. با جو این زمینه سازی روانی سازگار نیست که نامی از تابوت برده شود که صندوقی بوده چوبی و قاعدتا گذاردن نوزاد در آن و به رود سپردنش خاطر آزار جلوه می کرده است. اما در سوره طه با تصویری ناگهانی رو به روییم که در آن، نقش مادر موسی در مواجهه با حادثه ای سنگین و رخ داده شده ترسیم می گردد. پس این دو نما از یک صحنه واحد، در حقیقت مکمل یکدیگرند. یکی به بُعد روحی نظر دارد و دیگری به جنبه فیزیکی حادثه؛ یکی آماده سازی روانی را نشان می دهد و دیگری سنگینی و ناگهانی بودن رویدادی را که مادر موسی برای برخورد با آن آماده می شود. به عبارت دیگر، این دو نما وقتی کنار هم نهاده شوند، کامل می گردند. و

همین



است معنای عبرت آفرینی قصه های قرآن: از آن جا که هر قصه پیام و مقصود خاصی دارد، در هر یک نمایی انتخاب شده که با آن پیام و مقصود تناسب داشته باشد. از سوی دیگر، نمای عرضه شده در سوره طه به نکته ظریف دیگری نیز اشاره دارد؛ و آن، مشیت و خواست قاهرانه خداوند است: «رود باید او را به ساحل برساند و دشمن من و او، وی را بگیرد.» این «باید» حکایتگر حتمیتی است که خداوند مقدر فرموده است و با لحن ضربدار و قاطع و ناگهانی بودن رخداد سازگار است. این نیز کمال بخش تصویر عرضه شده در سوره قصص است که مادر را به آرامش فرامی خواند. به این ترتیب، آیا میان این دو تناقضی یافت می شود؟

۳. در باب دستیابی مادر به موسی در خانه فرعون و گزیده شدن به دایگی او نیز نمای ارائه شده در سوره طه، گرچه بسی موجزتر است، دو جلوه تازه دارد: یکی این که فرعون دشمن خدا و موسی است؛ دیگر آن که این همه فقط به لطف و تدبیر و القای محبت پروردگار صورت پذیرفته است. این دو جلوه نیز از دو امر نو پرده بر نمی دارند، بلکه همان واقعه پیشین را تفسیر و متمیم می کنند. یکی تلویحا از آن نبرد مستمر حق و باطل سخن می گوید و دیگری از مشیت و قدرت پروردگار؛ و این هر دو شأن تفسیری دارند.

و اما مراحل پنجم و ششم، یاری موسی به یک اسرائیلی برای کشتن یک مصری و گریختنش به مدین و ازدواج وی، تنها در یک جایگاه، آن هم سوره قصص، آمده اند. (۱) آری، این دو مرحله تنها یک بار تصویر گشته و به گونه

قصه روایت شده اند. پس اصولاً تکراری در آن ها راه نیافته تا محلّ بحث حاضر باشد. البتّه این عدم تکرار، خود، ناشی از آن است که هر دو مرحله به جنبه هایی کاملاً عمومی و معمولی از زندگی بشر، نزاع و ازدواج، نظر دارند و از اهمّیت درخور تکرار بهره مند نیستند.

ناگفته نماند که در سوره طه و نیز شعرا به مرحله پنجم اشاره ای رفته است. امّا این اشاره از حالت تصویری بی بهره است و تنها برای عبرت انگیزی و موعظه دهی، در سوره طه، و بیم انگیزی از سوی فرعون، در سوره شعرا است و به هر حال جنبه یادآوری و تذکار دارد.

مرحله هفتم، بازگشت موسی به مصر و سخن گفتن خدا با وی، در سه جایگاه، یعنی سوره های طه و نمل و قصص، آمده است. درباره نماهای گوناگون این تصویر در بخشی دیگر از این رساله سخن رفته و نشان داده شده است که این جا نیز نماها تکمیل کننده یکدیگرند، بی آن که با هم تناقضی داشته باشند. البتّه باید اشاره کرد که این تصویر یک بار نیز در سوره نازعات آمده، لیکن کاملاً به اختصار و رهگذرانه، صرفاً برای کسانی که با اشاره ای به ماورای اشاره راه می جویند. و این اشاره هرگز شبهه تکرار را پیش نمی آورد:

هَلْ آتَيْكَ حَدِيثُ مُوسَى . إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى . إِذْ هَبَّ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى . فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى . (۱)

آیا داستان موسی به تو رسیده است؟ آنگاه که پروردگارش او را در وادی مقدس طوی ندا داد: به سوی فرعون برو که طغیان کرده است . بگو: آیا تو را رغبتی هست که پاکیزه شوی.

و امّیا مرحله هشتم، هراس موسی از دیدار با فرعون و هارون را به یاری خواستن، در جایگاه های متنوع آمده است: طه، قصص، نمل، شعراء و نازعات. در سوره طه با این اجزا رو به روییم:

۱. فرمان خداوند به موسی که به سوی فرعون روان گردد.

۲. وصف کردن فرعون به تجاوزگری و سرکشی.

۳. یاری خواستن موسی از خداوند که سینه اش را گشاده، کارش را آسان، و زبانش را گره گشوده سازد و برادرش هارون را پشتیبان وی قرار دهد.

۴. برآمدن تقاضای موسی.

در سوره قصص، اجزا از این قرارند:

۱. فرمان خداوند به موسی که به سوی فرعون و گروهش روانه گردد.

۲. وصف کردن فرعون به زشتکاری.

۳. هراس داشتن موسی از قتل به دست فرعون، به دلیل آن که پیش تر یک مصری را کشته بوده است.

۴. یاری خواستن موسی از خدا که برادرش هارون را پشتیبانش سازد، زیرا از او فصیح گفتارتر بوده است.

۵. برآمدن تقاضای موسی.

در سوره نمل، با این اجزا رو به روییم:

۱. فرمان خداوند به موسی که به سوی فرعون و گروهش برود.

۲. وصف کردن فرعون و گروهش به زشتکاری.

در سوره شعراء، اجزای تصویر چنینند:

۱. فرمان خداوند به موسی که به سوی قوم فرعون برود.

۲. وصف کردن گروه فرعون به ستمگری.

۳. اظهار بیم موسی از این که تکذیبش کنند و او گفتاری فصیح و روان نداشته باشد.

۴. یاری خواستن موسی از خداوند که برادرش هارون را به عنوان پشتوانه با او همراه سازد.

۵. اظهار بیم موسی از این که او را بکشند.

۶. اطمینان بخشیدن خداوند به موسی و برادرش.

و اما در سوره نازعات، این دو جزء آمده اند:

۱. فرمان خداوند به موسی برای حرکت به سوی فرعون.

۲. وصف کردن فرعون به سرکشی.

می بینید که برخی از اجزا در بعضی از نماها آمده اند و در بعضی دیگر نه. برخی از اجزا نیز عیناً روایت گشته اند و برخی توضیحی را افزوده اند. به این ترتیب، روشن است که این نماها کامل کننده یکدیگرند و اجزای کاملاً مشابه حلقه های واسط هستند. به عبارت دیگر، اگر کسی این پنج نما را در کنار یکدیگر ببیند، تصویری تام از این صحنه به دست می آورد، همان سان که پنج دوربین از یک صحنه پنج برداشت از پنج زاویه دارند.

و اما مرحله نهم، دیدار موسی با فرعون و گفت و گوی آن دو، نیز در چند جای قرآن آمده است: طه، شعرا، اعراف، و یونس. در سوره یونس، نمایی مختصر و در سه سوره دیگر، نماهایی کامل به نمایش گذاشته شده اند. همه این نماها، دارای چهار جزء مشترک هستند:

۱. برخورد موسی و هارون با فرعون.

۲. برخورد فرعون و گروهش و جادوگرانش با موسی.

۳. آنچه میان موسی و جادوگران فرعون می گذرد.

۴. آنچه میان فرعون و جادوگرانش می گذرد.

برای رعایت ایجاز، از ذکر یکایک مراحل این اجزا درمی گذریم، به ویژه که نوع تصویرگری بسیار هنرمندانه قرآن در این صحنه، آن قدر جَدَّاب و دیدنی است که راه را بر هر گونه شبهه ای می بندد و این یقین را فراهم می آورد که همه نماهای ارائه شده از این صحنه مکمل یکدیگرند و هریک به بیننده منظری از آن را ارائه می دهد.

سخن در مرحله دهم نیز از همین قرار است و صرف نظر از ذکر آن سزاوارتر است، مبادا که این بخش بیش از حد انتظار حجیم گردد. (۱)

## ۹ \_ ۲. هنرمندان ما و قصه های قرآن

۹ \_ ۲. هنرمندان ما و قصه های قرآن

در این جا خوب است پای درد دلی نیز به میان کشیده شود. با اندوه، ادبیات داستانی در کشور ما و تقریباً همه کشورهای اسلامی، به شدت از جریان ادب و هنر غربی، و گاه شرقی، اثر پذیرفته است. هنوز هم حتی برای دینداران و روشن اندیشان اثری دارای ارزش ادبی \_ هنری است که با معیارهای آن سوی آب ها سازگار باشد. این درد ریشه در یک غفلت بزرگ تاریخی دارد: با آن که قصه های قرآن نمونه هایی خوب از کار هنری را از آغاز به مسلمانان ارائه داده اند، آنان کم تر کوشیده اند تا ادبیات داستانی را بر

---

۱- به تناسب بحث، در همین باب اشاراتی خواهیم داشت در ۲ \_ ۳. آن اشارات را در این جا تکرار نکرده ایم.

پایه همین جلوه های هنری بیافرینند. از همان دهه های آغازین، نفوذ فرهنگ بیگانه، به نام انتقال علم و فلسفه و نهضت ترجمه، راه را بر بسیاری از آفرینش های ادبی و هنری مسلمانان بست. در دوست سال اخیر هم مطامع استعماری و مقاصد سیاسی، فرهنگ را یکسره به یغما برد؛ چنان که امروز دست ما از توشه های روز پسند ادبی \_ هنری تهی است و هر کس که به دنبال مطاعی است آن را در انبان بیگانه می جوید، باز هم به بهانه نهضت ترجمه و تبادل فرهنگ هاو گفت و گوی اقوام! راستی در این تعاطی، ما چه می دهیم و چه می گیریم؟

خوب است به تناسب همین درد دل، از گفتار یک صاحب نظر نیز یادآورم:

در حالی که انسان از این جلوه های هنری در قصه های قرآن حظ می برد، غرق اندوه می شود که چرا ادبیات عرب تا همین اواخر از قصه فنی تهی بوده است، با آن که چنین گنجینه پربهایی در دسترس مسلمانان قرار داشته است؛ گنجینه ای که روز و شب با تلاوت آن سر و کار دارند. از این بدتر آن که وقتی به سراغ قصه فنی رفتند، نیز هم ماده و هم اسلوب را از دامن غرب برگرفتند و باز از این منبع بزرگ غفلت ورزیدند. گیریم که اخذ اسلوب از بیگانگان مجاز باشد؛ اما اندیشه ها و الهام ها که باید از منبع کامل و جمیلی باشد که به سرچشمه جمال جهان و زندگی متصل است! (۱)

## فصل ۳: ماهیت و انواع قصه قرآنی

### اشاره

فصل ۳: ماهیت و انواع قصه قرآنی

زیر فصل ها

۱ \_ ۳. ارزیابی کوتاهی از نظریه های پنج گانه درباره انواع قصه های قرآنی

۲ \_ ۳. اثبات نظریه «واقعی بودن قصه های قرآن»

۳ \_ ۳. ارزیابی عمومی نظریه «راه یافتن خیال به قصه های قرآن»

۴ \_ ۳. ارزیابی خاص دیدگاه دکتر خلف الله درباره «راه یافتن خیال به قصه های قرآنی»

۵ \_ ۳. بررسی تفصیلی دیدگاه دکتر خلف الله درباره انواع قصه قرآنی

۶ \_ ۳. تفکیک قصه واقعی و تاریخی

۷ \_ ۳. مرز قصه های بشری و قصه های قرآن

### ۱ \_ ۳. ارزیابی کوتاهی از نظریه های پنج گانه درباره انواع قصه های قرآنی

۱ \_ ۳. ارزیابی کوتاهی از نظریه های پنج گانه درباره انواع قصه های قرآنی

درباره انواع قصه قرآنی، پنج نظریه وجود دارد:

۱. قصه قرآنی به دو نوع تقسیم می شود: تاریخی و تمثیلی. نوع تاریخی تمثیلی نیز در زمره تاریخی قلمداد می گردد.

قصه تاریخی آن است که رویدادها و شخصیت هایش دارای وجود واقعی در تاریخ باشند. قصه تاریخی تمثیلی آن است که واقعا اتفاق افتاده، لیکن اکنون حکم ضرب المثل را یافته است.

قصه تمثیلی نمونه هایی از رویدادها و شخصیت ها را ارائه می کند که چه بسا وجود خارجی نداشته باشند، ولی قرآن آن ها را موجود فرض کرده است. (۱)

۲. قصه قرآنی دارای سه نوع است: تاریخی، واقعی، و تمثیلی.

قصه تاریخی دارای عناصری است که واقعا در تاریخ مصداق داشته اند.

قصه واقعی آن است که نمونه ای از احوال بشر را بیان می کند، خواه واقعا

---

۱- تهامی نقره: سیکلوجیه القصة فی القرآن، ص ۱۵۶ و ۱۷۶ و ۲۴۵.



اتفاق افتاده و خواه از باب تمثيل باشد.

قصه تمثیلی اساساً برای بیان نمونه نیست، بلکه حکم ضرب المثل را دارد و البته ممکن است در هر زمان و مکانی اتفاق بیفتد. (۱)

این دو نظریه به یکدیگر شبیهند و تنها تفاوتشان این است که در اولی قصه تاریخی تمثیلی ملحق به تاریخی است، امّا در دیگری چنین قصه ای جداگانه نامگذاری شده و میان تاریخی و تمثیلی معلق است.

۳. قصه قرآنی چهار نوع دارد: تاریخی، تمثیلی، اسطوره ای، و رمزی یا نمادین. (۲)

این رأی از آن دکتر محمّد احمد خلف الله است که مفصّلاً مورد بررسی قرار خواهد گرفت و البته مخالفان فراوانی دارد. از جمله صاحب رأی اول، دکتر تهامی نقره، نیز با نظریه خلف الله مخالف است. خواهید پرسید: «پس چگونه او، خود، به قصه تمثیلی قائل است؟» در پاسخ، بجاست که درباره رأی دکتر تهامی نقره توضیحی آورده شود. او معتقد است:

هر قصه ای که در قرآن آورده شده، حتماً حق است، زیرا بر پایه حقایق ثابت و دور از هرگونه خرافه و باطل استوار شده، هرگز از صدق و راستی تهی نیست. و این از آن روست که خیال و وهم مبالغه در قصه قرآنی جا ندارند. (۳)

۱- محمّد قطب: منهج الفَنّ الاسلامی، ص ۱۵۷.

۲- در اثر خلف الله، از این نوع چهارم به قصه يك خطا = قصه آدم تعبیر شده است.

۳- سیکلوجیه القصه فی القرآن، ص ۱۵۶.

با این حال، دکتر تهامی نقره معتقد است که صدق و حقیقت در قصه های قرآن، خود، دو گونه دارد: «صدق واقعی» که در قصه های تاریخی نمود دارد؛ و «صدق موضوعی» که در قصه های تمثیلی جلوه می یابد. او صدق موضوعی را چنین تعریف می کند:

ارائه نمونه هایی از گونه های بشری به شکل حقیقی یا حوادثی که اتفاق نیفتاده اند ولی در حکم حوادث واقعی اند، زیرا ممکن است هر لحظه رخ دهند. و این از آن روست که با دیدن آن ها، هر کس قانع می شود که آن نمونه ها یا حوادث ممکن است در هر زمانه ای یافت شوند. (۱)

از کسانی که در باب قصه های تمثیلی مشابه این رأی را دارند، «شیخ محمود شلتوت» و «رشید رضا» و استادش «محمد عبده» نامبردارترند. (۲) به نظر می رسد دکتر خلف الله اصول نظریه خود را از ایشان اقتباس کرده است.

در مقابل، عبد الکریم خطیب از مخالفان نظریه قصه های تمثیلی و اسطوره ای و رمزی است. ما نیز چون نظریه او را به صواب نزدیک می دانیم، در این رساله به تفصیل و بسط دیدگاه وی و پاسخ به دکتر خلف الله و هم رأیان او می پردازیم.

همان گونه که گذشت، قولی معتدل تر از قول دکتر خلف الله نیز در میان

۱- سیکلوجیه القصه فی القرآن، ص ۹۶.

۲- آرای رشید رضا و عبده را خلف الله در الفن القصصی فی القرآن الکریم به تکرار آورده است. امّا رأی شلتوت را عبد الکریم خطیب از مجله «رساله الاسلام»، سال هفتم، ص ۲۳۳ نقل کرده است. [عبد الکریم خطیب: القصص القرآنی فی منظوقه و مفهومه، ص ۱۰۲].

است که می گوید: قصه تمثیلی در اقوام و امم پیشین واقع نشده است، امّا هر لحظه ممکن است وقوع یابد و از این رو در حکم واقع است. صاحبان این قول، مانند دکتر تهامی نقره و محمّد قطب، البتّه می خواهند از یک دنباله ناصواب که در سخن خلف الله است رهایی یابند؛ و آن، ورود تخیل و وهم به ساحت قرآن است. امّا به نظر می رسد اینان نیز راه صواب را نپیموده اند.

پرسش ما از این صاحب نظران چنین است: «اگر چنین رویدادهایی در بستر دوران طولانی پیشین تحقّق نیافته است، چگونه ممکن است پس از نزول قرآن تحقّق یابد؟» برای نمونه، قصه صاحب دو باغ را در نظر آورید که به نظر اینان قصه ای است تمثیلی. قصه چنین است:

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا - رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا . كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا . وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا . وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا . وَمَا أَظُنُّ السَّيِّئَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُودْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا . قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا . لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا . وَلَوْ لَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَأَقْوَمَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرَى أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا . فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَيُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا . أَوْ يُصْبِحَ مَأْوَاهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا . وَأُحِيطَ بِشِمْرِهِ فَاصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفِّهِ عَلَى مَا انْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا . وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا . هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا. (۱)

برایشان داستان دو مرد را بیان کن که به یکی دو تاکستان داده بودیم و بر گرد آنها نخلها و در میانشان کشتزار کرده بودیم . آن دو تاکستان، میوه خود را می دادند بی هیچ کم و کاست. و نهی بین آن دو جاری گردانیدیم. حاصل از آن او بود. به دوستش که با او گفت و گو می کرد گفت: من به مال از تو بیشتر و به افراد پیروزترم . و آن مرد ستم بر خویشان کرده به باغ خود درآمد و گفت: نپندارم که این باغ هرگز از میان برود . و نپندارم که قیامت هم بیاید. و اگر هم مرا نزد خدا برند، جایگاهی بهتر از این باغ خواهم یافت . دوستش که با او گفت و گو می کرد گفت: آیا بر آن کس که تو را از خاک و سپس از نطفه بیافرید و مردی راست بالا- کرد، کافر شده ای؟ ولی او خدای یکتا پروردگار من است و من هیچ کس را شریک پروردگارم نمی سازم . چرا آنگاه که با باغ خود در آمدی نگفتی: هرچه خداوند خواهد، و هیچ نیروی جز نیروی خدا نیست؟ اگر می بینی که دارایی و فرزند من کمتر از تو است، شاید پروردگار من مرا چیزی بهتر از باغ تو دهد. شاید بر آن باغ صاعقه ای بفرستد و آن را به زمینی صاف و لغزنده بدل سازد . یا آب آن بر زمین فرورود و هرگز به یافتن آن قدرت نیابی . به ثمره اش آفت رسید و بامدادان دست حسرت بر دست می سایید که چه هزینه ای کرده بود و اکنون همه بناهایش فروریخته است. و می گوید: ای کاش کسی را شریک پروردگارم نساخته بودم . جز خدا گروهی که به یاریش برخیزند نبود و خود قدرت نداشت. آنجا یاری کردن خدای حق را سزد. پاداش او بهتر و سرانجامش نیکوتر است.

ساختار تفصیلی این قصه و مضامین آن، اعم از حوادث و وصف ها و گفت و گوها، نشان می دهند که قصه واقعی است. از این گذشته، در زمان های پیشین چه مانعی برای تحقق این واقعیت وجود داشته که رخ نداده، با آن که به قول صاحب این نظریه در حکم واقع است و هر لحظه و هر جا ممکن است رخ دهد؟ و چرا با آن که پیش تر رخ نداده، خداوند آن را دستمایه عبرت می سازد و بر سبیل واقع از آن حکایت می کند؟ تنها دلیلی \_ و به تر بگوییم:

قرینه ای \_ که ارائه شده این است که واژه «رجلین» به صورت نکره آمده و این تنکیر دلالت بر تمثیلی بودن آن دو مرد دارد. (۱) در پاسخ باید گفت که هر تنکیری دلیل تمثیل نیست. نکره بودن این دو مرد از آن جهت است که اولاً معرفه بودن آن دو در انتقال پیام قصه هیچ نقشی ندارد و ثانیاً آنان نزد مخاطب قرآن از پیش مطرح نبوده اند \_ بر خلاف برخی از شخصیت های دیگر در قصه های قرآن \_ تا انتظار رود که قرآن از آنان با «الرجلین» یاد کند. به بیان دیگر، همین که نام و نشان و قرینه ای برای این دو مرد نیامده، مقتضای بلاغت است، زیرا پیام این قصه همین است که هر دو مردی در هر روزگاری می توانند مشمول همین حکم باشند. و بدیهی است که از یک ماجرای واقعی نیز می توان برداشتی تمثیلی برای همه روزگاران و همه آدم ها داشت.

۴. در قرآن سه نوع قصه وجود دارد: تاریخی، واقعی، غیبی.

قصه تاریخی عبارت است از قصه ای که حال اقوام و اشخاص پیشین را روایت کند. قصه واقعی آن است که جریان های روزگار پیامبر را باز گوید، مانند قصه جنگ بدر در سوره انفال، قصه جنگ احد و حمراء الاسد در سوره آل عمران، قصه جنگ خندق در سوره احزاب، و قصه صلح حدیبیه در سوره فتح.

قصه غیبی نیز آن است که رویدادهای غیبی روزگاران پیش یا معاصر را

حکایت کند، مانند قصه خلق آدم و فریب ابلیس، قصه فرزندان آدم، صحنه های قیامت، و وصف احوال بهشتیان و دوزخیان. (۱)

درباره این تقسیم بندی باید گفت که میان قصه تاریخی و غیبی هیچ تفاوتی نیست. اگر ملاک غیبی بودن، مجهولیت آن باشد \_ همان گونه که این پژوهنده تصریح کرده است (۲) \_ آن گاه می توان همه قصه های غیبی را تاریخی دانست. اگر غرض این باشد که قصه های غیبی اصولاً در عالم غیب، و نه شهود، تحقق یافته اند، باید گفت که این سخن هیچ دلیلی ندارد. مثلاً چگونه می توان گفت که قصه آدم مربوط به جهان شهود نیست؟ از این گذشته، اصولاً آنچه وی با عنوان قصه واقعی برشمرده، در تعریف قصه قرآنی جای نمی گیرد. تفصیل این بحث را در تعریف قصه قرآنی آورده ایم.

۵. قصه های قرآن بر سه نوعند: تاریخی، تمثیلی، غیبی.

قصه تاریخی عبارت است از قصه کسانی که خداوند احوالشان را در قرآن، با اسلوب و عناصر خاص قصه گوئی، آورده است.

قصه تمثیلی آن است که بر سبیل ضرب المثل آمده تا حال مخاطبان را بازگوید. نوع رویدادهای این قصه ها نشان می دهد که پس از وقوع اولی نیز

۱- محمّد شدید: منهج القصه فی القرآن، ص ۳۵ تا ۵۸. گفتنی است که همین پژوهنده، قصه های قرآن را از لحاظ طول، به سه نوع کوتاه، بلند، و قصه صحنه مانند صحنه های قیامت تقسیم کرده است.

۲- محمّد شدید: منهج القصه فی القرآن، ص ۴۱.

چنان ماجراهایی ممکن است بارها اتفاق بیفتند. قصه صاحبان باغ در سوره قلم و قصه صاحب دو باغ در سوره کهف از این قبیل هستند. قصه غیبی آن است که ماجراهایش در جهان غیب، و نه شهود، تحقق یافته اند. قصه آدم و نیز قصه مسیح در پایان سوره مائده از این گونه اند. (۱)

درباره این دیدگاه نیز باید گفت که مبنای این دسته بندی، همانند دسته بندی های دیگر، نادرست است. اگر به کارکرد قصه نظر کنیم، می توانیم از تمثیل سخن بگوییم، زیرا برخی از قصه ها نقش تمثیلی دارند. ولی نمی توانیم تمثیل را که به نقش و کارکرد قصه بازمی گردد، همدیف تاریخی بودن بیاوریم، زیرا همه قصه های قرآن تاریخی اند، از این جهت که در لحظه ای از لحظات تاریخ اتفاق افتاده اند. غیبی بودن برخی از قصه ها نیز اصولاً سخنی بی سند و بدون مدرک است. هیچ گاه نمی توان اثبات کرد که فلان ماجرا در جهان غیب اتفاق افتاده و به عالم شهود نپیوسته است، مگر این که قرآن، خود، بدان تصریح ورزد.

در نتیجه، رأی ما در باب انواع قصه آن است که از لحاظ وقوع، همه قصه های قرآن واقعی و تاریخی اند؛ و نوع دیگری در کنار آن نمی توان آورد. از لحاظ نقش و کارکرد، البته می توان انواعی از قبیل تمثیلی را در شمار آورد. اما این، اصطلاحاً، زیر نام «نوع قصه» جای نمی گیرد.

بدیهی است آنچه گفتیم، سراسر، مربوط به مضمون قصه بود. از حیث صورت و فرم نیز می توان به انواع قصه قرآنی نگریست؛ لیکن این نگرش از

روال بحث ما بیرون است. در این باب، به مناسبت در (۱ \_ ۲ \_ ۴) اشاره ای خواهیم آورد.

## ۲ \_ ۳. اثبات نظریه «واقعی بودن قصه های قرآن»

### اشاره

۲ \_ ۳. اثبات نظریه «واقعی بودن قصه های قرآن»

زیر فصل ها

۱ \_ ۲ \_ ۳. هنر و ادبیات عرب ریشه در واقعیت ها دارد

۲ \_ ۲ \_ ۳. اثر ناپذیری از تخیل و اسطوره، نشانه ضعف هنر عربی نیست

۳ \_ ۲ \_ ۳. تناسب قرآن با واقعگرایی قوم عرب

۴ \_ ۲ \_ ۳. قصه های قرآن منتخب واقعیت های زندگی بشرنند

### ۱ \_ ۲ \_ ۳. هنر و ادبیات عرب ریشه در واقعیت ها دارد

۱ \_ ۲ \_ ۳. هنر و ادبیات عرب ریشه در واقعیت ها دارد

زندگی هر قوم مجموعه ای است از قصه ها و حکایت های تلخ و شیرین. همین قصه ها تاریخ را روایت می کنند و آیندگان را از سرگذشت پیشینیان آگاه می سازند. قصه هایی که آدم ها برای خودشان روایت می کنند دقیقاً از همین حکایت های تلخ و شیرین زندگی سرچشمه می گیرند.

آن گاه که به تاریخ عرب می نگریم، حکایت هایی را می یابیم که عناصر اصلی آن ها برخورد، مقاومت، و نبرد است. جنگ های پیاپی، خون فشانی ها، غارت ها، غیرت ورزیدن ها، پاسداری از حریم تا پای جان، و تعصب های حیرت آور قومی و قبیله ای جلوه هایی از همین معنایند. این قصه پرفراز و نشیب طولانی که زندگانی مردم عرب را رقم می زده، آهنگ و عناصر ویژه ای برای سخن گفتن و قلم زدن پدید آورده است.

شاعر یا قصه نویس عرب نمی تواند صورت هایی بیافریند که از زندگی طبیعی او بیگانه باشد. سیری در شعر عرب نشان می دهد که همه جلوه های هنری شعر در خدمت همین واقعیت بوده اند. زیباترین تشبیه ها در آثار ماندگار ادبی بر همین پایه استوارند. شرحی که «عنتره»، قهرمان قصه های جنگی عرب، از نبردهای اعجاب آفرین خود می دهد؛ هرگز از واقعیات جنگ فاصله ندارد. او در اوج تصویر آفرینی های حماسی اش نیز پایبند حقایق است



و از خیال و رؤیا اثر نمی پذیرد. حتی شاعرانی که در محیط و زمینه ای همانند اسطوره پردازان یونانی زیسته اند، نیز از واقعیت ها تصویر آفریده اند. «عمرو بن کلثوم»، صاحب معلقه مشهور که شبیه ترین نمونه آثار ادبی عرب به اسطوره های غربی است \_ همچون نقاشی چیره دست افتخارات «بنی تغلب» را تصویر می کند؛ اما در این مفاخره از واقعیات پای فراتر نمی نهد.

نمونه های پایبندی به خود و تاریخ و زندگی واقعی خویش، در بسیاری از آثار و اثر آفرینان عرب بازتاب دارد. آنچه درباره شاعر صولتمند، «تَأْبَطَ شَرًّا»، نقل شده بازگوینده همین حقیقت جاری است. کسی به نام «ابو وهب» نزد او آمد و خواست نام خود را با نام وی داد و ستد کند تا هر چه اعتبار و صولت و حرمت از آن اوست نصیب خود گرداند و در برابر، هر چه وی بخواهد بدهد. این خواسته، شاعر را به هیجان انگیخت و او را به انکاری سخت واداشت که «گیرم چنین امر محالی تحقق یابد؛ آن گاه آیا ابو وهب همانند من صبور در سختی ها، پُردل و نیرومند، و آرام قلب خواهد بود؟» (۱) معلوم است که این سؤال هیجان آلوده شاعر دلالت دارد که نام ها و صفات، هویت و خویشن خویش یک مرد و یک قوم را تشکیل می دهند و هرگز قابل داد و ستد نیستند، اگر چه به ظاهر نامی این سو و آن سو شود.

---

۱- ألا- هل أتى الحسناء أن حليلها «تَأْبَطَ شَرًّا» واكتنيت «أبا وهب» هيبه تسمى اسمى وسميت باسمه فأين له صبرى على فادح الخطب؟ وأين له بأس كبأسى ونجدتى وأين له فى كل فاجعه قلبى؟

## ۲-۲-۳. اثر ناپذیری از تخیل و اسطوره، نشانه ضعف هنر عربی نیست

۲-۲-۳. اثر ناپذیری از تخیل و اسطوره، نشانه ضعف هنر عربی نیست

این که شعر و هنر عرب نتوانسته آثاری همچون «ایلیاد» هومر به گنجینه هنر بشر عطا کند، ناشی از همین ویژگی تاریخی و شخصیتی است. این، به طور مطلق، نباید نوعی نقص و فتور تلقی شود. وابستگی های عشیره ای و قبیله ای سبب شده که قوم عرب نسبت به پیشینه و هویت واقعی خویش وفادار بماند و از اسلوب های هنری دیگران کمتر اثر پذیرد، همان گونه که در برخورد با دعوت الاهی نیز شعار «إنا وجدنا آباءنا علی امه و إنا علی آثارهم مقتدون» سر می داد یا مثلاً برایش بسیار ننگ آور بود که زنی از قبیله ای به قبیله دیگر انتساب یابد. پس نبود نمونه های خیالی و اسطوره ای، به تنهایی، نشانه ضعف ادب و هنر عرب نیست، همان گونه که نباید به طور مطلق وجه قوت ادب و هنر یونان به شمار رود.

البته هرگاه همین ویژگی محیطی و شخصیتی دستخوش تحوّل گشته، فرهنگ و هنر قوم عرب نیز به سوی جلوه های اسطوره ای و خیالی میل کرده است. نمونه این رویکرد در عصر فاطمیان مصر به خوبی پیداست. اثر مشهور «جهش یاری»<sup>(۱)</sup> سرشار است از این جلوه های خیال انگیز و صور

---

۱- محمد بن عبدوس جهش یاری م ۳۳۱ ه از تاریخ نگاران و نویسندگان عصر عباسی است. اثر مورد اشاره وی آسما العرب والعجم والروم وغیرهم نام دارد که مجموعه ای است از افسانه های اقوام گوناگون. او بنا داشت هزار شب قصه را بنگارد که تنها فرصت یافت چهار صد و هشتاد شب قصه، هر شب حدود پنجاه صفحه، را در این اثر گرد آورد.

وهم آلود که تنها در پرنیانِ تخیلِ بال و پر می گسترانند. علت این است که در آن دوره، زندگی آمیخته با رنگ ها و جلوه های رنگین بوده و بهره وری از تزئین و صورتگری در همه شئون نمود داشته است. به همین اندازه، چهره واقعی و طبیعی زندگی پوشیده بوده و هنرمندان از حقایق جاری زندگی فاصله داشته اند.

### ۳\_۲\_۳. تناسب قرآن با واقعگرایی قوم عرب

#### ۳\_۲\_۳. تناسب قرآن با واقعگرایی قوم عرب

قرآن کریم به زبان قوم عرب و در فضای تاریخی \_ اجتماعی آنان فرود آمد. طبیعی است که ویژگی های زیرساز مخاطب در این کتاب بلیغ وحی مورد رعایت قرار گرفته است. ملّتی با چنان برداشتی از تاریخ و پابندی به واقعیت ها و پرهیز از افسانه سرایی و خیال پردازی، قاعدتاً باید با زبانی عاری از خیال و افسانه رو به رو باشد تا آن را برتابد و معانی اش را دریابد. شاید از همین زاویه دید، رمز و راز تکیه قرآن بر واقعیت های تاریخی و پرهیز از خیال پردازی یا منتسب شدن به شعر و شاعری قابل کشف باشد. برای مردمی که برترین نمونه های هنری شان آینه واقعیت های تاریخی و اجتماعی شان بوده، به کار گرفتن زبان افسانه و خیال \_ هرچند به جای خود، قبیح نباشد \_ با اصول مخاطب سازگاری نداشته است. از این رو، در جای جای قرآن و قصه های آن، ردّ پای واقعیت های محض تاریخی پیداست.

البته مقصود ما این نیست که اگر مثلاً قرآن در یونان فرود می آمد، باید صبغه های خیالی می داشت. ما در این سخن، بیش تر به تحلیل «واقع گرا بودنِ وحی» نظر داریم و می خواهیم نشان دهیم که در قرآن، صدق و امانت وحی

با جنبه بلاغی و هنری آن نیز متحد و سازگار است، زیرا بلاغت و هنر واقعی با در نظر گرفتن حال مخاطب معنا می یابد.

#### ۴\_۲\_۳. قصه های قرآن منتخب واقعیت های زندگی بشوند

۴\_۲\_۳. قصه های قرآن منتخب واقعیت های زندگی بشوند

درست است که قصه های قرآن جزئی از وحی نازل بر پیامبرند و صبغه ای آسمانی دارند؛ لیکن این قصه ها بر بشر فرود آمده اند تا مردم با آن ها ارتباط برقرار کنند، از آن ها پند گیرند، زندگی خویش را در آن ها متجلی ببینند، و با آن ها زندگی کنند. از این رو، قصه های قرآن منتخب همین واقعیات موجود در زندگی بشوند؛ با همین اشخاص و مکان ها و زمان ها که برای ما آشنایند و اگرچه اکنون عیناً حضور ندارند، مشابه آن ها بسیار است. و اگر چنین نباشد، چگونه امروزان از قصه های دیروزان درس گیرند و با آن ها رابطه برقرار کنند؟ این سنت های همیشه جاری در رگ تاریخ، برای انسان امروز از همان حتمیتی برخوردار است که برای انسان دیروز بود:

سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا. (۱)

این سنت خداوندی است که در میان پیشینیان نیز بود و در سنت خدا تغییری نخواهی یافت.

#### ۳\_۳. ارزیابی عمومی نظریه «راه یافتن خیال به قصه های قرآن»

##### اشاره

۳\_۳. ارزیابی عمومی نظریه «راه یافتن خیال به قصه های قرآن»

زیر فصل ها

۱\_۳\_۳. ادله چهارگانه این نظریه

۲\_۳\_۳. ارزیابی و رد ادله مزبور

۱\_۳\_۳. ادله چهارگانه این نظریه

۱\_۳\_۳. ادله چهارگانه این نظریه

برخی از پژوهندگان معتقدند که قصه قرآنی نیز دارای سبک قصه های

ادبی است و تنها به ذکر اخبار تاریخی نپرداخته، بلکه به تناسبِ فضا و حال و هوای خاص خود، کاهش ها و افزایش هایی را در واقعیت صورت داده است. این پژوهندگان چند دلیل اقامه کرده اند:

۱. هرگز نمی توان همه جزئیات یک رویداد را با تمام مشخصات کوچک و بزرگ، در یک قصه ثبت کرد. حتی اگر صفحات بسیار به قصه ای اختصاص داده شود، باز مجال ترسیم همه جزئیات باقی نمی ماند.

۲. اصولاً بازگفتن همه جزئیات یک رویداد ضرورت ندارد. تنها بخشی از حوادث در یک قصه می آید که در سیر عمومی و فضای آن دارای نقش باشد.

۳. قرآن، خود، گاه یک رویداد را در جای های گوناگون و با کاستی ها و افزایش هایی آورده است. مثلاً قصه موسی در سوره های طه، نمل، و قصص آمده و هر یک با دیگری تفاوت هایی دارد. این در حالی است که هر سه سوره مزبور مکی اند و انگیزه های یکسان دارند؛ پس نمی توان گفت که این اختلاف ناشی از تفاوت انگیزه ها و مقاصد کلام است.

۴. بسیاری از شخصیت های قصه های قرآنی به زبانی جز عربی سخن می گفته اند، مانند موسی و فرعون و یوسف و عزیز و اصحاب کهف. اما قرآن سخن آنان را به زبان عربی باز می گوید. و این، به هر حال، نوعی تصریف و تغییر در کلام و شکل آن است. از این فراتر، در قصه های قرآن گاه حیوان ها و اشیا سخن می گویند، مانند آسمان و دود (۱)، مورچه (۲)، و هدهد (۳) این نشان

۱- فصّلت / ۱۱.

۲- نمل / ۱۸.

۳- نمل / ۲۲ و ۲۳.

می دهد که قصه گو، خود، رنگ و شکلی خاص به واقعیت داده و اجزای فراواقعی را به قصه افزوده است.

## ۲-۳-۳. ارزیابی و ردّ ادله مزبور

۲-۳-۳. ارزیابی و ردّ ادله مزبور

درباره این ادله باید گفت:

۱. قرآن کریم در قصه گویی به دنبال گزینش تصویرها و قطعه هایی از واقعیت محض است که در سمت و سوی هدف هر قصه جای گیرند، یعنی در روح مخاطب اثر بگذارند، پنجره عقل و قلب را به روی حقایق بگشایند، عبرت و موعظه ای حاصل آورند، و دعوت به سوی خدا را تسهیل سازند. پس چکیده سازی و تلخیص واقعیت ها نه برای تصرف در آن ها، بلکه برای جاری کردن اجزای قصه در مسیر طبیعی آن صورت می گیرد. به دیگر بیان، در این چکیده سازی، هیچ عنصر خیالی یا نمادین و غیر واقعی به قصه راه نمی یابد، بلکه زائده ها و حاشیه های غیر ضرور، به حسب هر مورد، از آن حذف می گردند.

۲. اما این که قرآن، خود، واقعیتی واحد را به گونه های مختلف روایت کرده است، باید با روشن بینی مورد عنایت قرار گیرد. تأمیل در این گونه های روایت روشن می کند که اختلاف ها ناشی از چند گونگی واقعیت ها نیست، بلکه گاه برخاسته از تفاوت بازتاب های ذهنی اشخاص و گاه گونه گونی الفاظ

به حسب حال ها و فضاهای مختلف است. (۱) مثلاً دو پاره از قصه حضرت موسی را می توان از این زاویه دید چنین تحلیل کرد:

پاره یکم. سخن موسی با خانواده خود

إِذْ رَا نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى. (۲)

آنگاه که آتشی دید و به خانواده خود گفت: درنگ کنید، که من از دور آتشی می بینم، شاید برایتان قبسی بیاورم یا در روشنایی آن راهی بیابم.

إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَـ اتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ. (۳)

موسی به خانواده خود گفت: من از دور آتشی دیدم، زودا که از آن برایتان خبری بیاورم یا پاره آتشی. شاید گرم شوید.

قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ. (۴)

به کسان خود گفت: درنگ کنید. آتشی دیدم. شاید از آن خبری یا پاره آتشی بیاورم تا گرم شوید.

در این گزارش، آنچه ثابت است و هیچ تغییر نمی پذیرد، دو چیز است: موسی از خانواده خود می خواهد در این نقطه درنگ کنند؛ موسی از دور آتشی می بیند. بنابراین، در هر سه روایت قصه، این عبارت ثابت است: «امْكُثُوا

۱- بخشی از همین بحث را به تناسب موضوع، در ۸- ۲ آوردیم. آن بخش را در این جا تکرار نمی کنیم.

۲- طه / ۱۰.

۳- نمل / ۷.

۴- قصص / ۲۹.

إِنِّي أَنسْتُ نَارًا». اما آنچه به عبارات گوناگون آمده، ادامه گفتار موسی با خانواده خویش است. خداوند این بیان را دقیقاً طبق آنچه در خاطر موسی می گذشته، و در هر بار به گونه ای بوده، آورده است. نخست می پندارد ابتدا شعله ای آتش بر می گیرد و آن گاه انسانی بر کناره آتش می یابد که راه را به او نشان دهد. از این رو می گوید: «لَعَلِّي أتیكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَي النَّارِ هُدًى». سپس می بیند نیازش به انسان بیش از آتش است، پس می گوید: «سَأَتیكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ أتیكُم بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَّعَلَّكُم تَصِیْطُونَ». اما با اندکی تأمل در می یابد که نمی توان با این قاطعیت وعده یافتن انسانی را در شبی چنین تاریک داد. پس آهنگ سخن را به امید می گرایاند و از حتمیت آن می کاهد: «لَعَلِّي أتیكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ حِذْوَةٍ مِّنَ النَّارِ لَعَلَّكُم تَصِیْطُونَ». پس در هر یک از این سه نما، یکی از حالات درونی موسی تصویر گشته و از مجموعه آن ها برآیند ذهنیت او معلوم می شود. (۱)

پاره دوم. تصویر عصای موسی

از عصای موسی نیز سه تصویر آمده است: «حَیَّةٌ تَسْعَى» (= ماری که می دود) (۲)؛ «ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ» (۳) (= اژدهای راستین)؛ و «تَهْتَتُّ كَأَنَّهُا جَانٌّ» (۴) (= همانند ماری که می جنبد). این هر سه تصویر مکمل یکدیگرند و با هم

۱- مقایسه کنید با تدوین موازی در هنر سینما.

۲- طه / ۲۰.

۳- اعراف / ۱۰۷ و شعراء / ۳۲.

۴- قصص / ۳۱ و نمل / ۱۰.



تناقضی ندارند. (۱) عصای موسی به فرمان خدا در ستبری همانند اثردها، در چابکی مانند مار دهنده، و در بیم انگیزی مانند مار جنبنده بود.

این هرسه نما یک صحنه را نشان می دهند، لیکن هریک از بُعدی و زاویه ای آن را روایت می کنند؛ به ویژه که ناظران آن صحنه طبیعتاً به حسب فضای ذهنی و روانی خود، به گونه های مختلف در آن می نگریسته اند. این تعدد جلوه ها حاکی از تعدد رویدادها نیست، بلکه رویدادی واحد در جلوه گاه های سه گانه روایت گشته است؛ آن هم روایتی دو منظوره: نشان دادن ابعاد و اوصاف گوناگون یک پدیده، و نیز حکایت از نگاه ها و برداشت های ناظران.

۳. قرآن کلام همه شخصیت های قصه هایش را به عربی باز آورده و یا برخی از اشیا و حیوان ها را صاحب گفتار شمرده؛ اما این هرگز به معنای تصرف در کلام آن ها نیست. قصه های قرآن در کمال امانت داری و صداقت ورزی، آن گفتارها را به گونه ای بازتاب بخشیده که مخاطب عرب زبان، آن را بفهمد. و این از آن روست که بتواند با مخاطبان خود ارتباط برقرار کند و پیام خویش را برای آنان قابل دریافت سازد. و این با واقعیت نگاری و حقیقت نمایی قصه های قرآن کاملاً سازگار است.

---

۱- درباره معانی این سه عبارت، آرای دیگر نیز هست. این بنده که مجموعه ترجمه های آیات را از استاد «عبدالمحمد آیتی» وام گرفته ام، در این جا نیز برداشت و ترجمه ایشان را ملاک قرار داده ام.

## ۴ \_ ۳. ارزیابی خاص دیدگاه دکتر خلف الله درباره «راه یافتن خیال به قصه های قرآنی»

### اشاره

۴ \_ ۳. ارزیابی خاص دیدگاه دکتر خلف الله درباره «راه یافتن خیال به قصه های قرآنی»

دکتر «محمد احمد خلف الله» در رساله خویش با نام الفن القصصی فی القرآن الکریم با اثر پذیری از مکتب ادبی استاد امین خولی می کوشد تا قصه های قرآن را در تنگنای معیارهای هنری بشری تفسیر کند، همانند هر اثر ادبی \_ هنری که آدمیان پدید می آورند. از رهگذر چنین دیدگاهی است که دکتر خلف الله واقع نمایی محض را از قصه های قرآن سلب می کند، با این ادعا که در قرآن قصه های اسطوره ای، تمثیلی، و تخیلی نیز یافت می شوند. (۱)

### ۱ \_ ۴ \_ ۳. دو تعارض به زعم خلف الله

۱ \_ ۴ \_ ۳. دو تعارض به زعم خلف الله

آنچه سبب می شود دکتر خلف الله به چنین دیدگاهی گراید، وجود دو تعارض \_ به زعم او \_ است: اختلاف صورت ها و بیان های یک قصه در جای های گوناگون؛ و ناسازگاری روایت های قرآنی با حاصل پژوهش های تاریخی. او می کوشد تا با ارائه تصویری هنری از قصه های قرآن و با انکار جنبه واقع نمایی محض این قصه ها، این دو تعارض را آبرومندانانه پاسخ گوید. البته منصفانه باید گفت که وی در وحیانی بودن قرآن تردید ندارد، بلکه چکیده سخن وی آن است که «قرآن کریم در بیان قصه های خویش از معیارهای هنر انسانی بهره گرفته است. پس این که روایت های گوناگونش از یک قصه به صورت واحد نیستند یا برخی از رویدادهای قصه هایش با حقایق

---

۱- مجموعه این بحث را بنگرید در: الفن القصصی فی القرآن الکریم، ص ۲۰ تا ۶۱.

تاریخی ناسازگارند، محلّ اعتراض نیست؛ زیرا این عدول از واقع نمایی کار هنر و رسالت هنرمند است.»

دکتر خلف الله در توضیح دیدگاه خود راجع به تعارض نخست، قصّه موسی را مثال می آورد و می پرسد: «چرا یک حادثه و یک موقعیت، یعنی پای نهادن موسی به طور، به شکل های گوناگون در قرآن روایت شده است؟» او این تکرارهای ناسازگار را نشانه آن می داند که قرآن اصولاً در مقام روایت تاریخی یک رویداد نیست، بلکه به شیوه هنرمندانه، هرگاه لازم باشد در وقایع تصرّف می کند. پیش تر، به تفصیل این اشکال را شرح کرده، پاسخ آن را آوردیم و نتیجه گرفتیم که این منظره های چند گانه «برداشت» (۱)ها و نماهای گونه گون از یک صحنه اند که از زوایای مختلف گرفته شده اند و آن گاه که کنار هم قرار گیرند، یکدیگر را کامل می کنند. پس در حقیقت، در خدمت هم هستند و نه متعارض با هم.

در توضیح جنبه دیگر، دکتر خلف الله ادّعا می کند: «اساساً قرآن نمی خواهد حوادث را از جنبه تاریخی روایت کند، بلکه آن ها را به همان شکل که در خاطره و ذاکره تاریخی اهل کتاب ثبت شده و با اعتقاد اساطیری آنان سازگار است، باز می گوید. به این ترتیب، نمی توان به قرآن اعتراض کرد که چرا از واقعیت عدول کرده است.» (۲)

۱- «برداشت» به اصطلاح بصری در هنر سینما، مُراد است.

۲- یادآوری می کنیم که واگفته های این بخش، چکیده سخن خلف الله هستند در: الفنّ القصصی فی القرآن الکریم، ص ۲۰ تا ۶۱.

## ۲\_۴\_۳. سازگاری دیدگاه خلف الله و خاورپژوهان مغرض

### ۲\_۴\_۳. سازگاری دیدگاه خلف الله و خاورپژوهان مغرض

درباره این سخن باید گفت که چنین تصویری از قرآن تنها با دیدگاه کسانی سازگار است که قرآن را وحی خداوند نمی دانند. و این دیدگاه از آن شماری از خاور پژوهان است که ماده سخن قرآن را مأخوذ از کلام یهود و نصارا می دانند. برای نمونه، به این سخن خاورپژوه یهودی سرشناس، «گلد زیهر»، بنگرید:

آنچه محمّد آورده، به ویژه مطالب مربوط به آخرت، چیزی نیست جز موادّ اقتباس شده از خارج. وی این مواد را از تاریخ عهد قدیم و قصّه های پیامبران پیشین فراهم ساخت. پس تعالیم او فقط آمیخته ای است منتخب از معارف و عقاید دینی که وی می شناخت یا از رهگذر ارتباط با یهودیان و مسیحیان و دیگران فرادست آورده بود؛ همان معارف و عقایدی که سخت از آن ها اثر پذیرفته بود و احساس می کرد که می تواند به وسیله آن ها عاطفه دینی حقیقی را در میان مردمش برانگیزد. (۱)

اکنون جای این پرسش است: «آیا نتیجه سخن دکتر خلف الله و گلدزیهر یکسان نیست؟» یقیناً مدّعی این دو متفاوت است، لیکن پایه استدلال خلف الله با مدّعی گلدزیهر یکی است؛ زیرا استدلال دکتر خلف الله بر این پایه استوار است که «در روزگار پیامبر، یهودیان مرجع علمی قریش بوده اند و سخن آنان معیار علمیت و صدق قضایای تاریخی قلمداد می شده است. از این

---

۱- گلدزیهر: العقیده والشریعه فی الاسلام، محمّد یوسف موسی و...، ص ۱۲.

رو، پیامبر وظیفه داشته تا دانش یهودیان را فرا گیرد و در پاسخ دهی به قریش از آن بهره گیرد؛ که اگر چنین نمی کرد، سخنش مقبولیت نمی یافت. در ادبیات و هنر، رعایت مقتضای حال و توجه به نیاز مخاطب و خاستگاه های ذهنی او از اصول پذیرفته و مسلم است. پس قرآن در پایبندی به همین اصل مهم، دانش توراتی را منبع قصه های خویش ساخته است.»

نتیجه این که دکتر خلف الله، هرگز همچون گلدزیهر و خاورشناسان دیگر، منکر و حیائیت و اصالت قرآن نیست. او می پذیرد که خداوند برتر از همه نیروهاست و بر غیب و آشکار جهان چیره است؛ اما بر آن است که رعایت مقتضای حال و اصول هنری ادبی ایجاب می کند قرآن قصه های خویش را بر پایه اساطیر یهودیان و... استوار سازد. دکتر خلف الله، به صراحت، از این ویژگی چنین تعبیر می کند:

برخی از جلوه های «آزادی ادبی» که ادبا برای خود قائل می شوند، در قرآن یافت می شود؛ یعنی قرآن با عمد و عنایت به سوی این آزادی گرویده است.

### ۳ \_ ۴ \_ ۳. استشهد خلف الله به قصه های اصحاب کهف و ذوالقرنین

۳ \_ ۴ \_ ۳. استشهد خلف الله به قصه های اصحاب کهف و ذوالقرنین

دکتر خلف الله در توضیح این دیدگاه، به دو قصه «اصحاب کهف» و «ذوالقرنین» می پردازد:

در قصه اصحاب کهف، دو نکته محل تأمل است: تعداد جوانان؛ و مدت اقامت آنان در غار. قرآن تعداد این جوانان را دقیقاً بر نمی شمرد، بلکه آنان را

سه یا پنج یا هفت تن می داند. آن گاه به پیامبر خود نصیحت می کند که تنها خداوند تعداد دقیق اصحاب کهف را می داند؛ پس او نباید در این باب از کسی سؤال کند. نمی توان گفت که تعداد دقیق این جوانان بر خداوند پوشیده بوده است. اما حکمت این تردّد آن است که مشرکان برای تشخیص صدق و کذب این گونه قصص چشم به دهان اَحبار و عالمان یهود می دوختند. از آن جا که این عالمان در تعداد دقیق اصحاب کهف اختلاف داشتند، بایسته بود که قرآن تعداد دقیق آنان را ذکر نکند و بدین سان، خود را مورد طعن مشرکان نسازد. در غیر این صورت، مشرکان باور می یافتند که قرآن کذب است و از سوی خداوند نازل نشده است.

همانند همین سخن در مورد مدّت اقامت اصحاب کهف در غار نیز صادق است. در تفسیر طبری هم شاهی هست که نشان می دهد عالمان یهود در این مورد اختلاف نظر داشته اند. از این رو، قرآن علم به مدّت دقیق این اقامت را تنها از آن خداوند شمرده و خود از ذکر آن سرباز زده است.

اکنون بنگرید که دکتر خلف الله چگونه از این مقدمات نتیجه می گیرد:

جایگاه قرآن در بیان قصّه اصحاب کهف، جایگاه کسی است که نمی خواهد حقیقت تاریخی را حکایت کند، بلکه بر آن است تا گفته های یهودیان را باز گوید، خواه با واقعیت سازگار باشد و خواه نباشد. از این رو، هیچ اعتراضی به این قصّه وارد نیست که چرا با واقعیت سازگاری ندارد؛ زیرا

اصولاً در قصه قرآنی بیان واقعیت مقصود نیست. (۱)

#### ۴ \_ ۴ \_ ۳. ایرادهای اساسی سخن خلف الله

#### ۴ \_ ۴ \_ ۳. ایرادهای اساسی سخن خلف الله

به این ترتیب، می بینید که دکتر خلف الله برای سازگار ساختن قصه های قرآن با معیارهای ادبی و هنری رایج، ناچار شده است دست به دفاعی بزند که از صدها هجوم زیانبارتر است. ایرادهای اساسی این دیدگاه را می توان چنین برشمرد:

۱. اگر مبنای مذکور پذیرفته شود، باید اعتراف کرد که قرآن کتابی جاودانه و از آن همه عصرها و نسل ها نیست؛ بلکه تنها به تناسب مقتضیات آن روزگار سخن گفته است. آیا نباید از خود پرسید: «فرضا مردم آن روزگار بدین ترتیب، مجذوب قرآن گردند؛ لیکن مردم روزگاران بعد با این اسطوره ها و خیال پردازی ها چگونه برخورد خواهند کرد؟»

۲. اصلاً مبنای مزبور باطل است. از مجموع قرآن می توان دریافت که شیوه برخوردش با مخاطبان شیوه ای حکیمانه است و نه صرفاً شیوه برآوردن نیاز مخاطب. به دیگر بیان، قرآن به نیازهای طبیعی و راستین مخاطب نظر می کند، نه هرچه او می پسندد. مثلاً وقتی قریش پیامبر را زیر باران سؤال های نابجا در مورد هلال قرار می دهند و از تغییرات و حالات آن می پرسند، خداوند با حکمت خویش به این پرسش ها پاسخ می دهد:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْآهِلَةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا

۱- الفتن القصصی فی القرآن الکریم، ص ۵۴ تا ۵۶.

وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأَتُوا الْبَيْتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. (۱)

از تو درباره هلالهای ماه می پرسند، بگو: برای آن است که مردم وقت کارهای خویش و زمان حج را بشناسند. و پسندیده نیست که از پشت خانه ها به آن ها داخل شوید، ولی پسندیده راه کسانی است که پروا می کنند. و از درها به خانه ها درآید و از خدا بترسید تا رستگار شوید.

این گونه پاسخ حکایت از آن دارد که اصولاً قرآن به پرسش لغو پاسخ نمی دهد و آن گونه که حکمت اقتضا می کند، مطلب را به راهی دیگر می کشد. در قصه اصحاب کهف نیز چنین است: مردّد نهادن تعداد اصحاب یا زمان اقامت آنان در غار، صرفاً از این روست که اختلاف بیجا و لغو عالمان یهود و... در این مورد، هیچ انگاشته شود و مؤمنان بدانند که پرداختن به این امور فرعی و دل خوش داشتن به آن ها، خواه پاسخ دقیق را فراچنگ آورند و خواه نه، کاری بیهوده است. به این سان، قصه قرآنی تمرکز بر اهداف تربیتی و هدایتی خویش را دنبال می کند، بی آن که به حاشیه پردازد. البته برخی از موارد جزئی در قصه های قرآن مورد تصریح قرار گرفته است؛ لیکن این ویژه مواردی است که ذکر آن جزئیات در انتقال پیام قصه مؤثر باشد.

با اندک تأملی در مضمون قصه اصحاب کهف آشکار می شود که اهداف تربیتی این قصه بسی فراتر از آن است که در گیر و دار عددها و اختلاف نقل ها پیچ و تاب خورد. به جلوه های هدایت در این قصه بنگرید:

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ



قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا . هُوَ لَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا . وَإِذِ اعْتَرَلْتُمُوهُمْ وَمَا يُعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ - فَأَوْآ إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِزْفًا . وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوِهِ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا . وَنَحْسَبُ لَهُمْ آيَةً أَنْ يُسَمِّوهُمْ رُغَبًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمَلِئْتَ مِنْهُمْ رُغْبًا . وَكَذَلِكَ بَعَثْنَا هُم لَيْتَسَاءُلُوا بَيْنَهُمْ قَالِ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ قَالَوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْبَعَضَ يَوْمَ قَالَوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِعَرِيقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا - يَشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا . إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذَا أَبَدًا . وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذِ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمُ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا . سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةً سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةً وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا الْقَلِيلُ فَلَا تُمَارِفِهِمْ إِلَّا مَرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَشْتَفِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا . وَلَا تَقُولَنَّ لَشَيْءٍ إِيَّائِي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا . إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ - وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِّي رَبِّي لِأَقْرَبٍ مِنْ هَذَا رَشَدًا . وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا . قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا . وَاتْلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا. (۱)

ما خبرشان را به راستی برای تو حکایت می کنیم: آنها جوانمردانی بودند که به

پروردگارشان ایمان آورده بودند و ما نیز بر هدایتشان افزودیم. بر دل‌هایشان نیرو بخشیدیم، آنگاه که برخاستند و گفتند: پروردگار ما پروردگار آسمانها و زمین است. جز او کسی را خدا نخوانیم که هر گاه چنین کنیم، سخنی سخت کفرآمیز گفته باشیم. اینان که قوم ما هستند، به جز او خدایانی اختیار کرده اند. چرا برای اثبات خدایی آنها دلیل روشنی نمی آورند؟ کیست ستمکارتر از کسی که به خدا دروغ می بندد؟ اگر از قوم خود کناره جسته اید و جز خدای یکتا خدای دیگری را نمی پرستید، به غار پناه برید و خدا رحمت خویش بر شما ارزانی دارد و نعمتتان را در آن مهیا دارد. و خورشید را می بینی که چون بر می آید، از غارشان به جانب راست میل می کند و چون غروب کند ایشان را واگذارد و به چپ گردد. و آنان در صحنه غارند. و این از آیات خداست. هر که را خدا هدایت کند هدایت یافته است و هر که را گمراه سازد هرگز کارسازی راهنما برای او نخواهی یافت. می پنداشتی که بیدارند حال آنکه در خواب بودند و ما آنان را به دست راست و دست چپ می گردانیدیم، و سگشان بر درگاه غار دو دست خویش دراز کرده بود. اگر به سروقتشان می رفتی گریزان بازمی گشتی و از آنها سخت می ترسیدی. همچنین بیدارشان کردیم تا با یکدیگر گفت و شنود کنند. یکی از آنها پرسید: چند وقت است که آرمیده اید؟ گفتند: یک روز یا پاره ای از روز را آرمیده ایم. گفتند: پروردگارتان بهتر داند که چند وقت آرمیده اید. یکی را از خود با این پولتان به شهر بفرستید تا بنگرد که غذای پاکیزه کدام است و برایتان از آن روزیتان را بیاورد. و باید که به مهربانی رفتار کند تا کسی به شما آگاهی نیابد. زیرا اگر شما را ببیند سنگسار خواهند کرد، یا به کیش خویش درآورند. و اگر چنین شود تا ابد رستگار نخواهید شد. بدین سان مردم را به حالشان آگاه کردیم تا بدانند که وعده خدا راست است و در قیامت تردیدی نیست. آنگاه درباره آنها با یکدیگر به گفت و گو پرداختند و گفتند: بر روی آنها بنایی بر آورید. پروردگارشان به کارشان آگاه تر است. و آنان که بر حالشان آگاه تر شده بودند، گفتند: نه، اینجا را مسجدی می کنیم. خواهند گفت: سه تن بودند و چهارمیشان سگشان بود و می گویند: پنج تن بودند و ششمیشان سگشان بود. تیر به تاریکی می افکنند. و می گویند: هفت تن بودند و هشتمیشان سگشان بود. بگو: پروردگار من به عدد آنها داناتر است و شمار ایشان را جز اندک کسان نمی دانند. و تو درباره آنها جز به ظاهر مجادله مکن و از کس نظر مخواه. هرگز مگوی: فردا

چنین می‌کنم، مگر خداوند بخواهد. و چون فراموش کنی، پروردگارت را به یاد آر و بگو: شاید پروردگار من مرا از نزدیک ترین راه هدایت کند. و آنان در غار خود سیصد سال آرمیدند و نه سال بدان افزوده اند. بگو: خداوند داناتر است که چند سال آرمیدند. غیب آسمانها و زمین از آن اوست. چه بیناست و چه شنواست. جز او دوستی ندارند و کس را در فرمان خود شریک نسازد. از کتاب پروردگارت هر چه بر تو وحی شده است تلاوت کن. سخنان او را تغییر دهنده ای نیست. و تو جز او پناهگاهی نمی‌یابی.

از تأمل در این آیات برمی‌آید که پرداختن به جنبه‌هایی همچون زمان و مکان دقیق قصه اصحاب کهف و تعداد افراد، پیام تربیتی آن را کم‌رنگ می‌کند. این نادیده‌انگاری عامدانه در همه موارد مشابه جریان دارد. اما آن جا که پرسش مخاطب از چیزی است که در پاسخ آن، خیر و نصیحت نهفته است، قرآن هرگز روش نادیده‌انگاری را در پیش نمی‌گیرد؛ بلکه با تأنی و تأمل آن را پاسخ می‌گوید. از این قبیل است:

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا. (۱)

تو را از شراب و قمار می‌پرسند. بگو: در آن دو گناهی بزرگ و سودهایی است برای مردم. و گناهشان از سودشان بیش تر است.

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ. (۲)

تو را از حیض زنان می‌پرسند. بگو: حیض رنجی است. پس در ایام حیض از زنان دوری گزینید و به آنها نزدیک مشوید تا پاک گردند. و چون پاک شدند از آنجا که خدا فرمان داده است با ایشان نزدیکی کنید. هر آینه خدا توبه‌کنندگان و پاکیزگان را دوست دارد.

۱- بقره / ۲۱۹.

۲- بقره / ۲۲۲.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَآخِوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَبْتُمْ إِنْ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. (۱)

تو را از یتیمان می پرسند. بگو: اصلاح حالشان بهتر است. و اگر با آنها آمیزش می کنید چون برادران شما باشند. خداوند تبهکار را از نیکوکار باز می شناسد و اگر خواهد بر شما سخت می گیرد، که پیروزمند و حکیم است.

۳. اگر سخن دکتر خلف الله را بپذیریم، باید به این نتیجه سیاه تن دهیم که قرآن خرافه ها و یاوه های یهود و... را دستمایه سخن ساخته است. امّا اعتقاد راسخ ما چنین است که قرآن از نخستین لحظه دعوت تا آخرین دم، همواره بر مدار حقیقت سخن رانده است. حاشا که حق، از پنجره باطل سر برزند و برای جذب اهل ضلالت، یافته ها و بافته های آنان را دستاویز قرار دهد. اگر چنین بود، این همه انذار و هشدار برای چه بود؟ اگر چنین بود، این همه تحمّل عذاب و سختی برای چه بود؟ تأملی در آیات مکی قرآن، نشان می دهد که مواجهه با مشرکان و رویارویی با عقاید و افکار باطل آنان از اصول اساسی تبلیغ و دعوت اسلامی بوده است و در این میان، هیچ معامله و مجامله ای رواشمرده نشده است. همین حالت در مدینه و برابر اهل کتاب نیز جلوه گر بود. قرآن، جای به جای، اندیشه های باطل این گروه، به ویژه یهودیان، را به باد انتقاد می گیرد و هرگز دانش انحرافی و اغواگر آنان را به رسمیت نمی شناسد و حتی از جاودانگی آنان در لعن و عذاب سخن می گوید تا بفهماند که میان اهل حقیقت و اینان هیچ پیوندی نیست:

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ . كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنِ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ . تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ . وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوا لَهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ . (۱)

از بنی اسرائیل آنان که کافر شدند به زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند، و این لعنت پادشاه عصیان و تجاوزشان بود . از کار زشتی که کردند یکدیگر را نهی نمی کردند و هر آینه بدکاری می کردند . بسیاری از ایشان را می بینی که با کافران دوستی می ورزند . بد است آنچه پیشاپیش برای خود فرستادند . خشم خدا بر آنهاست و در عذاب جاودانه اند . اگر به خدا و پیامبر و آنچه بر او نازل شده ایمان آورده بودند کافران را به دوستی نمی گرفتند، ولی بیشترشان فاسقانند .

به راستی، جا دارد دکتر خلف الله و دیگر شاگردان استاد امین خولی در مصر و جهان عرب، و نیز دوستان و پژوهشگران ایرانی که در آثار گونه گونه خود به همین اندیشه روی دارند، از خویش بپرسند: «اگر پیامبر دانسته های یهود و نصارا را برای مخاطبه با مردم خویش، دستمایه قرار می داد، چگونه قول یهود را که عزیر پسر خداست، قول نصارا را که مسیح پسر خداست، و قول هر دو دسته را که خود را فرزندان و دوستان خدا می شمردند، (۲) به سختی انکار کرد و رسوایی آنان را به صراحت فریاد نمود؟»

---

۱- مائده / ۷۸ تا ۸۱

۲- مائده / ۱۸

### ۵-۴-۳. بررسی برخی از شواهد فرعی خلف الله

#### ۵-۴-۳. بررسی برخی از شواهد فرعی خلف الله

اکنون که اصل دیدگاه دکتر خلف الله در رساله الفن القصصی فی القرآن الکریم به میزان داوری نهاده شد، خوب است برخی از شواهد فرعی او را نیز مطرح کنیم و بنگریم که آیا این نمونه ها به راستی شاهد مدّعی او هستند.

۱. دکتر خلف الله در توضیح این سخن که قصّه های قرآن بر پایه اعتقادات مخاطبان، و نه لزوماً حقیقت و واقعیت تاریخی، استوارند، سخن قرآن درباره منافقان را شاهد می آورد:

إِذْ جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ. (۱)

چون منافقان نزد تو آیند، گویند: شهادت می دهیم که تو پیامبر خدا هستی. خدا می داند که تو پیامبرش هستی و خدا شهادت می دهد که منافقان دروغگویند.

آن گاه می نویسد:

ما می نگریم که قرآن تکذیب سخن منافقان را بر پایه قول خودشان استوار می سازد و نه آنچه حقیقت دارد. منافقان اعتقاد داشتند که محمد رسول خدا نیست، امّا حق این بود که وی رسول خداست. گفته آنان به او که تو رسول خدایی، با حق سازگار، امّا با اعتقاد آنان ناسازگار بود. به همین دلیل، قرآن آن ها را دروغگو خواند و پیامبر را از ایشان بر حذر داشت. (۲)

۱- منافقون / ۱.

۲- الفن القصصی فی القرآن الکریم، ص ۵۷.

در پاسخ باید گفت: اصولاً نفاق چیزی نیست جز دوگانگی ظاهر و باطن. قرآن برای آن که این دوگانگی را بنمایاند ناچار است قول منافقان را بیاورد و به آن تمسک کند. این تمسک به معنای پذیرش سخن آنان یا دستمایه ساختن آن نیست، بلکه صرفاً برای نشان دادن تعارض میان ظاهر و باطن ایشان است. به بیان دیگر، در این مورد گونه دیگری در تصوّر نمی گنجد تا بگوییم اگر قرآن به آن گونه دیگر سخن می گفت نتیجه ای دیگر داشت و اکنون که چنین سخن گفته نتیجه ای دیگر دارد که عبارت است از «پایه نهادن سخن بر اساس قول منافقان».

## ۲. شواهد خلف الله از کتب تفسیر و تاریخ

دکتر خلف الله بر آن است که هرگز نمی توان قصه های قرآن را با واقعیّات تاریخی کاملاً سازگار دانست. به اعتقاد او، پابندی به نگرش تاریخی در قصه های قرآن، با سه مشکل بزرگ رو به روست:

یک. ناسازگاری برخی از اشارات تاریخی قصه های قرآن با واقعیّات مسلم مورد پذیرش تاریخ نگاران.

دو. تکرار صحنه ها و گفت و گوها و اوصاف از یک قصه واحد به شکل های گوناگون، در آیات مختلف.

سه. ناهماهنگی بعضی از وقایع قصص قرآن با عقل سلیم. (۱)

پیش تر، به تفصیل و در جای خود، راجع به مورد دوم سخن گفتیم. اینک بجاست شواهد او در موارد یکم و سوم را بیاوریم. او به جست و جویی

پرگستره در کتب تفسیر و تاریخ پرداخته و نمونه هایی را در اثبات دو مورد مزبور ارائه داده است. برای دریافت سخن وی، به مواردی از این نمونه ها، حسب نقل او، اشاره می کنیم. خلف الله در اثبات ناسازگاری برخی از قصه ها با اقوال تاریخی، به نمونه هایی از این دست استناد ورزیده است.

فخر رازی در تفسیر آیه «وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ» (۱) می نویسد:

یهودیان می گویند پژوهشگران تاریخ بنی اسرائیل و فرعون اتفاق نظر دارند که «هامان» در زمان موسی و فرعون نمی زیسته و زمانی دراز پس از ایشان زاده شده است. پس این که هامان در زمان فرعون می زیسته، خطایی تاریخی است. نمی توان گفت منافاتی ندارد که دو نفر به نام هامان بوده باشند، یکی در زمان فرعون و دیگری پس از او؛ زیرا اگر چنین بود از هامان وزیر، با آن شخصیت نافذ و سرشناس، حتما نام و نشانی در تاریخ می ماند. این همانند آن است که کسی بگوید «ابوحنیفه» در زمان پیامبر اسلام می زیسته است. حتی اگر کسی مدعی شود که کسی به نام ابوحنیفه نیز در زمان پیامبر می زیسته، اهل تاریخ، با توجه به سرشناسی ابوحنیفه، این توجیه را نمی پذیرند. (۲)

نیز قاضی عبدالجبار می نویسد:

۱- مؤمن / ۳۶.

۲- التفسیر الکبیر، ج ۷، ص ۲۷۷.



درباره آیه «یا اخت هارون»<sup>(۱)</sup> گفته شده است: «چگونه ممکن است مریم خواهر هارون دانسته شود، در حالی که میان او و هارون، برادر موسی، زمانی بس دراز فاصله بوده است؟»

پاسخ ما این است که ظاهراً این هارون، فردی دیگر بوده است نه برادر موسی. از این گذشته، چه بسا «خواهر هارون» ناظر به این باشد که مریم از نسل هارون بوده است، همان گونه که به مردی از قریش «برادر قریش» می گویند.<sup>(۲)</sup>

دکتر خلف الله در اثبات ناسازگاری مفاد برخی از قصه ها با علم و عقل نیز شواهدی آورده است. از آن جمله، این دو شاهد را بنگرید.

فخر رازی در تفسیر قصه ذوالقرنین چنین می نگارد:

با دلیل ثابت شده است که زمین گروی است و آسمان بر آن محیط است. نیز تردیدی نیست که خورشید در همین فلک قرار دارد. پس این که در قرآن آمده: «خورشید در چشمه ای گِل آلود و سیاه غروب می کند و ذوالقرنین گروهی را نزد آن چشمه یافت»،<sup>(۳)</sup> از دو جهت با مشکل رو به روست: یکی این که مردم نمی توانند نزدیک خورشید اقامت کنند؛ و دیگر آن که خورشید بسی بزرگ تر از زمین است، پس چگونه در یکی از چشمه های آن جای

۱- مریم / ۲۸.

۲- قاضی عبدالجبار: تنزیه القرآن عن المطاعن، ص ۲۲۰.

۳- کهف / ۸۶.

می گیرد؟

پاسخ ما این است که باید این گفته قرآن را تأویل کرد و گفت: «آن گاه که ذوالقرنین به غروبگاه رسید و دیگر هیچ آبادی و ساختمانی ندید، احساس کرد که خورشید در چشمه ای سیاه و تاریک جای گرفته است. البتّه در حقیقت، چشمه ای در کار نبود؛ همان گونه که مسافر کشتی به گاه غروب احساس می کند که خورشید در دریا آرام گرفته است. (۱)

نیز در تفسیر المنار، درباره یاری فرشتگان به مسلمانان در دو غزوه بدر و اُحد آمده است:

«ابوبکر اُصم» انکار کرده است که فرشتگان در این دو غزوه به میدان آمده باشند. او می گوید: «یک فرشته کافی است تا مردم زمین را هلاک کند، همچنان که جبرئیل با قوم لوط در مدائن چنین کرد. اگر او در جنگ بدر حضور داشته، دیگر چه نیازی به رزم مسلمانان بوده است؟ و به فرض که چنین بوده، دیگر چرا سایر فرشتگان نیز به جنگ آمده اند؟ از این گذشته، بزرگان قریش و کشتندگان آن ها در تاریخ معلوم و نامبردارند. از این ها فراتر، جنگیدن ایشان را یا مردم می دیده اند یا نه. اگر می دیده اند، چرا آنان را در شمار نیروهای پیامبر ذکر نکرده اند و چرا قرآن می گوید که خداوند شمارِ شما را در چشم کفّار اندک جلوه داد؟ اگر بگویید در غیر صورت خَلق

---

۱- التفسیر الکشاف، ج ۵، ص ۳۰۵. قاضی عبدالجبار نیز همین رأی را دارد: تنزیه القرآن عن المطاعن، ص ۲۱۷.

بوده اند، لازم بوده که هراسی شدید قلوب مردم را فراگیرد؛ اما چنین رخدادی نقل نشده است.

و اگر مردم آن‌ها را نمی‌دیده اند، باید سرها را می‌پراکندند و شکم‌ها را می‌دریدند و کافران را بر خاک فرومی‌افکندند، بی آن‌که کسی ببیند. و چنین معجزه بزرگی را هیچ‌کس نقل نکرده است...» (۱).

ما این چهار نمونه را آوردیم تا فاش شود که برخی از نظریه پردازان مسلمان تا چه حد خیال‌اندیش و عقل‌گریز بوده اند و امثال دکتر خلف‌الله‌اندیشه خویش را بر چه مبانی لرزانی استوار ساخته اند. به راستی، چه منافاتی است میان عقل و علم با یاری فرشتگان به مسلمانان؟ مگر قرآن به نوع این یاری تصریح کرده است که ما به چنین خیال‌پردازی‌هایی روی آورده ایم؟ مگر یاری معنوی فرشتگان امری ممکن نیست؟ مگر حتی یاری مادی فرشتگان نمی‌تواند در قالبی تحقق یابد که همگان نبینند؟ مگر...؟ و نیز غروب خورشید در چشمه‌ای گِل‌آلود و سیاه که از فرا چشم ذوالقرنین تصویر می‌شود، دلیل شکوه و بلاغت قرآن است یا ناسازگاری اش با عقل و علم؟

در باب نمونه‌های تاریخی هم عجیب است که سخن صریح قرآن را درباره هامان بر زمین نهیم و به اقوال مورخان یهود استناد ورزیم. «اُخت هارون» هم که به راحتی قابل فهم است و هیچ‌یک از دو وجه برشمرده فخر رازی، ناپذیرفتنی نیست. با این حال، چرا ما، خود، قرآن را ناسازگار با تاریخ

**۶\_۴\_۳. سه انگیزه مهم رویکرد خاص خلف الله****۶\_۴\_۳. سه انگیزه مهم رویکرد خاص خلف الله**

در مجموع، می توان سه عامل مهم را به عنوان انگیزه های رویکرد خاص دکتر خلف الله و هم اندیشگانش بر شمرد:

۱. با اوج یافتن گرایش های امروزی و متمایل به روشنفکری در مصر و دیگر کشورهای اسلامی، گروهی از دانشمندان علوم دینی کوشیدند تا همه مفاهیم دینی را به گونه ای با دانش و رهاورد فکری جهان غرب همگون جلوه دهند. یکی از ثمره های این کوشش همه جانبه و نوعاً خالصانه، منحصر ساختن وحی در چهارچوب عقل محدود بشری بود. هر جا عقل بشری به ژرفای یک مفهوم وحیانی پی نمی برد، این گروه می کوشند تا آن مفهوم را تأویل و دستکاری کنند، زیرا شأن عقل را فراتر از تصرف و تأویل می دانند. مثلاً هرگاه عقل، با همان تعریف، نتواند وجود «جن» را بپذیرد، این گروه سعی می کنند یا جن را به گونه ای عقل پذیر معنا کنند و یا اساساً وجود آن را منکر شوند. لیکن از آن جا که قرآن به وجود جن تصریح کرده است، اینان ناچارند روشی نهادین در این باب در پیش گیرند تا در موارد دیگر دچار تناقض نشوند. ساده ترین و رایج ترین گونه این روش همین است که بعضی از مفاهیم وحیانی را از باب نماد و اسطوره و تمثیل و همانند آن ها به شمار آورند. نتایج چنین شگردی به صورت های متفاوت ظاهر می شوند. یکی از آن ها، در مثل، این است: «قرآن، خود، به وجود پدیده ای به نام جن اذعان ندارد؛ لیکن از آن جا که مخاطبان آن روز وجود جن را مسلم فرض

می کرده اند، قرآن نیز با آنان همنوایی کرده و پدیده ای به نام جن را مفروض دانسته است.»

نقد و نظر: پیداست که پذیرش چنین نظریه ای، برابر است با انکار صدق و راستی قرآن. مثلاً قرآنی که از جتّیان خبر می دهد و اخبار آن ها را می آورد و وحی خداوند به آنان را ذکر می کند و این همه را از مشرکان اخذ می کند، آیا در اخبار و اقوال دیگر خود نیز چنین عمل نکرده است؟ گشودن این باب، هیچ ختم و پایانی ندارد. هر مفهوم و خیر و حیانی را که با عقل بشری ناسازگار باشد، می توان چنین تأویل و منقلب کرد: وجود را عدم پنداشت و عدم را وجود؛ خیر را شر پنداشت و شر را خیر.

۲. رویکردهای ادبی و هنری به مکاتب و سبک های غربی سبب گشت که مسلمانان احساس کنند در میدان رقابت با دیگران عرصه را خواهند باخت. موج داستان نویسی در سده های اخیر، به ویژه سده نوزدهم، و پدیدآوری شاهکارهای ادبی بشری در مغرب زمین موجب شد که دینداران نیز به جنبش درآیند و قرآن و وحی را با این مکتب ها و سبک ها همراه و هماهنگ تفسیر کنند تا از این رهگذر، هم مبانی و حیانی را همپای هنر پیشرفته جلوه دهند و هم زمینه تلاش های تازه ادبی \_ هنری خود را هموار سازند. عملی ترین شیوه در این میان، آن بود که قصه های قرآن را از منظر ادبیات امروز بنگرند و با همان زاویه دید به تحلیل آن ها پردازند.

نقد و نظر: قرآن کتاب هنر نیست و شأنش بسیار فراتر از آن است که قافیه پردازی کند، فنون ادبی را رعایت نماید، به قالب های قصه گویی اهتمام ورزد، و... این سخن هیچ اختصاصی به ادب و هنر امروز ندارد. در هیچ

دوره ای نباید کوشید تا قرآن را کتابی ادبی، هنری، علمی، تاریخی، و مانند آن‌ها جلوه داد. این سبب می‌شود که قرآن در چهارچوب تنگ فنون و علوم بشری محدود گردد و از فراز به فرود کشانده شود. مثلاً کسانی که می‌کوشند تا وجود قافیه یا نوعی قافیه \_ با نام‌هایی چون «فاصله» \_ را در آیات قرآن اثبات کنند، خواسته یا ناخواسته، از عظمت کلام خدا غفلت می‌ورزند. متکلمی که ذاتاً به دنبال قافیه‌سازی باشد، به ناچار گاه مفهوم را فدای لفظ می‌کند. و آیا عمده تأکید قرآن بر این که شعر و شاعرانه نیست، جز از این روست که ساحت خویش را از این تنگناها منزه جلوه دهد؟ البتّه می‌پذیریم که قرآن در همان حال که رسالتی تربیتی و تهذیبی دارد و اعلام این رسالت را در آفاق بیکرانه اش باز می‌تاباند، از برخی ویژگی‌های ادبی و بلاغی و هنری و علمی و مانند آن‌ها نیز برخوردار است؛ اما این بدان معنا نیست که کلام قرآن به این حدّ و حصرها ملتزم بوده است. پس هرگونه تلاش برای تطبیق معیارهای ادبی و هنری غربی و شرقی بر قصّه‌های قرآن، تنها از بزرگی و شکوه قرآن در چشم خلق می‌کاهد و هیچ آبرو و عزّتی برای آن به ارمغان نمی‌آورد.

۳. بسیاری از مفسّران و شارحان قرآن، از مذاهب و نحله‌های گوناگون اسلامی، اصرار و افراط ورزیده‌اند تا قصّه‌های قرآن را با اساطیر و خرافه‌های رایج در میان اقوام پیشین و به ویژه اخبار توراتی سازگار سازند. اینان از سویی دیده‌اند که این خرافه‌ها در مجموعه‌های دینی ما راه یافته و از دیگر سو جرأت نورزیده‌اند تا آن‌ها را به کنار افکنند و حقیقت ناب قرآنی را پشت پرده این یاوه‌های زیبا آشکار سازند؛ چرا که قرن‌هاست با همین حرف‌ها و

روایت‌ها سرانبوهی از مردم گرم می‌شود. با اندوه باید گفت که همواره چنین بوده و هست که سودای گرمی بازار، راه را بر حقیقت گویی و حق نویسی می‌بندد. این آفت در روضه خوانی، مقتل نویسی، تعزیه، یافتن آستان امامزادگان، خواب نما شدن، و بسیاری از سنت‌های ذاتا خوب و مثبت جلوه گر شده و شاخ و برگ‌هایی بر دین افزوده است که هرگز با دین سازگاری ندارند و تنها میوه‌ای تلخ و دین آزار به بار می‌آورند. در قصه‌های قرآنی منقول در این گونه تفاسیر، بسیاری چیزها راه یافته‌اند که هرگز نه در خود قرآن به آن‌ها تصریح شده است و نه با حقیقت سازگارند. مثلاً در قصه موسی هیچ نامی از پدر آن دو دختر برده نشده است، اما آن‌گاه که این قصه در متون روایت شده نام آن فرد «شعیب» قلمداد گشته است. اینک برخی اعتراض می‌کنند که شعیب هرگز با موسی معاصر نبوده است. این یعنی همان مثل مشهور: بر خود سوزن زدن و فریاد دردسر دادن! برای زدودن این آرایه‌ها و شاخ و برگ‌ها، عده‌ای به دنبال چاره گشته‌اند. سرانجام گروهی بر آن شده‌اند که راه حل مشکل، حذف کردن صورت مسأله است. اینان صادق بودن قصه‌های قرآن و مطابقت آن‌ها با واقعیات بیرونی را نفی می‌کنند تا کسی اعتراض نکند که چرا فلان رویداد با نقل‌های تاریخی سازگاری ندارد؛ چرا سلیمان چنین و چنان کرد در حالی که تاریخ جز آن را گواهی می‌دهد؛ چرا...؟ به این ترتیب، دیگر جایی برای بحث و مناقشه نمی‌ماند. هنگامی که بنا نیست تا قصه‌های قرآن با واقعیت منطبق باشند، می‌توان هریک از این رخدادهای آدم‌ها را نمادین و سمبلیک و تمثیلی و اسطوره‌ای دانست و به هر کس، به فراخور باورش، سهمی از حقیقت نسبی داد.

نقد و نظر: این، البته، نارواترین انگیزه است. بسیاری از این شاخ و برگ ها از بیرون قرآن به آن افزوده شده اند. چرا قصه های قرآن باید گناه دیگران را بر دوش کشند؟ چرا برای پاسخ دادن به شبهه هایی که دست بشر آن ها را ساخته است، صدق وحی الاهی را انکار می کنیم؟ چرا برای حلّ معضلی خودساخته، معضلی بسیار بزرگ تر پدید می آوریم و دین خویش را از معجزه جاوید و ناب کلام خدا تهی می سازیم؟ پیداست که راه حلّ آن مشکل این است که قرآن را از منظر خود قرآن بنگریم و هرگونه رطب و یابسی را در قصه های آن راه ندهیم. چرا قصه واقعی و شکوهمند سلیمان را آن قدر شاخ و برگ های غریب و عجیب می دهیم تا به افسانه شبیه شود و آن گاه وجود چیزی به نام افسانه را در قصه های قرآن می پذیریم؟

### ۷\_ ۴\_ ۳. اشاره ای به سخن «امین خولی»

۷\_ ۴\_ ۳. اشاره ای به سخن «امین خولی»

با عنایت به این که دکتر خلف الله بنیان نظریه خویش را از استادش دکتر امین خولی اخذ کرده، مناسب است در این جا به سخنی از دکتر خولی اشاره ورزیم. او می گوید:

از جداسازی دو گونه ارائه وقایع (= ارائه هنری و ارائه تاریخی) به روشنی می توان دریافت که ارائه رویدادهای گذشته در قرآن و گفت و گو از آن رخدادها و اشخاص، ارائه ای هنری و ادبی است، نه تاریخی و حقیقی. (۱)

---

۱- سخنان امین خولی در این بخش منقول است از: القصص القرآنی فی منطوقه و مفهومه، ص ۲۷۶ تا ۲۸۰.



نتیجه این بیان آن است که قرآن گاه برای جذب مخاطبان از حقیقت عدول کرده، آزادانه به روایت واقعیت‌ها می‌پردازد. در باور ما، ارائه هنرمندانه لزوماً به معنای عدول از حقیقت نیست. بسا که یک هنرمند کمال یافته هرگز از حق عدول نکند و در عین حال، آن را با شیوه‌ای هنری به نمایش نهد. البته امین‌خولی با این تفکیک، در پی آن است که میان هنر و دین‌آشتی و مهر پدیدآورد. او می‌گوید:

بر پایه این اندیشه، انسان فرهیخته در همان حال که به جنبه هنری قصه‌های قرآن ایمان دارد، می‌تواند با ژرفا و روشنی به بررسی اشخاص و حوادث تاریخی بپردازد و مطمئن باشد که نتیجه‌گیری تاریخی‌اش با صدق قرآنی منافات ندارد.

اما به اعتقاد ما، چنین آمیزشی، دوری‌آفرین است، نه آشتی‌زا. چگونه ممکن است فرهیخته‌ای محقق، حقایق تاریخی را به گونه‌ای ترسیم کند و همان حقایق را در قصه‌های قرآن به گونه‌ای دیگر بازبیند و آن‌گاه همچنان به صدق کلام قرآن ایمان داشته باشد؟ قرآن، خود، دو حقیقت بزرگ را همپای یکدیگر برشمرده است: توحید و صدق قصه‌های قرآن. و این، نشانگر آن است که ایمان توحیدی از باور به حقیقت ناب این رویدادها جدایی‌پذیر نیست:

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ: (۱)

همانا این داستانی است راست و درست. و جز الله هیچ خدایی نیست.

از این گذشته، پس از تن دادن به این فرض غلط که حقایق تاریخی به راهی می روند و قصه های قرآن به راه دیگر، آیا با توجیه ادبی و هنری این قصه ها گرهی گشوده می شود؟ آیا به این ترتیب، قرآن از مطاعن بیگانگان محفوظ می ماند؟ این توجیه نتیجه ای جز طعن قرآن به همراه ندارد، زیرا بدین سان جنبه وحیانی و حق نمایی محض آن سلب می شود و شکوه اعجازین آن در محاق تردید قرار می گیرد.

### ۸\_۴\_۳. سخن سید قطب

۸\_۴\_۳. سخن سید قطب

خوب است در این جا از سخن پژوهشگر پرآوازه این فن، سید قطب، نیز یاد کنیم. شاید برخی گمان کنند که او در این باب سکوت ورزیده یا به قرائنی، او را با دکتر خلف الله همداستان شمارند. جالب است که او با همه نو سخنی ها در عرصه فرهنگ و هنر دینی، از حقیقت بزرگ صدق وحی غفلت نورزیده است. او ظاهرا در اثنای کشمکش هایی که کتاب دکتر خلف الله برانگیخته بوده، در چاپ سوم اثر خویش سخنی آورده روشن و روشنگر:

صدق قصه های قرآن صدق واقعی است... و هرگاه هم از رویدادها یا شخصیت هایی در قصه های قرآن یاد شده باشد که در تاریخ نام و نشانی از

آن‌ها نیست، باید قرآن را در برابر تاریخ حجت دانست؛ زیرا قرآن نازل شده حکیم داناست و تنها متن دینی سالم مانده از تحریف و تزویر در طول تاریخ است. (۱)

سید قطب، در همان جا، همچنین می‌نویسد:

من در شگفتی ام که چرا از تعبیر «هنری» چنین به ذهن متبادر می‌شود که یک اثر بافته خیال و ساخته وهم غیر معقول است. مگر نمی‌توان حقایق را با شیوه‌ای هنری و علمی عرضه کرد، یعنی هم صادق و واقعی باشد و هم هنری و علمی؟ آیا از این رو که «هومر»، ایلید و اُدیسه را از روایات اساطیری بر ساخت؟ یا از این رو که نویسندگان داستان و قصه کوتاه و زمان در اروپا، در هنر آزاد خود، چندان به واقعیات توجه ندارند؟ آری، این هنر است، امّا نه همه هنر. حقیقت را نیز می‌توان به گونه‌ای کاملاً هنرمندانه عرضه کرد. تصوّر این مطلب سخت نیست، مشروط به این که خود را از این «عقلانیت و ام گرفته از ترجمه های غربی» برهانیم و از نمونه‌های صرفاً غربی روی بگردانیم و در اصطلاحات رایج بازنگری فراگیری داشته باشیم. (۲)

### ۹\_۴\_۳. سخن علامه طباطبایی

۹\_۴\_۳. سخن علامه طباطبایی

استاد علامه، آقای طباطبایی، که سخنش در بسیاری از مقولات قرآنی

۱- سید قطب: التّصویر الفنّی فی القرآن، ص ۲۵۵ تا ۲۵۹ گفتاری درباره چاپ سوم کتاب.

۲- سید قطب: التّصویر الفنّی فی القرآن، ص ۲۵۹.

محلّ عنایت صاحب نظران است، نیز \_ با آن که از برخی اشاراتش در باب قصّه آدم اعتقاد به نوعی تمثیل در قصّه های قرآن استفاده شده \_ جدّاً از واقعی بودن قصّه های قرآن دفاع می کند. آن بزرگ این سخن را در دامن قصّه ابراهیم و آزر می پروراند. نخست به این حقیقت تلخ اشاره می ورزد که بسیاری از بحث ها و جدل ها در این باب که آزر اسم علم است یا لقب مدح و ذم یا نام یک بت، بیهوده اند و در فهم پیام این قصّه هیچ نقشی ندارند. از آن جا که این بخش از سخن وی پشتوانه ای برای ریشه یابی ما در نظریّه های معاصر است، بجاست که آن را عیناً بیاوریم و در پی، نظریّه او در باب واقعی بودن قصّه های قرآن را که به همین بخش پیوسته است، از نظر بگذرانیم:

آشکار شد که هیچ موجبی باقی نمی ماند تا مباحث روایی و تاریخی و ادبی درباره پدر ابراهیم و واژه «آزر» به میان آیند و بحث شود که آیا آزر اسم علم است یا لقب مدح و ذم یا نام یک بت. در دستیابی به معنای این آیه، هیچ نیازی به این بحث هان نیست.

از این گذشته، بیش تر آنچه در این باب آورده اند بی پایه و خودساخته است و ظهور آیه را تباه می کند و ساختار آن را به هم می ریزد، چرا که ترکیبی غریب به جمله می بخشد و تقدیم و تأخیر و حذف و تقدیر در پی دارد. نیز روشن شد که پدر راستین ابراهیم «آزر» نیست، بلکه فردی است که قرآن به نام وی تصریح نکرده است. نام او، چنان که در روایات آمده و تورات نیز تأیید می کند، «تارخ» است.

از اوهام عجیب این است که برخی از پژوهشگران گفته اند:

«قرآن کریم در موارد بسیار، ضمن شرح تاریخ پیامبران و امت‌ها و قصه‌های پیشینیان، اموری مهم را که از عناصر جوهری قصه‌اند مسکوت می‌گذارد؛ همچون: تاریخ و محل رویدادها، و اوضاع طبیعی و اجتماعی و سیاسی که در پیدایش و شکل‌گیری وقایع مؤثرند. و از آن موارد، یکی نیز همین جاست، زیرا از پایه‌های درک پیام این قصه آن است که نام پدر ابراهیم و نیز نسب و تاریخ زیست و نهضت و دعوت و هجرت آن پیامبر ذکر شود. و این مسکوت نهادن تنها بدین دلیل است که قرآن در قصه‌های خویش، اسلوب نیکوی هنری را در قصه‌گویی حقیقی و فنی برگزیده است. یعنی قصه‌گو هر شیوه ممکن را برمی‌گزیند تا به هدف خود دست یابد. قصه‌گو پیام مطلوب را کاملاً جان می‌بخشد، بی آن که در باز شناساندن درست از نادرست چندان اصرار ورزد یا از همه عناصر جوهری قصه همچون تاریخ و مکان و دیگر وصف‌های حوادث یاد کند.

به این ترتیب، رواست که قرآن در راه رسیدن به مقصد خویش، یعنی هدایت انسان‌ها به سوی سعادت، قصه‌هایی را که میان مردم یا اهل کتاب در عصر پیامبر رواج داشته‌اند دستمایه سخن سازد، هرچند که خود، آن‌ها را صحیح نداند یا همه عناصر جوهری آن قصه‌ها در همان شکل رایج تبیین نشده باشد. حتی ممکن است از اصل، این قصه‌ها تخیلی باشند، نظیر قصه موسی و دختران یا قصه گروهی که از سرزمین خود خارج شدند [و هم الوف حذر الموت] که بنا به نظر برخی، تخیلی‌اند. هنر قصه‌گویی هیچ‌یک از این‌ها را ناروا نمی‌داند، چرا که بر این اساس، قصه‌رسانترین و روان‌ترین ابزار برای دستیابی به مقصود است.»

این سخن ناصواب است. اعتقاد این پژوهشگر در باب فنّ قصّه گویی البته بجاست، لیکن با قرآن کریم سازگار نیست. قرآن نه کتاب تاریخ است و نه مجموعه قصّه های تخیلی؛ بلکه کتابی است عزّتمند که باطل از هیچ سو در آن راه ندارد و خود تصریح کرده است که کلام خداست؛ و جز حق نمی گوید؛ و ماورای حق چیزی جز باطل نیست؛ برای دستیابی به حق هرگز از باطل نتوان یاری گرفت؛ و آن کتابی است که به حق و راه مستقیم فرامی خوانند و آیاتش سراسر بر اخذکنندگان و ترک کنندگان حجّت هستند. پس چگونه یک پژوهشگر قرآنی رخصت دارد که آن را دربردارنده رأیی باطل، قصّه ای دروغ، یا خرافه و تخیل بشمارد؟

در این جا، سخن از این نیست که مقتضای ایمان به خدا و رسولش و دین آن رسول، این است که باطل و دروغ و خرافه را از قرآن دور بدانیم؛ که البته این سخن به جای خود درست است.

نیز سخن از این نیست که هر انسان عاقل صواب اندیشی باید دل و روح خویش را به تصدیق قرآن تسلیم کند و آن را از هر گونه خطا و لغزش در مقاصدش و نیز طرق وصول به آن مقاصد، مبرا بداند؛ که این سخن نیز به جای خود درست است.

سخن من این است که قرآن، خود، ادّعا دارد سخن خداوند است و نزول یافته تا مردم را به سعادت حقیقی، از طریق حق و به سوی حق، راهبری کند. پس هر که به تفسیر چنین کتابی روی می آورد، باید آن را صادق بشمارد و به

حَقُّ ناب درباره آن بسنده کند. (۱)

## ۵ \_ ۳. بررسی تفصیلی دیدگاه دکتر خلف الله درباره انواع قصه قرآنی

### اشاره

۵ \_ ۳. بررسی تفصیلی دیدگاه دکتر خلف الله درباره انواع قصه قرآنی

اکنون که چکیده ای از نظریات در باب انواع قصه های قرآن تقریر شد و نظریه «واقعی بودن قصه های قرآن» پس از ارزیابی و ردّ نظریه «راه یافتن خیال» اثبات گشت، نوبت به آن رسیده است که دیدگاه دکتر خلف الله در باب انواع قصه های قرآن، یعنی دیدگاه سوم، را به تفصیل از نظر بگذرانیم و حقیقت نظریه وی را از کلامش جویا شویم. او به چهار نوع قصه اشاره ورزیده و مراد خویش از سه نوع اول، تاریخی و تمثیلی و اسطوره ای، را به تفصیل بیان کرده است؛ اما در باب قصه رمزی یا نمادین چندان سخنی نگفته است. از این رو، ما نیز نخست تعریف سه نوع اول را از زبان او آورده، نقد می کنیم و آن گاه خود به تفصیل در باب قصه نمادین به بررسی خواهیم پرداخت.

### ۱ \_ ۵ \_ ۳. تعریف کلی قصه های تاریخی و تمثیلی و اسطوره ای

۱ \_ ۵ \_ ۳. تعریف کلی قصه های تاریخی و تمثیلی و اسطوره ای

تعاریف زیر چکیده سخنان دکتر خلف الله درباره سه نوع قصه تاریخی، تمثیلی، و اسطوره ای است:

---

۱- محمّد حسین طباطبایی: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۷، دارالکتب الاسلامیه، چهارم، ۱۳۶۲، ص ۱۷۱ تا ۱۷۳. [ترجمه از حقیراست.]

۱. تاریخی: قصه‌هایی که بر مدار شخصیت‌های تاریخی همچون پیامبران و رسولان می‌چرخند و دانشوران پیشین می‌پنداشتند که رویدادهای روایت شده در آن‌ها رویدادهایی تاریخی اند. همگان وجود این نوع قصه در قرآن را پذیرفته‌اند.
۲. تمثیلی: قصه‌هایی که برخی از پیشینیان رویدادهای آن‌ها را صرفاً بیانی و تفسیری می‌شمارند و نه رویدادهای واقعی. در این نوع، کافی است که رویدادی تخیلی و تمثیلی در خدمت بیان یک اندیشه و شرح و تفسیر پیام‌هایی به کار گرفته شود.
۳. اسطوره‌ای: قصه‌هایی که بر پایه اسطوره‌ها ساخته شده‌اند و هدف از بیان آن‌ها فقط توجیه و توضیح مسائلی است که معمولاً عقل بشری نمی‌تواند آن‌ها را بپذیرد. در این قصه‌ها، عنصر اسطوره‌ای، به خودی خود، مورد نظر نیست، بلکه همچون ابزار و وسیله‌ای توجیهی در نظر گرفته می‌شود. (۱)

## ۲-۵-۳. قصه تاریخی

### ۲-۵-۳. قصه تاریخی

دکتر خلف الله معتقد است که حتی قصه‌های تاریخی قرآن نیز صرفاً از منظری ادبی پرداخت شده‌اند و هرگز در آن‌ها صدق قضایا لحاظ نشده است. به اعتقاد او، «چه بسا قرآن از رویداد یا صحنه‌ای یاد کرده و آن را ترسیم ساخته باشد، ولی هرگز قصدش آن نبوده است که واقعیت را به نمایش نهد، بلکه می‌خواسته از این طریق عواطف مخاطبان را برانگیزد و رنگ

---

۱- الفن القصصی فی القرآن الکریم، ص ۱۱۹ و ۱۲۰.



احساس آنان را بجنابند؛ به همین دلیل، معمولاً همان ذهنیتی را که مخاطبان داشته اند مبنا قرار داده است، خواه این ذهنیت مطابق با واقع باشد و خواه نباشد. این قاعده در مواردی که قرآن صراحتاً از زمان و مکان و عددی یاد کرده نیز جاری است. مثلاً- این که اصحاب کهف سیصد و نه سال در غار ماندند، سخن خداوند نیست، بلکه مطلبی است که قرآن از زاویه دید ناظران و راویان بیرونی بیان می کند، گرچه به ظاهر، خود، آن را روایت می نماید. و این، از اسرار اعجاز و ماندگاری و بلاغت قرآن است که شیوه های بدیع ادبی و هنری را در قصه گویی خویش به کار بسته است.»<sup>(۱)</sup>

### ۳\_۵\_۳. قصه تمثیلی

### ۳\_۵\_۳. قصه تمثیلی

در این بخش، شایسته است به جهت اهمّیت بحث قصه های تمثیلی، چکیده دیدگاه دکتر خلف الله را در باب قصه تمثیلی در قرآن بیاوریم. در این چکیده سازی، می کوشیم تا عین جمله های وی باقی بماند:

قصه تمثیلی قصه ای است که به عنوان «مَثَل آوری» در قرآن آورده شده است و نوع هنری قصه به شمار می آید. تمثیل، گونه ای بلاغی است و از فنون بیان قلمداد می شود. بیان همان قدر که بر پایه واقعیت استوار است، بر عرف و خیال نیز تکیه دارد. لازم نیست که حادثه های چنین قصه ای حتماً اتفاق افتاده باشند و شخصیت هایش حتماً موجود باشند و گفت و گوها واقعا

---

۱- الفن القصصی فی القرآن الکریم، چکیده ۱۲۱ تا ص ۱۵۲.

صورت پذیرفته باشند. در همه این ها فرض و خیال کافی است. و از همین رو، قصه تمثیلی قصه ای هنری به شمار می آید. بی توجهی به همین خاصیت هنری سبب شده است که به تعبیر زمخشری، بعضی از مفسران قصه های تمثیلی قرآن را از متشابهات قلمداد کنند.

دکتر خلف الله در توضیح سخن خویش، مثالی از قصه های قرآن می آورد و سپس آرای متفاوت مفسران را ذیل آن ذکر می کند. به تعبیر وی، این آرای گونه گون در دو خاستگاه فکری ریشه دارند. طبق یک نظر، هرچه با واقعیت مطابق نباشد ناراست است و امکان ندارد که فرشتگان خدا سخن ناراست بر زبان رانند. طبق نظر دیگر، برای صادق شمردن یک قول، به منطق ادبی، جز منطق وقوعی، نیز می توان استناد کرد. به دیگر بیان، در تمثیل، منطق ادبی حکمفرماست و وقتی سخنی با منطق ادبی سازگار باشد راست است، گرچه با واقعیت مطابق نباشد. اکنون که این دو مبنا، به تعبیر دکتر خلف الله، دانسته شد، آن مثال را از نظر می گذرانیم:

وَهَلْ أَتَاكَ نَبُؤُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ . إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصِمَانِ بَغِي بَغُضْنَا عَلَى بَعْضِ فَأَحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ . إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ . قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَى نَعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ . فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِندَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَّآبٍ . (۱)

آیا خبر آن مدعیان را شنیده ای آنگاه که از دیوار قصر بالا رفتند؟ بر داود داخل شدند. داود از آنها ترسید. گفتند: مترس، ما دو مدعی هستیم که یکی بر دیگری ستم کرده است. میان ما به حق داوری کن و پای از عدالت بیرون منه و ما را به راه راست هدایت کن. این برادر من است. او را نود و نه میش است و مرا یک میش. می گوید: آن را هم به من واگذار، و در دعوی بر من غلبه یافته است. داود گفت: او که میش تو را از تو می خواهد تا به میشهای خویش بیفزاید بر تو ستم می کند. و بسیاری از شریکان جز کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند \_ و اینان نیز اندک هستند \_ بر یکدیگر ستم می کنند. و داود دانست که او را آزموده ایم. پس از پروردگارش آمرزش خواست و به رکوع درافتاد و توبه کرد. ما این خطایش را بخشیدیم. او را به درگاه ما تقرب است و بازگشتی نیکو.

آری، نکته مورد بحث مفسران در این قصه آن است که اگر این دو که بر داوود وارد شدند فرشته بودند چگونه سخن ناراست و غیر حقیقی گفتند، در حالی که خداوند تصریح فرموده است: «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (۱) (= فرشتگان در سخن بر خدا پیشی نمی گیرند و به فرمان او کار می کنند) و نیز «وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (۲) (= آنچه را فرمان می گیرند، انجام می دهند). مفسران چون «زمخشری» و «ابوالشعود» برای حلّ این مشکل، گفته اند که این سخن فرشتگان به شیوه تمثیل و ضرب المثل بوده است؛ و در ضرب المثل، همچون دیگر انواع کنایه و سخن پوشیده، معنای ظاهری واژه ها مُراد نیست. البته این ویژه تمثیل نیست، بلکه دیگر فنون بلاغی چون مبالغه و غلو و اغراق را نیز شامل است. در همه این موارد، باید میان صدق هنری و صدق عقلی تفاوت

---

۱- انبیا / ۲۷.

۲- نحل / ۵۰ و تحریم / ۶.

در همین جا، دکتر خلف الله دو نکته را یادآوری می کند: یکی آن که تمثیلی بودن برخی از قصه های قرآن به این معنا نیست که همه مواد آن ها خیالی باشد، بلکه معمولاً آمیزشی از ریشه ای واقعی و پرداختی خیالی در آن ها به چشم می خورد. دیگر این که ورود خیال به قصه های قرآنی ناشی از نیاز مخاطبان به آن است و نه نیاز خداوند به خیال پروری. به دیگر بیان، از آن جا که قرآن به عربی مبین و بلیغ نازل گشته، اسلوب های ادبی و هنری زبان عربی را به کار بسته است که از جمله آن ها تکیه بر عنصر خیال است.

گفتنی است که دکتر خلف الله وجود دو نوع تمثیل را در آیات و قصه های قرآنی برشمرده است:

۱. تمثیلی که پس از بیان معانی اصلی جلوه گر می شود تا آن معانی را جلا و صفا بخشد و به تعبیر جرجانی، شعله آن را در ذهن مخاطب بر افروزد و نیرویش را افزون کند و قلوب را به سمت آن جلب نماید. (۱)
۲. تمثیلی که از آغاز، قالب معنا می شود و اصولاً- معنا از طریق آن انتقال می یابد. این آیه از مصداق های برجسته چنین تمثیلی است:

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا. (۲)

۱- عبدالقاهر جرجانی: اسرار البلاغه، ص ۸۶.

۲- احزاب / ۷۲.

ما این امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، از تحمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند. انسان آن امانت بر دوش گرفت، که او ستمکار و نادان بود.

آن گاه وی این هر دو نوع تمثیل را به قصه های تمثیلی قرآن سرایت می دهد. نوع نخست، قصه ای است که پس از سخنی دیگر می آید تا آن را جلا و صفا و روشنی بخشد، مانند آنچه در سوره یس پس از تصویر حال پیامبر اسلام و قومش آمده است:

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ . إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ . قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ ءِ إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ . قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ . وَمَا عَلَيْنَا الْإِبْلَاجُ الْمُبِينُ . قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ . قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِن ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ . وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ . اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ . وَمَالِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ . ءَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَّا تُغْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُون . إِنِّي إِذَا لَفَى ضَلَالٍ مُّبِينٍ . إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ . قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ . بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ . وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُودٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ . إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ. (۱)

داستان مردم آن قریه را برایشان بیاور، آن گاه که رسولان بدان جا آمدند . نخست دو تن را به نزدشان فرستادیم و تکذیبشان کردند؛ پس با سومی نیروشان دادیم و گفتند: ما به سوی شما فرستاده شده ایم . گفتند: شما انسانهایی همانند ما هستید و خدای رحمان هیچ چیز نفرستاده است

و شما جز دروغ نمی گوئید . گفتند: پروردگار مان می داند که ما به سوی شما فرستاده شده ایم . و بر عهده ما جز پیام رسانیدن آشکارا هیچ نیست . گفتند: ما شما را به فال بد گرفته ایم . اگر بس نکنید سنگسارتان خواهیم کرد و شما را از ما شکنجه ای سخت خواهد رسید . گفتند: شومی شما، با خود شماست . آیا اگر اندرزتان دهند چنین می گوئید؟ نه، مردمی گزافکار هستید . مردی از دور دست شهر دوان دوان آمد و گفت: ای قوم من، از این رسولان پیروی کنید . از کسانی که از شما هیچ مزدی نمی طلبند، و خود مردمی هدایت یافته اند، پیروی کنید . چرا خدایی را که مرا آفریده و به نزد او باز گردانده می شوید، نپرستم؟ آیا سوای او خدایانی را اختیار کنم، که اگر خدای رحمان بخواهد به من زیانی برساند، شفاعتشان مرا هیچ سود نکند و مرا رهایی نبخشند؟ و در این هنگام من در گمراهی آشکار باشم . من به پروردگارتان ایمان آوردم . سخن مرا بشنوید . گفته شد: به بهشت در آی . گفت: ای کاش قوم من می دانستند که پروردگار من مرا بیامرزید و در زمره گرامی شدگان در آورد . و از آن پس بر سر قوم او هیچ لشکری از آسمان فرو نفرستادیم . و ما فروفرستنده نبودیم . جز یک بانگ سهمناک نبود که ناگاه همه بر جای سرد شدند .

نوع دیگر آن است که از آغاز، پیام و معنا به صورت قصه ای تمثیلی بیاید، مانند قصه «دو فرشته و داوود».

دکتر خلف الله دلیلی خاص ارائه نمی دهد که چرا این قصه یا قصه سوره یس تمثیلی است، لیکن از مجموعه گفتارش می توان برداشت کرد که وی با قرائتی ذوقی از قصه های قرآن احساس می کند که برخی از آن ها در جهان خارج تحقق نیافته اند و قرآن صرفاً برای تمثیل از آن ها مدد گرفته است . او با همین برداشت، مصادیقی از قصه های تمثیلی نوع دوم را می آورد و البتّه در هر مورد، از مفسّر رانی چون طبری و زمخشری و فخر رازی، همراه تأییدهای تفسیر المنار، شواهدی برای برداشت خویش ذکر می کند . اینک مصداق هایی را که وی برای قصه تمثیلی نوع دوم برشمرده است، می آوریم:

۱. إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ . قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتُنَا وَعَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ . قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ . قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدَ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ. (۱)

و حواریان پرسیدند: ای عیسی بن مریم، آیا پروردگار تو می تواند که برای ما از آسمان مائده ای فرستد؟ گفت: اگر ایمان آورده اید، از خدا بترسید . گفتند: می خواهیم که از آن مائده بخوریم تا دل‌هایمان آرام گیرد و بدانیم که تو به ما راست گفته ای و بر آن شهادت دهیم . عیسی بن مریم گفت: بارخدا، ای پروردگار ما، برای ما مائده ای از آسمان بفرست، تا ما را و آنان را که بعد از ما می آیند عیدی و نشانی از تو باشد، و ما را روزی ده که تو بهترین روزی دهندگان هستی . خدا گفت: من آن مائده را برای شما می فرستم؛ ولی هر که از شما از آن پس کافر شود چنان عذابش می کنم که هیچ یک از مردم جهان را آن چنان عذاب نکرده باشم.

۲. أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَغَدُوفٌ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ. (۲)

آیا آن هزاران تن را ندیده ای که از بیم مرگ، از خانه های خویش بیرون رفتند؟ سپس خدا به آنها گفت: بمیرید. آن گاه همه را زنده ساخت. خدا به مردم نعمت می دهد ولی بیشتر مردم شکر نعمت به جای نمی آورند.

۳. أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعِيدٌ مُؤْتِيهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ

۱- مائده / ۱۱۲ تا ۱۱۵.

۲- بقره / ۲۴۳.

فَمَا نُظِرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَىٰ الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (۱)

یا مانند آن کس که به دهی رسید. دهی که سقفهای بناهایش فروریخته بود. گفت: از کجا خدا این مردگان را زنده کند؟ خدا او را به مدت صد سال میراند. آنگاه زنده اش کرد. و گفت: چه مدت در اینجا بوده ای؟ گفت: یک روز یا قسمتی از روز. گفت: نه، صد سال است که در اینجا بوده ای. به طعام و آبت بنگر که تغییر نکرده است، و به خرت بنگر، می خواهیم تو را برای مردمان عبرتی گردانیم، بنگر که استخوانها را چگونه به هم می پیوندیم و گوشت بر آن می پوشانیم. چون قدرت خدا بر او آشکار شد، گفت: می دانم که خدا بر هر کاری تواناست.

۴. وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصِرْ بِهِنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. (۲)

ابراهیم گفت: ای پروردگار من، به من بنمای که مردگان را چگونه زنده می سازی. گفت: آیا هنوز ایمان نیاورده ای؟ گفت: بلی، ولکن می خواهم که دلم آرام یابد. گفت: چهار پرنده برگیر و گوشت آنها را به هم بیامیز، و هر جزئی از آنها را بر کوهی بنه. پس آنها را فراخوان. شتابان نزد تو می آیند، و بدان که خدا پیروزمند و حکیم است.

۵. وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ . لَئِن بَسِطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ - رَبَّ الْعَالَمِينَ . إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ . فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ . فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوَاءَهُ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَىٰ أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ الْغُرَابِ

۱- بقره / ۲۵۹.

۲- بقره / ۲۶۰.



## فَاوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ. (۱)

و داستان راستین دو پسر آدم را برایشان بخوان، آنگاه که قربانی کردند. از یکیشان پذیرفته آمد و از دیگری پذیرفته نشد. گفت: تو را می کشم. گفت: خدا قربانی پرهیزگاران را می پذیرد. اگر تو بر من دست گشایی و مرا بکشی، من بر تو دست نکشایم که تو را بکشم. من از خدا که پروردگار جهانیان است می ترسم. می خواهم که هم گناه مرا به گردن گیری و هم گناه خود را تا از دوزخیان گردی که این است پاداش ستمکاران. نفسش او را به کشتن برادر ترغیب کرد، و او را کشت و از زیانکاران گردید.

خدا کلاغی را واداشت تا زمین را بکاود و به او بیاموزد که چگونه جسد برادر خود پنهان سازد. گفت: وای بر من، نتوانم همانند این کلاغ باشم و پیکر برادرم را دفن کنم. و در زمره پشیمانان در آمد.

۶. هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنُكَونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ . فَلَمَّا آتَيْتُمَا صَالِحًا جَعَلَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَيْتُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ. (۲)

اوست که همه شما را از یک تن بیافرید، و از آن یک تن زنش را نیز بیافرید تا به او آرامش یابد. چون با او در آمیخت، به باری سبک بارور شد و مدتی با آن سرکرد. و چون بار سنگین گردید، آن دو، الله پروردگار خویش را بخواندند که اگر ما را فرزندی صالح دهی از سپاسگزاران خواهیم بود. چون خدا آن دو را فرزندی صالح داد، برای او در آنچه به آنها عطا کرده بود شریکانی انگاشتند، حال آنکه خدا از هر چه با او شریک می سازند برتر است.

۷. [ به نقل و تأیید از طبری:] ابلیس در قصه حضرت آدم، تمثیلی است از همه کسانی که از خضوع در برابر فرمان خدا امتناع می ورزند و به امر

۱- مائده / ۲۷ تا ۳۱.

۲- اعراف / ۱۸۹ و ۱۹۰.

خدا تن نمی سپارند. و مصداق برجسته این تمثیل، یهودند. (۱)

۸. [به نقل از المنار:] مجموعه قصه آدم چندین تمثیل را در بردارد:

— این که خداوند به فرشتگان از جانشین ساختن انسان در زمین خبر می دهد، تمثیلی است از آماده سازی زمین و نیروهای دنیایی برای آفرینش موجودی که کمال زمین به اوست.

— پرسش فرشتگان از این که چرا خداوند موجودی خونریز را می آفریند، تمثیلی است از اختیار و آزادی انسان و این که اختیار او با جانشینی اش در زمین ناسازگار نیست.

— آموختن اسماء به آدم، تمثیلی است از استعداد انسان برای یادگیری همه چیز و تسلطش بر علوم و فنون گوناگون.

— نمودن اسماء به فرشتگان و پرسش از آن ها و ناتوانی ایشان، تمثیلی است از قلمرو خاص فرشتگان و ارواح و ناتوانی آن ها از شکستن این قلمرو محدود.

— سجده بردن فرشتگان بر آدم تمثیلی است از تسخیر ارواح جهان در خدمت انسان تا در مسیر تکامل از آن ها بهره گیرد.

— سرباز زدن ابلیس از سجود در برابر آدم، تمثیلی است از ناتوانی انسان در تسخیر روح شر و تصویری است از درگیری مُدام نیروهای خیر و شر در جهان. (۲)

---

۱- تفسیر طبری، ج ۱، ص ۱۷۵.

۲- المنار، ج ۱، ص ۲۷۰.

پس از آوردن فصلی گسترده که چکیده آن از نظرتان گذشت، دکتر خلف الله جان کلام خویش را در این عبارات می ریزد و فصل مزبور را با آن پایان می بخشد:

بدین سان، می توانیم بگوییم که قصه تمثیلی یا خیالی، به اعتراف مفسران بزرگ پیشین و معاصر، در قرآن یافت می شود. قصه تمثیلی قصه ای است ادبی که ضمن یکی از تعاریف رایج قصه جای می گیرد: «قصه اثری است ادبی که نتیجه تخیل قصه گو در باب حوادثی است که قهرمانی حقیقی ندارند یا قهرمانی دارند ولی حوادث منسوب به او هرگز وجود خارجی نداشته اند.»

نیز می توانیم بگوییم که با عنایت به این اقوال، هیچ کس نیست که با وجود قصه تمثیلی زاینده خیال در قرآن مخالف باشد. البته خیال جاری در این قصه ها برخاسته از نیاز بشر و عادات بلاغی ایشان است و خداوند نیز با تکیه بر همین عادات بلاغی مخاطبان سخن گفته است. (۱)

از آن جا که در جای جای این رساله، به مناسبت درباره این بخش از سخن دکتر خلف الله و استدلال های وی سخن رفته است یا خواهد رفت، برای رعایت ایجاز از نقد این بخش در می گذریم؛ با این تذکر که در گفتار وی «تمثیل» با «تخیل» مترادف دارد و همان گونه که در کلامش گذشت، مراد از تمثیل، راه دادن خیال در عناصر قصه است. پس همه پاسخی که در باب خیالی بودن قصه های قرآن آمده است و می آید، در این مقوله نیز می گنجد.

## ۴\_۵\_۳. قصه اسطوره ای

۴\_۵\_۳. قصه اسطوره ای

سخن دیگر دکتر خلف الله که به راستی جای درنگ دارد، این است که در قصه های قرآن اساطیر (۱) راه یافته است. نخست ادعای کلی وی را در یک جمله می نگریم:

هیچ چاره ای نداریم جز این که بگوییم در قرآن اساطیر هست و این سخن ما با هیچ یک از نصوص قرآنی ناسازگار نیست. (۲)

شواهد دکتر خلف الله برای چنین ادعایی از این قرارند:

## ۱. آیاتی از قرآن

در قرآن آیاتی هستند که از زبان مشرکان، کتاب خدا را «اساطیر الاولین» می خوانند. این آیات را مرور می کنیم:

(۱) وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمًا إِلَيْهِ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۳).

بعضی از آنها به سخن تو گوش می دهند ولی ما بر دلهایشان پرده ها افکنده ایم تا آن را در نیابند و گوشهایشان را سنگین کرده ایم. و هر معجزه ای را که بنگرند بدان ایمان نمی آورند. و

۱- «اساطیر» یعنی اوهام و خرافه هایی که از تصوّراتِ نخستینِ انسان ها برخاسته و رفته رفته ماده و ریشه پنداشته های نادرست بعدی شده و از میراث های فکری انسان قلمداد گشته اند. اساطیر معمولاً بر پایه خیال پروری و ساده انگاری آدمی استوارند.

۲- الفَنّ القصصی فی القرآن الکریم، ص ۱۷۷.

۳- انعام / ۲۵.

چون نزد تو آیند، با تو به مجادله پردازند. کافران می گویند که اینها چیزی جز اساطیر پیشینیان نیست.

(۲) وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۱).

چون آیات ما بر آنها خوانده شد، گفتند: شنیدیم. و اگر بخواهیم همانند آن می گوئیم، این چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست.

(۳) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۲)

چون به آنها گفته شود: پروردگارتان چه چیز نازل کرده است؟ گویند: افسانه های گذشتگان.

(۴) بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ . قَالُوا إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا ءَأَنَّا لَمَبْعُوثُونَ . لَقَدْ وَعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۳).

نه، آن ها نیز همان سخنان گفتند که پیشینیان می گفتند: گفتند: آیا اگر ما بمیریم و خاک و استخوان شویم باز هم زنده می شویم؟ به ما و پدرانمان نیز پیش از این چنین وعده هایی داده شده بود. اینها چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست.

(۵) وَقَالُوا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا . قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۴).

و گفتند: این اساطیر پیشینیان است که هر صبح و شام بر او املا می شود و او می نویسدش . بگو: این کتاب را کسی نازل کرده است که نهان آسمانها و زمین را می داند و آمرزنده و مهربان است.

۱- انفال / ۳۱.

۲- نحل / ۲۴.

۳- مؤمنون / ۸۱ تا ۸۳.

۴- فرقان / ۵ و ۶.

(۶) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَنَّا لَمُحْرَجُونَ . لَقَدْ وَعَدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۱).

کافران گفتند: چگونه اگر ما و پدرانمان خاک شدیم ما را از قبر بیرون می آورند؟ به ما و پدرانمان هم پیش از این چنین وعده ای داده بودند. اینها چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست.

(۷) وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أَفْ لَكُمَْا اتَّعَدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَكْبِرَانِ اللَّهُ - وَيَلْكَ مِنْ إِنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا يَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۲).

و آن که به پدر و مادرش گفت: اف بر شما، آیا به من وعده می دهید که از گورم برخیزانند و حال آنکه مردمی پیش از من بوده اند که برنخاسته اند؟ و آن دو به درگاه خدا استغاثه می کنند و گویند: وای بر تو ایمان بیاور که وعده خدا حق است. می گوید: اینها چیزی جز همان افسانه پیشینیان نیست.

(۸) وَلَا تَطْعُ كُلَّ حَلَاْفٍ مَهِينٍ . هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ . مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ . عَتَلٌ بَعِيدٌ ذَلِكَ زَنِيمٍ . إِنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ . إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۳).

از هر فرومایه ای که بسیار سوگند می خورد، پیروی مکن: عیبجویی که برای سخن چینی اینجا و آنجا می رود، بازدارنده از خیر، متجاوز گناهگار، خشن مردی، ناشناخته نسب. بدان جهت که صاحب مال و فرزند است، چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید: اساطیر پیشینیان است.

(۹) وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ . الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ . وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُفْلٌ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ . إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۴).

در آن روز وای بر تکذیب کنندگان . آنان که روز جزا را دروغ انگاشتند . و آن روز را

۱- نمل / ۶۷ و ۶۸.

۲- احقاف / ۱۷.

۳- قلم / ۱۰ تا ۱۵.

۴- مطففین / ۱۰ تا ۱۳.

جز متجاوزی گناهکار دروغ نینگارد. چون آیات ما بر او خوانده شد، گفت: افسانه های پیشینیان است.

شیوه استدلال دکتر خلف الله به این آیات چنین است:

نخست آن که این آیات، همه، مکی اند، حتی آن بخش که ضمن سوره های مِیدَنی آمده است، مثل آیات سوره انفال. نزدیک ترین برداشت از این امر، آن است که اندیشه وجود اساطیر در قرآن از آن مردم مکه بوده است که عمده آن ها مشرک بوده اند؛ و پس از هجرت پیامبر به مدینه، کسی در آن جا این سخن را بر زبان نرانده است. و این، نیازمند تفسیر و تعلیل است.

دوم این که غالب قائلان به این سخن منکر معاد بوده اند. و این را از سیاق این آیات و سوره هاشان می توان فهمید. و این نیز محتاج تفسیر است.

سوم آن که مشرکان به آنچه می گفتند صادقانه اعتقاد داشتند و شبهه هایی که در ذهنشان جریان داشت بسی اساسی و قدرتمند بود. این شبهه ها آن قدر قوی بود که آن ها را وامی داشت تا بگویند در قرآن اساطیر راه یافته است. و حتماً موجبی در کار بوده است که آنان چنین باور سخت و استواری بیابند. اکنون باید دید آیا این اعتقاد صرفاً اشتباه بوده یا در خود قرآن صفتی به چشم می خورده که آنان را به این اعتقاد وامی داشته است. (۱)

از تأمل در آیات مزبور برمی آید که قرآن، خود، اصراری ندارد تا وجود اساطیر در خویش را نفی کند؛ بلکه به شدت در پی اثبات این مطلب است که وجود این اساطیر سبب نمی شود آن را ساخته محمد، و نه خداوند،

---

۱- الفَنّ القصصی فی القرآن الکریم، ص ۱۷۴ و ۱۷۵.

بدانیم.

در بررسی این آیات می بینیم که گاه قرآن بدون هیچ توضیح و ایرادی، سخن مشرکان را نقل می کند، مانند آیات سوره های انفال، مؤمنون، نمل، و احقاف. و گاه مشرکان را تهدید می کند، ولی نه به دلیل این که به وجود اساطیر در قرآن اعتقاد دارند، بلکه از این جهت که روز قیامت را منکرند یا مردم را از پیروی محمد بازمی دارند، مانند آیات سوره های انعام و مطففین. تنها یک بار، قرآن به رد سخن آنان می پردازد، یعنی در آیه سوره فرقان. آن هم در مقام اثبات این مطلب است که اساطیر ساخته و پرداخته محمد نیست، بلکه از جانب خداست. (۱)

### ۵ \_ ۵ \_ ۳. بحثی در باب اسطوره در قرآن

۵ \_ ۵ \_ ۳. بحثی در باب اسطوره در قرآن

در پاسخ به این استدلال دکتر خلف الله، نخست باید گفت که اگر به راستی در قرآن اساطیر راه یافته باشد، این همه تأکید قرآن که باطل در آن راه نمی یابد و سراسر حق مطلق است، چه معنادارد؟ مگر اساطیر چیزی جز خرافه ها و بافته های وهم آلود بشری است؟ اگر وجود اساطیر در قرآن پذیرفته شود، هرگز نمی توان بر وحیانی بودن آن پای فشرد.

از این گذشته، بررسی آیات مذکور حقیقتی دیگر را نشان می دهد. اکنون بجاست که بر آن آیات مروری داشته باشیم:

در سوره انعام، آیه مورد استشهاد پیش و پس می دهد که باید همراه آن

---

۱- الفن القصصی فی القرآن الکریم، ص ۱۷۶ و ۱۷۷.



نگریسته شود:

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ . وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا آيِنَ شُرَكَائِكُمْ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ . ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فَتِنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ . أَنْظِرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ . وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمًا إِلَيْهِ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ . وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْهَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ. (۱)

چه کسی است ستمکارتر از آنکه به خدا دروغ می بندد یا آیات او را دروغ می انگارد؟ هر آینه ستمکاران رستگاری نیست . روزی همه را گرد آوریم، سپس به آنها که شرک آورده اند بگوئیم: آن کسان که می پنداشتید که شریکان خدایند اکنون کجایند؟ عذری که می آورند جز این نیست که می گویند: سوگند به خدا پروردگار ما که ما مشرک نبوده ایم. بنگر که چگونه بر خود دروغ بستند و آن دروغها که ساخته بودند ناچیز گردید . بعضی از آنها به سخن تو گوش می دهند ولی ما بر دلهایشان پرده ها افکنده ایم تا آن را در نیابند و گوشهایشان را سنگین کرده ایم. و هر معجزه ای را که بنگرند بدان ایمان نمی آورند. و چون نزد تو آیند، با تو به مجادله پردازند. کافران می گویند که اینها چیزی جز اساطیر پیشینیان نیست . اینان مردم را از پیامبر باز می دارند و خود از او کناره می جویند و حال آن که نمی دانند که تنها خویشان را به هلاکت می رسانند.

روشن است که در این آیات، سخن از کسانی است که مجموعه قرآن و نه تنها قصه هایش را اساطیر الاولین می دانند و از این رهگذر می خواهند در مقام عناد و جدال، کل قرآن را بدون پایه و بی اصل و اساس قلمداد کنند. پس

این تهمت برای تکذیب مجموعه دعوت پیامبر و غیر و حیانی شمردن آن است. در آیه سوره انفال، باید اندیشید چه آیاتی بر مشرکان تلاوت می شده که ایشان آن ها را اساطیر الاولین می پنداشته اند. آیا همان آیاتی نبوده اند که بیش از هر چیز بر توحید و دعوت توحیدی پای می فشرده اند؟ با چه دلیلی می توان گفت که این آیات منحصر به قصص و اخبار بوده اند؟ این تکذیب به همه دعوت پیامبر باز می گشته و در ردیف دیگر مکرها و توطئه های آنان برای مقابله با اسلام بوده است. آیه پیش از آن نیز بر این حقیقت گواهی می دهد:

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرٌ الْمَاكِرِينَ. (۱)

و آن هنگام را به یاد آور که کافران درباره تو مکاری کردند تا در بندت افکنند یا بکشند یا از شهر بیرون سازند. آنان مکر کردند و خدا نیز مکر کرد و خدا بهترین مکر کنندگان است.

حتی آیه بعد نیز نشان می دهد که آنان اصل دعوت پیامبر را دروغ می شمردند، تا جایی که خداوند را چنین خطاب می کرده اند:

وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. (۲)

و آن هنگام را که گفتند: بارخدا، اگر این که از جانب تو آمده حق است، بر ما از آسمان

۱- انفال / ۳۰.

۲- انفال / ۳۲.

بارانی از سنگ بیار یا عذاب درد آوری بر ما بفرست.

و این کاملاً هم‌نواست با آنچه قوم شعیب در مقام تکذیب پیامبر خود بر زبان راندند:

فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ. (۱)

اگر راست می گویی، پاره ای از آسمان را بر سر ما انداز.

اینک به آیه سوره نحل بنگریم. این آیه در پی آیاتی آمده که از قدرت و علم و حکمت و نعمت های خداوند سخن می گویند و سپس ناتوانی خدانماها را اعلان می کنند:

وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِنَا كُلُّوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسِيءُ تَخْرُجُوا مِنْهُ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ . وَالْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ . وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ . أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا- يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ . وَإِنْ تَعِدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا- تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ . وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ . وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ . أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ. (۲)

اوست که دریا را رام کرد تا از آن گوشت تازه بخورید و زیورهای بیرون آرید و خویشتن بدان بیارایید، و کشتیها را بینی که دریا را می شکافند و پیش می روند تا از فضل خدا روزی بطلبید، باشد که سپاس گوید . و بر زمین کوههای بزرگ افکند تا شما را نلرزاند. و رودها و راهها پدید آورد، شاید هدایت شوید . و نشانه ها نهاد، و به ستارگان راه می یابند . آیا آن که می آفریند همانند کسی است که نمی آفریند؟ چرا در نمی یابید؟ اگر بخواهید نعمتهای خدا را شمار کنید، شمار کردن نتوانید. خدا آمرزنده و مهربان است. آنچه را که پنهان می کنید

۱- شعرا / ۱۸۷.

۲- نحل / ۱۴ تا ۲۱.

یا آشکار می سازید خدا به آن آگاه است . آنهایی را که به جای الله به خدایی می خوانند، نمی توانند چیزی بیافرینند، و خود مخلوقند . مردگانند، نه زندگان، و ندانند که چه وقت آنها را دوباره زنده می کنند.

به راستی، از این مشرکان درباره چه آیاتی پرسش می شود که آن ها را اساطیر الاولین می پندارند؟ آیا جز همان آیات در باب قدرت و علم و حکمت خداوند، آیات دیگری در مجموعه این سوره یافت می شوند؟ پس در این جا نیز سخن از مجموعه قرآن و دعوت پیامبر است که مشرکان آن را اساطیر الاولین می پنداشتند.

در سوره مؤنون هم آیات پیش و پس، از شکوه و بزرگی و قدرت خدا سخن می گویند:

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ . وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ. (۱)

و اوست آن خدایی که برایتان گوش و چشم و دل بیافرید. چه اندک سپاس می گزارید. اوست آن خدایی که شما را در روی زمین پدید آورد و همه نزد او گردآورده می شوید.

می نگرید که در این آیات هیچ اشاره ای به قصه های قرآن نیست تا تهمت مشرکان را فقط ناظر به آن ها بدانیم؛ بلکه سخن از حشر و قیامت است که مورد انکار مشرکان قرار گرفته، پندار و خرافه تلقی می شد.

و اما در سوره فرقان نیز باید به مجموعه آیات مربوط نگریست:

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا . الَّذِي لَهُ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا . وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَوَةً وَلَا نُشُورًا . وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَّهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا . وَقَالُوا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا . قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا. (۱)

بزرگ است و بزرگوار آن کس که این فرقان را بر بنده خود نازل کرد، تا جهانیان را بیم دهنده ای باشد. آن کس که از آن اوست فرمانروایی آسمانها و زمین، و فرزندی نگرفته است، و او را شریکی در فرمانروایی نیست، و هر چیز را بیافریده است، و آن را به اندازه آفریده است. سوای او خدایانی دیگر گرفتند که هیچ چیز نمی آفرینند و خود مخلوقند. نه مالک زیان خود هستند و نه سود خود، و مالک مرگ و زندگی و رستاخیز نیستند. و کافران گفتند که این جز دروغی که خود بافته است و گروهی دیگر او را بر آن یاری داده اند، هیچ نیست. حقا آنچه می گویند ستم و باطل است. و گفتند: این اساطیر پیشینیان است که هر صبح و شام بر او املا می شود و او می نویسدش. بگو: این کتاب را کسی نازل کرده است که نهان آسمانها و زمین را می داند و آمرزنده و مهربان است.

پیدا است که در این مورد نیز تهمت وجود اساطیر الاولین در قرآن یا «إفك» بودن آن، به مجموعه کتاب خدا و نه فقط به قصه هایش نسبت داده می شود. دکتر خلف الله ادعا می کند که در این آیه، خداوند وجود اساطیر الاولین در قرآن را نفی نکرده است. اما به روشنی پیدا است که آیات مزبور دو ادعای کافران را بازمی تابانند و به صراحت، هر دو ادعا را پاسخ می دهند.

ادّعی یکم چنین است: «إِنَّ هَذَا إِلَّا-إِفْكٌ إِفْتَرَاهُ»؛ و پاسخ قاطعانه اش این است: «فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَ زُورًا». ادّعی دوم از این قرار است: «وَقَالُوا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اِكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمَلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا». این تهمت همانند تهمت پیشین به مجموعه قرآن باز می گردد و مثل همان، پاسخی قاطعانه می یابد: «قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ». آشکار است که در این سخن، قرآن کتاب مُنَزَّلِ الْإِلَهِی شمرده می شود؛ و این یعنی نفی ادّعا و تهمت مشرکان که قرآن را افسانه می پندارند. آن که به افسانه چنگ می آویزد، از آوردن حقیقت ناب ناتوان است؛ و قرآن، خود را وحی خداوندی می شمارد که سرّ آسمان ها و زمین را می داند.

در این جا تذکر نکته ای مفید است. دکتر خلف الله عمدا بر آیاتی پای فشرده که از اساطیر الاوّلین سخن می گویند. اما حق این است که مجموعه تهمت های مشرکان به قرآن و پیامبر بررسی گردد. فهرست عمده این تهمت ها چنین است:

— آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ.

— اِفْكٌ اِفْتَرِيَهُ وَاَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ(۱) = دروغی که خود بافته است و گروهی دیگر او را بر آن یاری داده اند.

— شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ(۲) = شاعری است و ما برای وی منتظر حوادث روزگاریم.

۱- فرقان / ۴.

۲- طور / ۳۰.

— إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ . إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ (۱) = این نیست جز جادویی که دیگرانش آموخته اند. این، جز سخن آدمی هیچ نیست.

— إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ (۲) = این قرآن را بشر به او می آموزد.

— أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ (۳) = خواب های پریشان است؛ بلکه دروغی است که می بندد؛ بلکه او شاعر است.

این تهمت ها، همه، در یک سیاق قرار دارند و هدف همه آن ها این است که قرآن را ساخته و پرداخته بشر بشمارند و نه وحی خداوند. پس اصولاً سخن از قصه های قرآن، به تنهایی، در میان نیست. اکنون باید از دکتر خلف الله پرسید: «به تعبیر شما، ثبات و استواری قریش در وارد کردن چنین تهمتی، دلیل آن است که در خود قرآن موجب و مؤیدی برای آن یافت می شده است؟ آیا درباره یکایک این تهمت های زشت مشرکان که همه در یک شمار جای دارند، نیز چنین می توان گفت؟ مگر مشرکان در این ادعاها و تهمت ها نیز پافشاری نمی کرده اند؟»

از این گذشته، اساساً مشرکان در وارد کردن چنین تهمتی قوی دل و ثابت قدم نبوده اند، بلکه خود می دانسته اند که سخنی گرافه و بیهوده بر زبان می رانند. هدف آنان، تنها تضعیف پیامبر و تشفی خاطر خود بود. ایشان بیش

۱- مدثر / ۲۴ و ۲۵.

۲- نحل / ۱۰۳.

۳- انبیا / ۵.

از دیگران می دانستند که کتابی در چنین پایه ای از فصاحت و بلاغت و شکوه هرگز از ساخته ها و پرداخته های یک یا چند انسان، و حتی جمیع بشر، نیست. قرآن، خود، به صراحت همین حقیقت را وانموده است:

وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ. (۱)

با آنکه در دل به آن یقین آورده بودند، ولی از روی ستم و برتری جویی انکارش کردند. پس بنگر که عاقبت تبهکاران چگونه بود.

قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُنَاكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يَكذِبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بآياتِ اللَّهِ يَجْهَدُونَ. (۲)

می دانیم که سخنان تو را اندوهگین می سازد، ولی اینان تنها تو را تکذیب نمی کنند؛ بلکه این ستمکاران سخن خدا را انکار می کنند.

### ۶\_۵\_۳. قصه نمادین (= رمزی)

۶\_۵\_۳. قصه نمادین (= رمزی)

این که قصه های قرآن نام یک قالب خاص ادبی و هنری را با خود دارند، سبب شده است که برخی بکوشند تا همه عناصر و ویژگی های قصه های رایج بشری و اسالیب فنی و هنری آن ها را در قصه های قرآن بجویند. «اسطوره» خواندن بعضی از قصه های قرآن، تلاشی در همین سمت و سوست. و بر همین سیاق است «نمادین» قلمداد کردن برخی از قصص قرآنی. این گروه برآنند تا با این نظیرجویی ها نشان دهند که قرآن کریم در مواجهه با مکاتب ادبی و هنری روزگار ما کاستی و نقصان ندارد. و البته این تحلیل مبتنی است

۱- نمل / ۱۴.

۲- انعام / ۳۳.



بر حُسن ظن نسبت به صاحبان این آرا. اکنون مجال گفتار به نماد و قصه های نمادین رسیده است.

نماد که از آن در عربی به «رمز» تعبیر می شود، یعنی ایما و اشاره برای فهماندنِ مطلبی بدون کلام. در قرآن، واژه رمز با همین معنا به کار رفته است:

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْرًا وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ. (۱)

گفت: ای پروردگار من، برای من نشانه ای پدیدار کن. گفت: نشان تو این است که سه روز با مردم سخن نگویی مگر به اشاره؛ و پروردگارت را فراوان یاد کن و در شبانگاه و بامداد او را بستی.

امّا این، تنها معنای رمز و نماد نیست. گاه نیز این واژه بدین معناست: ایما و اشاره همراه با کلام و لا به لای آن؛ یعنی سخن دارای مضامینی نهفته باشد که در ظاهر گفتار تنها اشاره ها و رموزی از آن ها حکایت می کنند و فقط صاحبان بصیرت از این رموز به آن معانی نهفته راه می یابند. و اتفاقاً این، خود، از ویژگی های یک کلامِ بلیغ است؛ که گفته اند: «رُبَّ إِشَارَةٍ أُبْلَغَ مِنْ عِبَارَةٍ». در اصطلاح ادبی، «کنایه» و «توریه» دو گونه نام آورِ رمز و نماد به همین معنایند.

### ۷\_۵\_۳. «بحران نماد» در هنر و ادب امروز

۷\_۵\_۳. «بحران نماد» در هنر و ادب امروز

باید پذیرفت که هر یک از هنرهای زیبا اندازه ای از رمز و اشاره را با خود

دارد. معمولاً هنر در پرده رموز، حقایق را بیان می‌کند تا بر تأثیر آن بیفزاید. به این ترتیب است که در هر روزگار، هر کس به قدر فهم و ذوق خویش، از این رموز برداشتی خاص می‌کند و رازِ ماندگاریِ هنر نیز در همین ویژگی نهفته است. اگر رمز و نماد به این معنا در نظر گرفته شود، البته قرآن کریم که گوهری هنری دارد، از آن بهره‌مند بلکه سرشار است. اصولاً قرآن که کلام جاودانه‌ی الهی است، با همین ویژگی جاودانگی یافته است. اما آنچه نوآندیشان معاصر با نام «رمز» و «نماد» از آن یاد می‌کنند، مقوله‌ی دیگر است. در تعریف آنان، نماد برخاسته از احساسات و وهمیات و رؤیاهایی است که در واقعیت ریشه ندارند. به همین دلیل است که نماد به این معنا همواره امری اختلافی و ذوقی است. یکی می‌گوید: «رنگ زرد سمبل نفرت است». دیگری می‌گوید: «زرد نماد مهرورزی است». دیگری آن را نشانه مرگ می‌داند؛ و آن یک، ایماژ خیانت؛ و یکی دیگر، سمبل زبونی و تسلیم. گاه به همین ترتیب، در میان اقوام و ملل گوناگون، ده‌ها تفسیر برای یک رنگ یا حیوان یا بُرج فلکی و یا گُل تجلی می‌کند. و این از آن روست که اصولاً این رمز آفرینی‌ها ساخته و پرداخته ذهن انسانند و به تناسب محیط‌ها و فرهنگ‌ها شکل می‌گیرند. و البته در حوزه هنر و ادبیات بشری، این هرگز نکوهیده و ناراست نیست، مگر آن که به افراط و کثرت بگراید. مثلاً در سبک «کویسم»، چند خط پراکنده بی‌نظم که تنها به بیهوده بازیِ کودکان شبیه است نمادِ مفاهیمی بس عالی محسوب می‌گردد و دفترها و کتاب‌ها درباره آن می‌نگارند! و همچنین است برخی از اشعار مبهم و گنگ و عثی که با نام‌هایی چون «شعر آزاد» و «شعر حجم» و «شعر طرح» رخ می‌نمایند. ناگفته

پیداست که آزادسرایي و نوگویی و تازه پردازی نه تنها عیب نیست؛ که هنری بزرگ است، اگر با جمال هنری و رسایی و گویایی همراه گردد و به ورطه افراط و هذیان گرایی نیفتد.

پس مفهومی که در وِرایِ یک نماد و رمز خفته است، هرگز برای همه افراد یکسان جلوه نمی کند. هرکس به تناسب میل و ذوق و نیاز و درک خویش، امری خاص را از یک نماد انتزاع می کند. یک کوزه سفالی کهن برای انسان تشنه کام عطش زده مانده در کویر چه چیز را می نمایاند؛ و برای یک هنرمند باستان شناس؛ و برای یک عتیقه فروش؛ و برای ...؟

اصولاً ریشه ادبیات و هنر سرگردان امروز را نیز باید در همین نمادجویی های فردی جست. در روزگار ما هنر سرگردان و هنرمند متحیر نمودی ویژه پیدا کرده است. جلوه های سرگردانی و سردرگمی و از خود بیخودی در ادبیات و شعر و نقاشی و خلاصه هنر معاصر، از همین جا نشأت می گیرند. آدم های گرفتار و درگیر مشکل های عجیب و غریب، یکایک به دنبال راه نجات می روند و در این جست و جوی پُرتب و تاب، خود را از هر شاخساری می آویزند. چنین است که علایق و سلیق گونه گون می شوند و هر کس چیزی را برای مقصودی نماد و سمبل می سازد. دکتر مندور در شرح این خاستگاه \_ آن جا که از تئاتر امروز سخن می گوید \_ چنین می نویسد:

آیا زبان هنوز وسیله تفاهم میان بشر است یا دیگر از عهده این وظیفه بر نمی آید؟ اکنون در ظاهر زبان واسطه گپ و گفت انسان هاست، در حالی که هر کس به مسائل خاص خویش مشغول است و در وادی ای جز وادی

همصحبش سیرمی کند... این از آن روست که پیچیدگی های حیات امروز و مشکلات و مسائل فراوان آن سبب گشته است تا هرکس در خود فرو رود و در مسائل خاصّ خویش غرق شود، به گونه ای که هرگز نتواند به کلام دیگری گوش بسپارد و در این گپ و گفت با او مشارکت ورزد، هرچند وی در کنارش و چهره به چهره اش نشسته باشد. (۱)

به همین دلیل است که شعر و قصّه و تئاتر و نقاشی و مجسمه امروز بسی دیر و مبهم با مخاطب خویش همسخنی می ورزند. ریاضت های سخت ذهنی، مشکل های عجیب روحی، درگیری های سخت فردی و خانوادگی و محیطی، این همه، هنرمند امروز را به انفعالی چنین نامبارک کشانده اند، به گونه ای که اثر هنری امروز بیش تر رفع نیاز از نفس هنرمند است تا گره گشایی و پیام آوری و همزبانی برای مخاطب و با او.

پس نمادگرایی، به خودی خود، هنرآفرین نیست. هر چیز نمادین، خود به خود، بدیع و هنرمندانه و خواستنی نیست. اگر نمادگرایی افراطی بر هنر چیره گردد، اثر هنری مجموعه ای می شود از طلسم و معما که باید به کمک شرح و تفسیر و تأویل راهی به سوی آن یافت. و به این سان، بیگانگی انسان و هنر روزاروز بیش تر می شود.

امّا این، بزرگ ترین خطر نیست. خطر عمده در این جا نهفته است که گروهی می کوشند تا کلام خداوند، کتاب جاودان الهی، را نیز با این نمادگرایی افراطی درآمیزند و قصّه های قرآن را مظهر نماد و رمز جلوه دهند.

---

۱- مجله المسرح، قاهره، سپتامبر ۱۹۶۴، مقاله «الاصول الدرامیه و تطورها».

و این از آن جهت است که گوهر هنری قصه های قرآن برای برخی گوهری بشری تلقی می شود. و اینان که هنر بشری پیشرفته را مجموعه ای از نمادها و رمزهای انبوه می پسندند، می خواهند همان معامله را با قصه های قرآن داشته باشند. و عجا که برخی معتقدند اگر این نمادگرایی در قصه های قرآن کشف نشود، جفایی عظیم بر آن ها می رود و از قدرت و شکوه هنری شان کاسته می شود. گرچه اصل این تأسف بیجاست و هرگز نمی توان بر این شعبده بازی ها در هنر و ادب نو نام هنر نهاد، باید گفت به فرض که هنر در رهن نماد باشد، هرگز نباید قرآن و قصه هایش را دستمایه چنین آموزه هایی کرد.

### ۸ \_ ۵ \_ ۳. ریشه های نمادگرایی در کتب تفسیر

#### ۸ \_ ۵ \_ ۳. ریشه های نمادگرایی در کتب تفسیر

برای آن که زیان چنین برداشتی فاش گردد، کافی است نگاهی داشته باشیم به نمونه ای از تفسیری مبتنی بر نگاه نمادین به قرآن. در این تفسیر، «یأجوج» و «مأجوج» که در قصه «ذوالقرنین» آمده اند، بی هیچ شاهد و دلیلی چنین معنای شوند:

یأجوج و مأجوج دو امت هستند که هر یک، خود، چهار هزار امت است. و از هر امت مردی نمی میرد مگر این که بیند هزار مرد از نسلش شمشیر برگرفته است. و آن مردان، خود، سه گونه اند: گونه ای با قدی صدویست ذراعی، گونه ای با طول و عرض صدویست ذراعی ... و گونه ای ... خورنده

فیل و حیوانات وحشی و خوک. (۱)

همین مفسر درباره «حمل کنندگان عرش» می نویسد:

برخی از حمل کنندگان عرش به چهره انسانند و برخی به چهره عقاب و برخی گاو و برخی شیر. (۲)

این نگرش، محدود به مفسرانی از این قبیل نیست. تفسیر گری همانند «زمخشری» نیز با آن که حس بلاغی سلیمی دارد، گاه به همین تأویل های نمادین دست آویخته است. در قرآن آیه ای است که از پیامبر و مؤمنان چنین سخن می گوید:

وَمَثَلُهُمْ فِي الْآنجِلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ. (۳)

این است وصفشان در تورات و انجیل، که چون کشته ای هستند که جوانه بزند و آن جوانه محکم شود و بر پاهای خود بایستد.

زمخشری در تفسیر این آیه می نویسد:

این تمثیلی است که خداوند در مورد پیدایش و رشد اسلام آورده است: جوانه اش را با ابوبکر برنهاد؛ آن جوانه را با عمر مایه بخشید؛ با عثمان آن را

۱- منقول از: القصص القرآنی فی منطوقه و مفهومه، ص ۳۴۱ و ۳۴۲. [تفسیر خازن]

۲- منقول از: القصص القرآنی فی منطوقه و مفهومه، ص ۳۴۱ و ۳۴۲.

۳- فتح / ۲۹.

نیرو داد؛ و با علی بر ساقه خود استوار ساخت. (۱)

حاصل سخن این که نمادگرایی، به این معنا، اگر به قصه های قرآن تحمیل گردد، بنیان آن را ویران می کند؛ زیرا در این صورت هر کس بنا به میل و ذوق خویش تأویلی، و بلکه تفسیری، از مفاهیم قرآنی ارائه می دهد. از این گذشته، حقایق و واقعیت های مذکور در قصه ها قلب می شوند و چنان جلوه داده می شوند که گویی هرگز رخ نداده اند. آدم و حوا نماد نیروهایی خاص قلمداد می شوند، بهشتی که آدم از آن رانده شد نماد تمنیات نفسانی شمرده می شود، و ... بدون آن که به واقعی بودن آدم ها و مکان ها نظر شود. در این صورت، نگاه صوفیانه و شطح پرور به قصه ها و مفاهیم قرآنی، همه جا رشد می یابد و تأویل های بی پایه، بنیان دینداری را تباہ می کنند.

همین جا باید تذکر داد که مراد از نمادگرایی مذموم، همین تأویل های بی بنیاد است. اگر دلیلی استوار و روشن، و نه خبری مبهم و چند پهلو یا ضعیف و مجعول و اسرائیلی، در تأویل آیه ای برسد، باید به آن ملتزم شد. ما به نص قرآن کریم، یقین داریم که پیامبر و امامان معصوم از تأویل قرآن و رازهای آن آگاهند و از این رو، هر جا از آن بزرگواران خبری معتبر به دست آوریم، هر چه باشد، به آن گردن می نهیم. لیکن این عقیده هرگز چنین نتیجه نمی دهد که اخبار ضعیف و مجهول الزامی و اقوال شطح سازان و استنادات معما گونه صوفیان و صوفی مشربان را پایه و مایه تفسیر قرآن و فهم قصه های آن سازیم.

---

۱- منقول از: القصص القرآنی فی منظوقه منهومه، ص ۳۴۱ و ۳۴۲. [الکشاف]

**۶\_۳. تفکیک قصه واقعی و تاریخی****۶\_۳. تفکیک قصه واقعی و تاریخی**

باید دقت داشت که نتیجه طبیعیِ راست پنداشتنِ قصه های قرآن، این نیست که بگوییم قرآن در صدد نقل تاریخ بوده و به عبارتی یک کتاب تاریخ است. به نظر می رسد کسانی همچون دکتر خلف الله این تفکیک ظریف را مورد عنایت قرار نداده اند. به همین جهت است که به مفسرانی چون فخر رازی و نیشابوری چنین نسبت داده شده که معتقدند قصه های قرآن با واقعیات تاریخی سازگاری ندارند. (۱) تأمل در عبارات شماری از این مفسران نشان می دهد که میان صادق پنداشتن قصه های قرآن با نگرش تاریخی به آن ها ملازمه برقرار نیست. مثلاً عبارت های تفسیر المنار در این باب چنین است:

— تاریخ، به خودی خود، در این جا مقصود نیست، زیرا مطالب قصه های قرآن از آن جهت که تاریخی اند از امور مهم دین به شمار نمی روند؛ بلکه دین به تاریخ از سر عبرت آموزی می نگرد. (۲)

— اخبار تاریخی، دین خدا نیستند که قابل پیروی باشند. (۳)

— تبیین رویدادهای تاریخی و زمان و مکان آن ها از مقاصد قرآن نیست.

۱- الفن القصصی فی القرآن الکریم، ص ۴۲.

۲- المنار، ج ۱، ص ۲۷۹.

۳- المنار، ج ۴، ص ۷.



قصه های پیامبران و اقوامشان که در قرآن آمده، فقط برای بیان سنت جاری خداوند در میان مردم و از جمله اصول دین و اصلاح امت است. (۱)

— ممکن است گفته شود: «تاریخ از دانش هایی است که تدوین آن برای بشر آسان است و مردم برای فراگیری اش از وحی بی نیازند. پس چرا در قرآن، و بیش از آن در تورات، این همه اخبار تاریخی آمده اند؟»

پاسخ این است که در قرآن، قصه ها و اخبار امت ها و سرزمین ها نه از باب آشنایی با احوال آن ها، بلکه از جهت آموختن نشانه ها و عبرت هایی آمده اند که از رهگذر بیان سنت های خداوند تبیین می شوند تا کافران انذار یابند و پیامبر و مؤمنان آسوده خاطر شوند. (۲)

تأمل در این عبارت ها فاش می کند که آنچه مورد نفی است، «رسالت قرآن در بیان تاریخ» است. ما نیز مصرانه بر این باوریم که قرآن کتاب تاریخ نیست، همان گونه که کتاب علم یا هنر یا ادب یا اقتصاد و یا سیاست نیز نیست. قرآن هرگز قصد ندارد در مقام تاریخ نگاری برآمده، شرح حال مردم روزگاران پیش را بازگوید. اگر چنین بود، بی شک اسلوبی دیگر پیش می گرفت. مثلاً کتاب تاریخ باید دقیق و در مقام حکایت باشد، در حالی که قرآن در نقل احوال اقوام پیشین معمولاً به بسیاری از عناصر و اجزای تاریخی، همچون زمان و مکان و نام اشخاص، نمی پردازد. در عین حال، قرآن، خود، پیام قصه های خویش را عبرت و انتباه و بیدار باش دانسته است.

۱- المنار، ج ۱۲، ص ۱۰۱.

۲- المنار، ج ۲، ص ۲۰۵.

به این ترتیب، نباید پنداشت هر کس قصه های قرآن را صادق می شمارد، قرآن را کتاب تاریخ می داند. قرآن هم در نقل رویدادهای تاریخی صادق و امین و گزارشگری راستین است و هم تاریخنگارانه به آن ها نمی پردازد. به نظر می رسد با چنین نگرشی، بسیاری از ایرادهای صاحبان مکتب «امین خولی» در مصر و جهان عرب، مرتفع گردد؛ همانان که می پندارند چون نگرش تاریخی بر قرآن حاکم نیست باید قصه هایش را نمادین و اسطوره ای و تمثیلی و گاه نیز واقعی به شمار آورد.

## ۷\_۳. مرز قصه های بشری و قصه های قرآن

### ۷\_۳. مرز قصه های بشری و قصه های قرآن

هنگامی که می گوئیم قصه های قرآن از معیارهای ادبی بشری پیروی نمی کنند، باید تبیین کنیم که آن معیارها کدام هایند. آن گاه که هنرمندی می خواهد رویدادی تاریخی را در اثری ادبی روایت کند، بی شک گونه ای آزادی را می طلبد. این آزادی گرچه بی حد و حصر نیست، به هر حال هنرمند را در خلق تصاویر مجال می بخشد و او را از تاریخ نگار ممتاز می کند. بعضی از جلوه های این آزادی چنین هستند:

۱. انتخاب بخشی از رویدادها و کنار نهادن بخشی دیگر.

۲. نادیده گرفتن برخی از مختصات تاریخی مانند زمان و مکان حوادث.

۳. روی برگرداندن از ترتیب و تقدّم و تأخر تاریخی رویدادها.

۴. تصرف در روایت های تاریخی و افزودن و کاستن بعضی صحنه ها و

## شخصیت‌ها. (۱)

این اختیار از آن روست که ادبیات، به ویژه ادبیات داستانی، معمولاً با صورت‌های ذهنی مخاطبان خود سروکار دارد؛ صورت‌هایی که گاه دقیقاً با حقایق تاریخی سازگاری ندارند. این سخن مشهور است که «ادبیات با اشیا نه همان گونه که هستند، بل آن گونه که به نظر می‌رسند، سروکار دارد». مدار هنر، عاطفه و احساس مخاطب است نه عقل و لزوم منطقی. در شگردهای بیانی همچون تشبیه و استعاره و کنایه و تمثیل، اساساً لزوم عرفی در نظر است و نه منطقی. (۲)

البته دامنه این اختیار و آزادی چنان نیست که اصل تاریخ فداشود و یک رویداد چنان به تصویر کشیده شود که هرگز از اصل خود باز شناخته نشود. هر اثر هنری، بسته به هدف و پیام و مخاطب خویش، تا اندازه‌ای در تاریخ تصرف می‌کند که اصل آن محفوظ ماند. هرچه عنصر عاطفه در اثر نیرومندتر باشد، این اختیار و آزادی بیش‌تر جلوه می‌کند. بسیاری از رویدادهایی که قصه‌سازان گونه‌گون تصویرها و روایت‌های متفاوتی از آن‌ها ارائه داده‌اند، گرچه ارکان وقایع را حفظ کرده‌اند.

۱- مقایسه شود با زنجیره تلویزیونی «سربداران» که سازندگان از آغاز، خلق یک اثر هنری را با دستمایه قیام سربداران دنبال می‌کردند و از این رو اشخاصی را جان بخشیدند و بال و پر دادند که اصل وجود تاریخی آن‌ها محرز نبود یا، همچون فاطمه، فقط یک نام از آنان در دست بود. و این، البته، به جای خود، محل تأمل است.

۲- بنگرید به: شروح التلخیص، ج ۳، ص ۳۷۳.

در ادبیات بومی ما، برترین مثال‌ها در این باب، نمایشنامه‌ها و تعزیه‌نامه‌های سنتی‌اند. «دو طفل مسلم بن عقیل، ابراهیم و محمد، کودکانی نابالغ بودند که در کربلا اسیر گشتند و یک سال در زندان ابن زیاد محبوس شدند. آن‌گاه با کمک پیرمرد زندانبان خود، مشکور، از زندان گریختند و شبانه به خانه پیر زنی پناه بردند که شوهرش در سپاه ابن زیاد بود. شوهر ماجرا را فهمید و سر آن دو را جدا کرد و پیکرهاشان را در فرات افکند. سپس سرها را نزد ابن زیاد بُرد تا جایزه بگیرد.»<sup>(۱)</sup> این، پیکره اصلی قصه طفلان مسلم است، اما روایت‌های این ماجرا که در نمایش‌نامه‌ها و تعزیه‌نامه‌های سنتی و قصه‌های نو جلوه‌گر شده‌اند، از حیث میزان تصرّف و افزایش و صحنه‌آفرینی بسیار متفاوتند.

همین حال را در قصه‌های داستان نویسنده نام آور، والتر اسکات، می‌توان دید. او کوشید تا شخصیت‌های تاریخی را احیا کند، اما نام و ویژگی‌های اصلی آن‌ها تنها زمینه و بستری برای خلق آثار او بود. وی بسیاری از صحنه‌ها و اشخاص را که هرگز وجود تاریخی نداشتند، به قصه‌هایش افزود تا بر جاذبه آن‌ها بیفزاید.

---

۱- تلخیص از: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۰۰ به بعد.

## فصل ۴: عناصر قصه قرآنی

### اشاره

فصل ۴: عناصر قصه قرآنی

زیر فصل ها

۱\_ ۴. مآخذِ عناصرِ قصه های قرآن

۲\_ ۴. توزیع عناصر

۳\_ ۴. شخصیت

۴\_ ۴. حادثه

۵\_ ۴. حرکت

۶\_ ۴. زمان

۷\_ ۴. مکان

۸\_ ۴. گفت و گو

۱\_ ۴. مآخذِ عناصرِ قصه های قرآن

### اشاره

۱\_ ۴. مآخذِ عناصرِ قصه های قرآن

زیر فصل ها

۱\_ ۱\_ ۴. طرح مسأله

۲\_ ۱\_ ۴. موانع طرح مسأله

۳\_ ۱\_ ۴. نادرستی ادعای خاور پژوهان

۴-۱-۴. دفاع عقلانی از دین یا افتادن در چاهی ژرف؟

۴-۱-۵. عناصر: در خدمت ارتباط و هدایت

۴-۱-۶. اخذ عناصر از ذهن و زبان مردم، با پالایش

۴-۱-۷. نقش دانشوران یهودی و مسیحی و صاحبان کتب اخبار

### ۱-۱-۴. طرح مسأله

۴-۱-۱. طرح مسأله

یکی از مباحث دغدغه برانگیز که ذهن بسیاری از پژوهشگران معاصر را به خود مشغول داشته، بحث از مآخذ قصه های قرآنی است. پرسش اصلی در این مبحث چنین است: «آیا قرآن تمام یا بخشی از عناصر قصه های خود را از منابع دیگر همچون تورات اخذ کرده است؟» طبیعت این بحث چنان است که از آغاز، بسیاری را برمی آشوباند و به غوغا وامی دارد. گروهی که می پندارند متولّی اصلی دین و مفاهیم دینی اند، معمولاً از سر صدق و صفا، راه را بر هرگونه بحث غوغاخیز می بندند؛ غافل از این که اگر چنین مباحثی، البته به جای خود و با مخاطب صالح، مجال طرح نیابند و همواره آن سوی خطّ قرمز قرار گیرند، فقط شبهه افکنان شوم اندیش سود می برند. دوستاران حقیقت نباید از طرح چنین مباحثی، هر چند غوغاخیز، بهراسند. اگر پرسش و پاسخ، هر دو، در قلمرو پژوهش سلیم مطرح گردند، بسیاری از شبهه های کوچک در گام نخست پاسخ می یابند و به عقده های ناگشودنی و تلخ تبدیل نمی شوند.

**۲- ۱- ۴. موانع طرح مسأله****اشاره****۲- ۱- ۴. موانع طرح مسأله**

آنچه طرح این بحث را با دشواری روبه رو کرده است، معمولاً در این دو نکته ریشه دارد:

**۱. تلقی نادرست از صورت مسأله****۱. تلقی نادرست از صورت مسأله**

بسیاری می‌پندارند که هر کس از مآخذ قصه‌های قرآن سخن می‌گوید، لاجرم می‌خواهد وحیانی بودن بخشی از قرآن را زیر سؤال ببرد. امّا هرگز چنین نیست. کسی که با قصه و مفاهیم آن آشناست، می‌داند که سؤال از مآخذ قصه معمولاً به پرسش از عناصر و مواد آن باز می‌گردد. تفاوت است میان «سرقه ادبی» یا «نقل به لفظ» با «اشتراک در عناصر و مواد». مسلماً مقداری از عناصر و مواد قصه‌های قرآن برای مردم روزگار پیامبر آشنا بوده‌اند، خواه در قلمرو حوادث و خواه شخصیت‌ها. مسأله مورد بحث، همین اشتراک و بررسی ریشه آن است. هرگز ادعای یک پژوهشگر دیندار منصف این نیست که قصه قرآنی کلام خداوند نیست و محمد آن را از تورات و ... برگرفته و به نام وحی القا کرده است.

**۲. فتنه انگیزی خاور پژوهان و محافل تبشیری****۲. فتنه انگیزی خاور پژوهان و محافل تبشیری**

در این مسأله، همانند بسیاری از مسائل مهم معرفتی و علمی در قلمرو قرآن و دین، حضور نافرخته مبشران مسیحی و خاور پژوهان (=مستشرقان) سبب گشته است که جامعه دینی از طرح سالم مباحث بی بهره بماند. این گروه از دانشوران غربی، گاه با نیت پلید و گاه از سر جهل بسیط، در باب قصه‌های قرآن و اصل وحی سخنی دارند که اهل دین را بر آشوبانده و غیرت

دینی شان را به جوشش واداشته است. و همین سبب شده که به هنگام طرح این مباحث، ابری تاریک آسمان خاطر دینداران را بپوشاند.

این دانشوران، که معمولاً اصحاب دائرہ المعارف های اروپایی از همانانند، مدعی هستند که در قرآن تناقض های تاریخی به چشم می خورد. آن گاه نتیجه می گیرند که قرآن ساخته و پرداخته خود محمد است. چکیده سخن آنان چنین است:

محمد خبرهای قرآن را از بردگانی می گرفت که در اصل عرب نبودند و در آن هنگام به خدمت قریش در آمده بودند. اینان، خود، از تاریخ دینی رسولان و پیامبران، جز مثنی شایعات، چیزی نمی دانستند؛ زیرا به جهت بردگی و فقرشان نمی توانستند به نسخه های انجیل و تورات و کتب اخبار دست یابند، چرا که چنین نسخه هایی مخصوص ثروتمندان بود. از آن سو، دانش شفاهی آنان نیز دستخوش تحریف و تبدیل می شد. این دو عامل، یعنی شفاهی بودن و ابتنا بر شایعات، سبب شدند که آموخته های محمد از ایشان متناقض و اشتباه شود و به همین نحو در قرآن ظهور کند. (۱)

آری، سخن گفتن از مآخذ قصه های قرآن، به خودی خود، کاری خطا نیست؛ زیرا سخن بر سر مآخذ عناصر این قصه هاست. قرآن، خود، گاه به همین مآخذ اشاره کرده است:

---

۱- هنری اسمیت: الکتاب المقدس والاسلام، ص ۵۰ \_ ۹۷. نیز رک ریچارد بل: مصادر الاسلام، ص ۱۰۴ و ۱۰۵.



مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَّمَاهُمْ فِي  
 وَجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ  
 الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا. (۱)

محمد پیامبر خدا، و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیرند و با یکدیگر مهربان. آنان را بینی که رکوع می کنند، به سجده می آیند، و جویای فضل و خشنودی خدا هستند. نشانشان اثر سجده است که بر چهره آنهاست. این است و صفشان در تورات و در انجیل، که چون کشته ای هستند که جوانه بزند و آن جوانه محکم شود و بر پاهای خود بایستد و کشاورزان را به شگفتی وادارد، تا آنجا که کافران را به خشم آورد. خدا از میان آنها کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند به آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است.

### ۳- ۱- ۴. نادرستی ادعای خاور پژوهان

#### ۳- ۱- ۴. نادرستی ادعای خاور پژوهان

در همین جا باید اشاره کرد که سخن خاور پژوهان و دانشوران غربی بر پایه ای لرزان استوار شده است. هرگز در قرآن اختلاف و تناقض با واقعیت های تاریخی یافت نمی شود؛ بدان شرط که آنچه از ظهور آیات قرآنی برمی آید ملاک قرار گیرد، نه تأویل ها و بافته های برخی مفسران.

هنگامی که قرآن به صراحت از یاری رساندن فرشتگان به مسلمانان در دو غزوه بدر و اُحُد سخن می گوید، چرا ابتدا آن را تأویل کنیم و شاخ و برگ به آن بیفزاییم و سپس آن را مخالف با حقایق تاریخی جلوه دهیم؟ مگر ممکن نیست فرشتگان خدا از جنبه های گوناگون به تقویت رزمندگان بشتابند؟ وقتی از یهود حکایت می کند که «ما مسیح، عیسی بن مریم، رسول خدا را

کشتیم.» مگر حتما باید این حکایت از قول یهود با تاریخ سازگار باشد؟ قرآن در این جا از رویدادی خبر نمی دهد، بلکه تنها قول یهود را حکایت می کند. وقتی قرآن خبر می دهد که وُد و سواع و یغوث و یعوق و نسر در عصر نوح بت های مردم بودند، چه تناقضی در میان می آید؟ درست است که همین بت ها در زمان پیامبر اسلام نیز پرستیده می شده اند؛ ولی نباید شتابزده گفت: «پس از طوفان نوح که همه عالم خراب شد، چگونه این بت ها باقی ماندند؟» مگر قرآن در جایی گفته است که هیکل این بت ها همان هیکل پیشین بوده است؟ مگر امکان ندارد افسانه پرستان بت تراش نام بتی را حفظ کنند و همان را سمبل پرستش قرار دهند و پس از تخریب نیز هیکلی همسان با آن بتراشند؟ مگر از روز نخست نیز خود آن را نتراشیده بودند؟

این ها و همانند این ها موارد اختلاف و تناقضی هستند که در قرآن یافت می شوند! و این نیز، خود، از شواهد اعجاز قرآن است که مخالفانش پس از تلاش های بسیار، در سده بیستم میلادی و در عصر انفجار اطلاعات، حرف هایی تا این حد علمی می زنند! حال آیا شایسته است در موضع انفعال نسبت به چنین ادعاهایی، ما چنان عقب نشینیم که صورت مسأله را حذف کنیم؟ این، گرچه به ظاهر دفاع از قرآن است، بدترین نوع عقب نشینی است که اصل گفت و گو از مآخذ قصه های قرآن را مهمل و باطل و خلاف شرع بدانیم تا مبادا به چنان تهمت هایی گرفتار آییم!

#### ۴ \_ ۱ \_ ۴. دفاع عقلانی از دین یا افتادن در چاهی ژرف؟

#### ۴ \_ ۱ \_ ۴. دفاع عقلانی از دین یا افتادن در چاهی ژرف؟

و از این بدتر، شیوه ای است که دانشوران جدید مسلمان، در پرتو افکار

محمد عبده و همانندانش، در پیش گرفته اند. امین خولی و شاگردانش، به ویژه دکتر خلف الله که داعیه داران دفاع عقلانی و روزآمد از قصه های قرآن هستند، حقیقتاً از چاله درآمده و در چاهی ژرف افتاده اند. این چه دفاعی است که از اصل حقایق قرآن دست شوییم تا اتهام های خاور پژوهان را پاسخ گوئیم (۴):

ادّعی خاور پژوهان و عالمان تبشیری در باب تناقضات تاریخی قصه های قرآن و مأخوذ بودنشان از تورات و انجیل و کتب اخبار آن گاه صحیح است که بپذیریم قرآن در عرضه این رویدادها معانی تاریخی شان را مدّ نظر داشته است و شخصیت ها، ماجراها، و گفت و گوها را بر این اساس که حق هستند و با منطق تاریخی سازگارند، سامان بخشیده است. اما ادّعی آن ها هیچ ارزشی ندارد آن گاه که مبنای ما پذیرفته شود: قصد قرآن از قصه گوئی اش بیان تاریخ نیست. (۱)

#### ۵\_۱\_۴. عناصر: در خدمت ارتباط و هدایت

۵\_۱\_۴. عناصر: در خدمت ارتباط و هدایت

با عنایت به نکات زیربنایی مذکور، اکنون می توان درباره مآخذ عناصر قصه های قرآن سخن گفت. قرآن کریم، همان گونه که بارها خود تصریح کرده است، فرود آمده تا کتاب هدایت باشد؛ و یکی از اصول هدایت، همزبانی با مخاطب است. برای این همزبانی، قرآن کامل ترین زبان را

برگزیده که به تعبیر خودش زبان روشنگر (=مبین) است. قطعاً این زبان فقط برای مردم عرب روشنگر نیست، زیرا اگر چنین بود دیگر قرآن کتاب هدایت مردم (=هدی للناس) نبود. پس آنچه در این زبان نهفته و آن را برای زبان قرآن بودن سزاوار ساخته، چیزی جز عربیت محض آن است. آن عنصر، همانا قدرت برقراری رابطه با مخاطبان در هر زمان و مکان است. و معنای «زبان روشنگر» جز این نمی تواند باشد.

از این رو، همه عناصر زبانی به کار رفته در قرآن باید در خدمت ارتباط هدایتی با مخاطب باشند. در قصه قرآنی، که هدف عامش همان هدایت است، نیز باید از چنین عناصری نشان جست؛ عناصری که برای مخاطب آشنا باشند و یا زمینه آشنایی و ایجاد ارتباط با آن ها میسر گردد. پیش تر گفتیم که طبیعت قصه، انگیزش عواطف و انقلاب روحی است. چگونه این انگیزش فراهم می گردد، اگر مخاطب هرگز نتواند با فضا و شخصیت ها و رویدادهای قصه ارتباط برقرار کند؟

به این ترتیب، شرط بلاغت قرآنی است که عناصر قصه هایش را عمدتاً از مواد آشنای ذهن مخاطبان آن روز جزیره العرب اخذ کند، لیکن به گونه ای که همه مردم جهان، در آن روزگار و همه روزگاران، بتوانند با آن ها ارتباط روحی برقرار نمایند. این هنر بزرگ و اعجازین آن گاه تحقق می یابد که مخاطبان از شنیدن قصه های قرآن دچار حیرت و تعجب نشوند و نپرسند: این نوح کیست که ما هیچ سخنی درباره او نشنیده ایم؟ اصحاب کهف موجوداتی فرازمینی اند یا از آن همین خاک بوده اند؟ موسی و فرعون کیستند و سرزمینشان کجا بوده است؟

## ۶\_۱\_۴. اخذ عناصر از ذهن و زبان مردم، با پالایش

۶\_۱\_۴. اخذ عناصر از ذهن و زبان مردم، با پالایش

آری، قرآن که اوج هنر خویش را در قصه هایش وانموده است، عناصر اصلی قصه های خود را از ذهن و زبان همین مردم اخذ کرده است. و اگر چنین نمی کرد، هرگز کتاب مردم نبود. اما اخذ این عناصر، هرگز به این معنا نیست که همان پندارها و بافته ها و تخیلات را نیز دستمایه قصه هایش سازد. قرآن دو پالایش اساسی در این مواد انجام داده است:

۱. گزینش بخشی از قصه ها که با دعوت قرآنی و کارکردهای مورد نظر آن تناسب داشته اند:

وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ. (۱)

و پیامبرانی که پیش از این داستانشان را برای تو گفته ایم و آنان که داستانشان را برایت نگفته ایم.

۲. زدودن غبار خرافات و پندارهای باطل در پیرامون رویدادها و شخصیت های این قصه ها که معمولاً از یاوه بافی های دانشمندان یهود و تورات سازان آن قرون برخاسته بود. مثلاً در قصه اصحاب کهف، قرآن اصرار دارد که تعداد آن جوانمردان هیچ مهم نیست و خود، اختلاف نظرهای معمول در آن روزگار را نقل می کند و بدان وقعی نمی نهد.

## ۷\_۱\_۴. نقش دانشوران یهودی و مسیحی و صاحبان کتب اخبار

۷\_۱\_۴. نقش دانشوران یهودی و مسیحی و صاحبان کتب اخبار

روشن است که سرمایه دانشی مردم جزیره العرب فراهم آمده از اقوال و تعالیم دانشوران یهودی و مسیحی و صاحبان کتب اخبار پیشین بوده است. آنان نیز، خود، نسخه‌هایی از تورات و انجیل و خبرنامه‌های روزگاران پیش را در اختیار داشتند و بر پایه آن‌ها سخن می‌گفتند. در این میان، آزمندی و دنیاخواهی و استکبار سبب می‌شد که آن عالمان هم همه حقایق موجود در آن کتب را برای مردم بازنگویند، هم مطالب باز گفته را به سود اغراض خویش تحریف کنند، و هم اصولاً در طول زمان اصل آن کتاب‌ها را دچار دگرگونی و تبدیل و حذف و اضافه سازند. با این سه روش، دیگر امیدی نبود که آنچه این عالمان می‌گویند حقیقت محض باشد. شواهد تاریخی نشان می‌دهند که تنها گروهی اندک از این دانشوران جرأت یافتند حق را برای مردم بازگویند. مثلاً- تنها چند راهب حق‌پژوه بودند که ظهور محمّد را بشارت و خبر دادند، در حالی که به تصریح قرآن، این رویداد عظیم در همه کتب پیشین پیش بینی شده بود.

از این گذشته، وجود اختلاف‌های بسیار در نقل وقایع تاریخی نشان می‌دهد که این دانشوران برپایه آرا و اغراض خود و نیز زیر نفوذ احزاب و نحله‌های آن عصر، بخشی از مطالب را به لوث تحریف می‌آلودند. و گرنه، چگونه ممکن است از متونی واحد چنان اقوال گونه‌گونی برخیزد؟

به این ترتیب، باید پذیرفت که عناصر اصلی قصّه‌های قرآن در همان مجموعه‌هایی ریشه داشت که پایه دانش مردم آن روز بود، همچون تورات و انجیل و خبرنامه‌های پیشین. اما قرآن نه تنها موادّ آن‌ها را دستمایه قرار نداد، بلکه بارها تصریح کرد که تنها حقّ ناب را در قصّه‌های خویش راه می‌دهد و

ساخته ها و پرداخته های احبار و عالمان یهود و ... را واقعی نمی نهد:

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ. (۱)

همانا این داستانی است راست و درست.

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْتَلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ. (۲)

این است آیات خدا که به راستی بر تو می خوانیم و تو از پیامبران هستی.

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. (۳)

در داستانهایشان خردمندان را عبرتی است. این داستانی برساخته نیست، بلکه تصدیق سخن پیشینیان و تفصیل هر چیزی است و برای آنها که ایمان آورده اند هدایت است و رحمت.

قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ. (۴)

بگو: این کتاب را کسی نازل کرده است که نهان آسمان ها و زمین را می داند.

در این نمونه ها که به طور خاص درباره قصه های قرآند، اشارات روشن و روشنگری است به این حقیقت که قرآن عناصر قصه هایش را بر پایه تصدیق و باورداشت همان کتب پیشین اخذ کرده است، امّا کتب حقیقی و ناب و پیراسته از باطل و خرافه؛ زیرا آنچه قرآن آورده قصه های حق است و افتراپذیر نیست و از سوی خداوندی است که سر آسمان ها و زمین را می داند.

۱- آل عمران / ۶۲.

۲- بقره / ۲۵۲.

۳- یوسف / ۱۱۱.

۴- فرقان / ۶.

از این ها فراتر، حتی روش قصه گویی قرآن نیز منحصر به فرد است. این را در پاسخ کسانی می گوئیم که نفس وجود قصیه در قرآن را مأخوذ از تورات و ... شمرده اند. قرآن تفصیل و تطویل توراتی را در قصه هایش به یک سو نهاده، زیرا شیوه بلاغی و اعجازین قصه گویی را به تناسب اهدافش در نظر داشته است. از سوی دیگر، ترتیب زمانی و چینش براساس تقدم و تأخر وقایع که بنیان قصه های تورات بر آن نهاده شده، هرگز در قصه های قرآن مورد نظر نبوده است.

## ۲\_۴. توزیع عناصر

### اشاره

#### ۲\_۴. توزیع عناصر

#### زیر فصل ها

۱\_۲\_۴. قصه های قرآن از نوع «قصه کوتاه» هستند

۲\_۲\_۴. سه عنصر برجسته در قصه های قرآن

۳\_۲\_۴. توزیع عناصر در قصه صالح

### ۱\_۲\_۴. قصه های قرآن از نوع «قصه کوتاه» هستند

۱\_۲\_۴. قصه های قرآن از نوع «قصه کوتاه» هستند

قصه های قرآن، از لحاظ پراکندگی عناصر، از نوع قصه کوتاه هستند. تنها مواردی معدود به سبک قصه بلند روایت شده اند، مانند قصه یوسف. تفاوت قصه کوتاه و بلند از لحاظ پراکندگی عناصر قصه از این قرار است: در قصه کوتاه، عنصری خاص برجسته می شود و مدار قصه قرار می گیرد، به گونه ای که همه عناصر دیگر در سایه آن قرار می گیرند. اما در قصه بلند، همه عناصر به فراخور حال در قصه پراکنده اند، به گونه ای که هر یک دارای ارزش و جایگاه خویش است و هرگاه یکی از آن ها مفقود شود به موازنه هنری قصه لطمه می خورد. به این سان، جز در همان موارد معدود، نمی بینیم که همه عناصر در یک قصه قرآنی به طور متوازن و همتراز پراکنده شده باشند.



**۲\_۲\_۴. سه عنصر برجسته در قصه های قرآن****۲\_۲\_۴. سه عنصر برجسته در قصه های قرآن**

در قصه های قرآن، از سه عنصر برجسته می توان نشان جست: شخصیت، رویداد، و گفت و گو. در طول دعوت اسلامی، نوع تأکید بر این عناصر متفاوت بوده است. این تفاوت از هدف و کارکرد قصه ها پیروی می کرده است. در قصه هایی که انذار و بیم دهی هدف اصلی است، «رویداد» عنصر برجسته قصه به شمار می رود. در قصه های با هدف انگیزش عاطفی و احساسی یا آرامش بخشی به پیامبر و مؤمنان، عنصر مهم «شخصیت» است. در قصه هایی که هدف اصلی شان دفاع از دعوت اسلامی و پاسخگویی به مخالفان است، «گفت و گو» عنصر مهم را می سازد.

**۳\_۲\_۴. توزیع عناصر در قصه صالح****۳\_۲\_۴. توزیع عناصر در قصه صالح**

اکنون برای نمونه، قصه صالح را مرور می کنیم. این قصه در موارد گوناگون آمده است و به تناسب گسترش دعوت اسلامی، پراکنده‌گی عناصر در آن متفاوت شده است. نخستین جلوه های این قصه در سوره های شمس و قمر آمده است. در این جلوه ها، عنصر اصلی «رویداد» است، یعنی حوادث مصیبت باری که بر قوم ثمود فرود آمد. این در آغاز دعوت اسلامی بود که باید مخاطبان پیامبر از عناد و لجاجت دست می کشیدند و نتیجه عملی افکار و دعوت رسولان را می دیدند. پس در این جلوه از قصه صالح، بر حوادث انذاربخش تکیه شده و دیگر عناصر در سایه آن قرار دارند:

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا . إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا . فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا . فَكَذَّبُوهُ

فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا . وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا. (۱)

قوم ثمود از روی سرکشی تکذیب کردند . آنگاه که شقی ترینشان برخاست . پیامبر خدا به آنها گفت که ماده شتر خدا را با آبشخورش واگذارید . تکذیبش کردند و شتر را پی کردند . پس پروردگارشان به سبب گناهانشان بر سرشان عذاب آورد و با خاک یکسان ساخت . و او از سرانجام آن بیمناک نشد.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ . فَقَالُوا أَبَشْرًا مِمَّا وَاحِدًا تَبِعُهُ إِيَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَسُعُرٍ . أَلْقَى الذُّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌّ . سَيَعْلَمُونَ عَذَابًا مِنَ الْكَذَّابِ الْأَشِرِّ . إِنَّا مُرْسَلُونَ النَّاقَةَ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَبِعُوهَا وَاصْبِرُوا لِحُكْمِ رَبِّكُمْ إِنَّ الْمَاءَ قَسِيمٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شَرْبٍ مُخْتَصِرٌ . فَنادوا صاحبهم فتعاطى فعقر . فكيف كان عذابي ونذر . إنا أرسلنا عليهم صيحة واحدة فكانوا كهشيم المحتظرين . ولقد يسرنا القرآن للذکر فهل من مدكر. (۲)

قوم ثمود بیم دهندگان را تکذیب کردند . گفتند: اگر از انسانی همانند خود پیروی کنیم گمراه و دیوانه باشیم؛ آیا از میان همه ما کلام خدا به او القا شده است؟ نه، او دروغگویی خود خواه است . فردا خواهند دانست که دروغگوی خود خواه کیست . ما آن ماده شتر را برای آزمایششان می فرستیم . پس مراقبشان باش و صبر کن . و به آنها بگوی که آب میانشان تقسیم شده . نوبت هر که باشد او به سرآب می رود . یارشان را ندا دادند و او شمشیر بر گرفت و آن را پی کرد . عذاب و بیم دانهای من چگونه بود؟ ما بر آنها یک آواز سهمناک فرستادیم . پس همانند آن علفهای خشک آغل گوسفند شدند . و این قرآن را آسان ادا کردیم تا از آن پند گیرند . آیا پند گیرنده ای هست؟

اما آن گاه که دعوت اسلامی پیش می رود، در جلوه های عرضه شده در سوره های اعراف و شعرا، عنصر قوی دیگری بروز می کند که عبارت است از

۱- شمس / ۱۱ تا ۱۵.

۲- قمر / ۲۳ تا ۳۲.

«گفت و گو». به این ترتیب، رویدادها و شخصیت‌ها عمدتاً در سایه گفت و گو مطرح می‌شوند. و این برخاسته از نیاز آن دوره امت اسلامی بوده است که درگیر گفت و گو با مخالفانی بوده که همه همت خویش را برای بازداشتن جریان دعوت اسلامی صرف می‌کرده‌اند:

وَالِی ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ - مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَ تَكُمْ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ . وَأذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سَهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ مِیُوتًا فَادْكُرُوا آلاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ . قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ آتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ . قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ . فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ أَتُنْتَدِينَنَا بِمَا نَعْبُدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ . فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ . فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَهُ مِنْ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ. (۱)

بر قوم ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم. گفت: ای قوم من، الله را پرستید، شما را هیچ خدایی جز او نیست، از جانب خدا برای شما نشانه‌ای آشکار آمد. این ماده شتر خدا، برایتان نشانه‌ای است. رهایش کنید تا در زمین خدا بچرد و هیچ آسیبی به او نرسانید که عذابی دردآور شما را فرا خواهد گرفت. به یاد آرید آن زمان را که شما را جانشینان قوم عاد کرد و در این زمین جای داد تا بر روی خاکش قصرها برافرازید و در کوهستانهایش خانه‌هایی بکنید. نعمتهای خدا را یاد کنید و در زمین تبهکاری و فساد مکنید. مهتران قومش که گردنکشی می‌کردند، به زبون شدگان قوم که ایمان آورده بودند گفتند: آیا می‌دانید که صالح از جانب

پروردگارش آمده است؟ گفتند: ما به آیینی که بدان مأمور شده ایمان داریم . گردنکشان گفتند: ما به کسی که شما ایمان آورده اید ایمان نمی آوریم . پس ماده شتر را پی کردند و از فرمان پروردگارشان سرباز زدند و گفتند: ای صالح، اگر پیامبر هستی آنچه را به ما وعده می دهی بیاور . پس زلزله ای سخت آنان را فرو گرفت و در خانه های خود بر جای مُردند . صالح از آنان روی برگردانید و گفت: ای قوم من، رسالت پروردگارم را به شما رسانیدم و اندرزتان دادم ولی شما نیکخواهان را دوست ندارید .

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ . إِذْ قَالَ لَهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ . إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ . فَاتَّقُوا اللَّهَ - وَأَطِيعُوا . وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرِيَ إِلَّا - عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ . أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هُنَا أَمِينٍ . فِي جَنَاتٍ وَعُيُونٍ . وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلَعُهَا هَضِيمٌ . وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ . فَاتَّقُوا اللَّهَ - وَأَطِيعُوا . وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُشْرِكِينَ . الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ . قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ . مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بَآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ . قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ . وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ . فَعَقَرُوهَا فَاصْبِرُوا نَادِمِينَ . فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ . وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ . (۱)

قوم ثمود پیامبران را تکذیب کردند . آنگاه که برادرشان صالح گفت: آیا پروا نمی کنید؟ من برای شما پیامبری امین هستم . از خدا بترسید و از من اطاعت کنید . من از شما در برابر هدایت خود مزدی نمی طلبم . مزد من تنها بر عهده پروردگار جهانیان است . آیا پندارید که شما را در این نعمتها، ایمن رها می کنند؟ در باغها و چشمه سارها؟ و کشتزارها و نخلها با آن شکوفه های نرم و لطیف؟ و شادمانه در کوهها خانه هایی می تراشید؟ پس، از خدا بترسید و از من اطاعت کنید . و فرمان این اسرافکاران را بپذیرید: اینان که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند . گفتند: جز این نیست که تو را جادو کرده اند . تو نیز بشری همانند ما هستی . اگر

راست می گویی نشانه ای بیاور . گفت: این ماده شتر من است. یک روز آب خوردن حق او باشد و یک روز حق شما . به آن آسیبی مرسانید که عذابِ روزی بزرگ شما را فرو می گیرد . آن را کشتند و پشیمان شدند . پس عذاب آنها را فرو گرفت. هر آینه در این عبرتی است، و بیشترینشان ایمان نیاوردند . هر آینه پروردگار تو پیروزمند و مهربان است .

اما آن گاه که دعوت پیامبر اسلام به حدی می رسد که توطئه ها و دسیسه ها بر ضدش اوج می یابند، روایتی که از قصه ثمود ارائه می شود نیز هم‌رنگ با آن جهت می گیرد. در این جلوه که در سوره نمل تجلی می کند، عنصر اصلی قصه به «رویداد» بازمی گردد. اما این بار دیگر سخن از رویدادی طبیعی نیست، بلکه این قضا و قدر است که نقش اصلی را ایفا می کند. حلول عذاب خداوند و نابودی قومی که همه گونه با صالح ستیزیدند، اندازی است برای ستیزندگان با دعوت محمد. و چنین است که پراکندگی عناصر قصه و نوع آن ها، دقیقا همپا و همسو با دعوت اسلامی پیش می رود:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ - فَاذَاهُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ . قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْ لَا تَسْتَعْفِفُونَ اللَّهَ - لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ . قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ - بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتِنُونَ . وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ بَيْتٌ رَهِيطٌ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ . قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ . وَمَكَرُوا مَكْرًا وَمَكَرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ . فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ . فَتَلَّكَ يَبُوتَهِمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ . وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ . (۱)

و بر قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم که: خدای یکتا را بپرستید. ناگهان دو گروه شدند و با یکدیگر به خصومت برخاستند. گفت: ای قوم من، چرا پیش از نیکی بر بدی می شتابید؟ چرا از خدا آمرزش نمی خواهید؟ شاید بر شما رحمت آورد. گفتند: ما تو را و یارانت را به فال بد گرفته ایم. گفت: جزای شما نزد خداست. اینک مردمی فریب خورده هستید. در شهر نُه مرد ناصالح بودند که در آن سرزمین فساد می کردند نه اصلاح. گفتند: به خدا سوگند خورید که بر او و کسانش شبیخون زنیم. و چون کسی به طلب خونس برخیزد، بگوییم: ما به هنگام هلاکت کسان او آنجا نبوده ایم، و ما راست گفتاریم. و غافل بودند که اگر آنها حيله ای اندیشیده اند ما نیز حيله ای اندیشیده ایم. بنگر که عاقبت مکرشان چه شد: ما آنها و قومشان را به تمامی هلاک کردیم. آن خانه های آنهاست که به کیفر ظلمی که می کردند خالی افتاده است. در آن دانایان را عبرتی است. آنهایی را که ایمان آورده بودند و پرهیزگار بودند، نجات دادیم.

## ۲\_۴. شخصیت

### اشاره

#### ۲\_۴. شخصیت

#### زیر فصل ها

۱\_۳\_۴. توازن شخصیت و حادثه

۲\_۳\_۴. تصویر عمومی از شخصیت

۳\_۳\_۴. نظریه «مثل گونه های ساختگی»

۴\_۳\_۴. انواع شخصیت

۵\_۳\_۴. مورچه و هدهد

۶\_۳\_۴. شخصیت حیوانی در قصه های بشری و قرآنی

۷\_۳\_۴. نقش زن

۸\_۳\_۴. نگاه متعادل به زن

۹\_۳\_۴. زنان بی نام و نشان

۱۰\_۳\_۴. تصویر طبیعی از زن با همه چهره هایش

۱۱\_ ۳\_ ۴. نقش مرد

۱۲\_ ۳\_ ۴. شخصیت پردازی کنایی

۱۳\_ ۳\_ ۴. مردان بی نام و نشان

۱۴\_ ۳\_ ۴. فرشته

۱۵\_ ۳\_ ۴. جن

۱۶\_ ۳\_ ۴. نظریه «چهره خیالی جن»

۱۷\_ ۳\_ ۴. ابلیس

۱۸\_ ۳\_ ۴. نظریه «نمادین بودن ابلیس»

### ۱\_ ۳\_ ۴. توازن شخصیت و حادثه

۱\_ ۳\_ ۴. توازن شخصیت و حادثه

قصه معمولاً بر پایه یکی از این دو محور استوار است: شخصیت و حادثه. گاه شخصیت غلبه دارد، گاهی حادثه؛ و گاه هر دو به طور موازی و متوازن بار قصه را بر دوش می کشند. در قصه های تاریخی، معمولاً شخصیت غلبه دارد، یعنی محور حوادث است. در قصه های خیالی نیز چنین است، زیرا خواننده معمولاً می خواهد خود را در قالب قهرمان قصه بنگرد و به نفس حادثه چندان نظر ندارد. حتی در قصه هایی که قهرمان هایی غیر انسانی، همانند حیوانات و پدیده های هستی، دارند، حرف ها و حالات انسانی نمود دارد.

در قصه های قرآن، توازن میان شخصیت و حادثه به گونه ای اعجازین

برقرار شده است. در هیچ قصه قرآنی، شخصیت یا حادثه به تنهایی محور نیست، بلکه از پیوند و تلاقی آن دو مضمونی پدید می آید که بار اصلی قصه بر دوش آن قرار می گیرد. اشخاص به تنهایی هرگز موضوعیت ذاتی ندارند، بلکه صرفاً مصداق هایی بشری در عرصه خیر و شرند که به حق یا باطل می گردند. حادثه ها نیز ذاتاً موضوعیت ندارند، بلکه تنها به مثابه مجال هایی برای بروز نیروهای خیر و شر مورد نظر قرار می گیرند.

توازن شخصیت و حادثه سبب می شود که هرگز یک شخص محور قصه های قرآن نباشد. از این رو، ترتیب و نیز مرکزیت در اشخاص لحاظ نشده است. قصه یک شخص گاه بارها در جای های گوناگون با حادثه ها یا جلوه های متفاوت ذکر می شود. اما این تکرار، نه برای بازگفتن یک رویداد واحد، بلکه برای ارائه یک شخصیت در موقعیت های متفاوت است. از آن جا که شخصیت، به خودی خود، محور قصه های قرآن نیست، هرگز قرآن نمی کوشد قصه هر پیامبر یا فرد دیگر را در یک مجموعه بیان کند و از این رو با پدیده تکرار در قصه های قرآن رو به روییم. آنچه این تکرار را طبیعی و بلکه لازم ساخته، مضمون هایی است که از تلاقی شخصیت ها و حادثه ها در هر مورد پدید آمده اند.

## ۲\_۳\_۴. تصویر عمومی از شخصیت

### ۲\_۳\_۴. تصویر عمومی از شخصیت

گاه در قصه های قرآن، و به ویژه مثل گونه ها، با اشخاصی مواجهیم که ویژگی های جزئی آنان ارائه نشده و تنها به ذکر تصویری عمومی از آن ها کفایت شده است، همانند «مرد»، «دو مرد»، و «قوم». در این موارد، آوردن نام



و صفات و حالات شخص یا اشخاص نه تنها اثری در انتقال پیام قصه ندارد، بلکه سبب می شود که ذهن مخاطب با مسائل فرعی غیر ضرور درگیر شود. به این نمونه بنگرید:

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَأَيَاتٍ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ . (۱)

و خدا مثل دو مرد را بیان می کند که یکی لال است و توان هیچ چیز ندارد و بار دوش مولای خود است، هر جا که او را بفرستد هیچ فایده ای حاصل نمی کند. آیا این مرد با آن کس که مردم را به عدل فرمان می دهد و خود بر راه راست می رود برابر است؟

در این جا، قرآن می خواهد میان همه آدم های دل مُرده سکون یافته و انسان های حیاطمند پرشور حاضر در صحنه اجتماع مقایسه ای برقرار سازد، بی آن که هرگز فردی با نام خاص یا رنگ و نژاد و قوم و مکان معین را در نظر داشته باشد. پس عمومیت مقایسه، آن هم با این آهنگ تأکیدی ناشی از پرسش انکاری، همین عام گرایی را اقتضا می کند.

### ۲ \_ ۳ \_ ۴. نظریه «مثل گونه های ساختگی»

### ۳ \_ ۳ \_ ۴. نظریه «مثل گونه های ساختگی»

همین عام گرایی سبب شده است که برخی بپندارند میان اشخاص قصه ها و مثل گونه های قرآن تفاوت است. اینان بر این باورند که اشخاص قصه های قرآن همواره واقعی اند، اما اشخاص مثل گونه ها و نیز حوادث آن ها گاه واقعی و گاه ساختگی اند. به این ترتیب، دو نوع تمثیل، یکی حقیقی و

دیگری برساخته، در قرآن یافت می شوند. پس مثلاً در «ضرب الله مثلاً رجلین...» چه بسا که هرگز چنین دو مردی وجود خارجی نداشته باشند. (۱)

با توضیحی که پیش از این گذشت، نادرستی نظریه «مثل گونه های ساختگی» کاملاً واضح است. توهم و تخیل هرگز در ساحت قرآن راه ندارد. اگر اشاره ای به نام شخص یا اشخاص یا قریه و ... در بعضی از قصه ها و مثل گونه ها نشده است، تنها از این روست که عمومیت پیام دستخوش فرعیات نشود. چگونه ممکن است خداوند آنچه را که واقعیت و موجودیت خارجی ندارد، مایه عبرت مخاطب شمارد؟ «رجل» قطعاً آینه مردی معین در جهان خارج است، لیکن قرآن نام و نشانی از او به دست نمی دهد تا همه انسان ها، گرچه زنان، با آن حوزه صفات و حالات را دربرگیرد. و چه نیکوست که ما نیز اصرار نوزیم تا با تخمین و گمان، نام و نشانی خاص را برای این گونه اشخاص بیابیم.

#### ۴-۳-۴. انواع شخصیت

#### ۴-۳-۴. انواع شخصیت

مراد از شخصیت در قصه قرآنی، تنها انسان نیست. هر جاننداری که رویدادی یا سخنی یا اندیشه ای به او نسبت داده شود، شخصیت قصه قلمداد می شود. از این رو، فرشته و جن و پرنده و حشره و انسان، همه، شخصیت های قصه قرآنی به شمار می روند.

---

۱- بنگرید به رأی شیخ محمود شلتوت در: مجله رساله الاسلام، سال هفتم، شماره سوم، ص ۲۳۳. او از صاحبان چنین نظریه ای است.

سخن را از پرندگان و حشرات آغاز می‌کنیم که در یک قصه واحد حضور دارند: قصه سلیمان. در این قصه، هدهد و مورچه از شخصیت‌های دارای نقش محسوب می‌شوند.

### ۵\_۳\_۴. مورچه و هدهد

#### ۵\_۳\_۴. مورچه و هدهد

مورچه همراهانش را بیم می‌دهد که به خانه‌ها بروند تا از پایمال سلیمان و لشکرش در امان باشند. هدهد هم به فرمان خداوند اخبار سرزمین‌هایی را برای سلیمان می‌آورد که وی از آن‌ها بی‌خبر است. و سلیمان از خبرهای او دچار شگفتی می‌شود:

وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ . لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِيَنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ . فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ . إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ . وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالُهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ . أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ . اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ . قَالَ سَتَنْظُرُونَ أَصَدَقْتُمْ أَمْ كُنتُمْ مِنَ الْكَاذِبِينَ . اذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ. (۱)

در میان مرغان جست و جو کرد و گفت: چرا هدهد را نمی‌بینم، آیا از غایب شدگان است؟ به سخت‌ترین وجهی عذابش می‌کنم یا سرش را می‌برم، مگر آنکه برای من دلیلی روشن بیاورد. درنگش به درازا نکشید. بیامد و گفت: به چیزی دست یافته‌ام که تو دست نیافته بودی و از سبأ برایت خبری درست آورده‌ام. زنی را یافتم که بر آنها پادشاهی می‌کند. از هر

نعمتی برخوردار است و تختی بزرگ دارد. دیدم که خود و مردمش به جای خدای یکتا آفتاب را سجده می کنند. و شیطان اعمالشان را در نظرشان بیاراسته است و از راه خدا منحرفشان کرده است، چنان که روی هدایت نخواهند دید. چرا خدایی را که نهان آسمانها و زمین را آشکار می کند و هر چه را پنهان می دارید یا آشکار می سازید می داند، سجده نکنند؟ خدای یکتا که هیچ خدایی جز او نیست. پروردگار عرش عظیم. گفت: اکنون بنگریم که راست گفته ای یا در شمار دروغگویانی. این نامه مرا ببر و بر آنها افکن، سپس به یکسو شو و بنگر که چه جواب می دهند.

در این قصه، هدهد چنان هوشمندانه با پدیده ها برخورد می کند که از خورشید پرستی ملکه و مردمش در شگفتی می شود و می اندیشد که همانا شیطان این کار زشت را در نظر آنان زیبا جلوه داده است. همین جا اشاره باید کرد که بسیاری از کج فهمی های خاور پژوهان و نیز برخی از دانشوران مسلمان معاصر از وجود همین غرابت ها برمی خیزد. فخر رازی گزارش داده است که ملحدان به این قصه طعنه می زنند که چگونه سلیمان با آن همه دانایی از حال مملکت سبا بی خبر بود و چگونه هدهد چنین خردمندانه می اندیشید و چگونه او چنان راه دوری را می پیمود. همین تشکیک ها سبب شده که گروهی قصه های قرآن را لبریز از تناقض بدانند و بدتر از آن، برخی چون دکتر خلف الله، این گونه جلوه ها را تمثیلی بشمارند و حقیقی بودن آن ها را انکار کنند. به راستی از خداوندی که این همه غرایب و عجایب پدید آورده، دور است که به طور خاص، هدهدی را با این اوصاف آفریده باشد؟ چه جای شگفتی است که سلیمان اخبار بعضی از سرزمین ها را از آغاز نداند و خداوند به وسیله هدهد او را از این امر آگاه سازد؟ چرا این ظهور روشن قرآنی را به یک سو نهمیم و دست به کار تأویل شویم و وقتی حجاب تأویل

کاملاً دیدگانمان را تار ساخت، دست به دامن توجیهاتی از قبیل تمثیل شویم؟

### ۶\_۳\_۴. شخصیت حیوانی در قصه های بشری و قرآنی

#### ۶\_۳\_۴. شخصیت حیوانی در قصه های بشری و قرآنی

البته جلوه هایی از همین شخصیت پردازی برای حیوانات در قصه های بشری نیز دیده می شود. در داستان های غربیان نمونه هایی از این دست فراوان است؛ همچون شخصیت بسیار هوشمند یک سگ به نام لاسی در «لاسی به خانه بازمی گردد»، و از آن ها قوی تر در ادبیات داستانی مشرق زمین، همچون «کلیله و دمنه». با این حال، چنین تشابهی هرگز نباید ما را از حقیقی بودن شخصیت پردازی قصه های قرآن غافل سازد. تفاوت خداوند با بشر در همین است: ما آنچه را نیست، هست فرض می کنیم و شخصیت می بخشیم تا قصه ای خلق کنیم؛ و خداوند آنچه را نیست، هست می کند و وجود می بخشد تا قصه ای را روایت کند. ثمره هنری و کارکرد ادبی هر دو گاه یکسان است، ولی یکی برخاسته از فرض و تخیل است و دیگری زاینده حقیقت محض.

روشن است که همین شباهت ها مؤید استفاده از چنین قالب ها و ابزارهایی در ادبیات نو، به ویژه ادبیات تصویری، است. اگر از همین دریچه به هنر و کارکردهای آن نگریسته شود، بی شک بسیاری از تنگ نظری های برخی فقیهان \_ و نه فقه \_ درمان می پذیرد. فقیه روشندل بصیر آن است که به مجموعه دیانت نظر کند و حکم هر قضیه را در ظرف و اندازه های آن به بررسی نشیند. «فقه هنر» باید با دیدی کاملاً هنرشنجانه و معیارشناسانه و بر پایه همین ملاک های مندرج در روح دین تدوین گردد. پیداست که در این

میان، قصه های قرآن از منابع بسیار ارجمند به شمار می روند و عنایت جدی به آن ها، زاویه نگرش «فقه هنر» را فراگسترده می سازد.

## ۷-۳-۴. نقش زن

### ۷-۳-۴. نقش زن

زن از زیرسازهای قصه و تئاتر و دیگر قالب های ادبی \_ هنری است. عواطف زن و حضور جذبه انگیزش سبب می شود که مخاطب به نقش او تمایل نشان دهد. اثر بشری که از حضور و نقش زن تهی باشد معمولاً خسته کننده و ملال آور جلوه می کند. اما قرآن گرچه در قصه های خویش به نقش و حضور زن بها داده، هرگز نخواسته زیبایی، جذابیت، و جلوه های ظاهری زن را دستمایه تحریک عواطف مخاطب سازد. به همین جهت، در قصه های قرآن، زن همانند دیگر عناصر، متناسب با فضا و ظرفیت و امکانات قصه ظهور می کند و دارای نقشی کاملاً طبیعی و غیر تحمیلی است. اصولاً شأن قصه های قرآن چنین نیست که با رنگ ها و جلوه های گونه گونه مخاطب را دچار هیجان و احساسات کند. حوادث و آدم ها در قصه های قرآن، همان هایی اند که در بستر زمان رخ نموده اند. قرآن، به تناسب هدف انسان سازانه خود، بخشی از این حقایق مسلم را با زبانی هنری، در قصه های خود به تصویر کشیده است. و همین است سرّ حضور و نقش زن در این قصه ها.

پس حضور زن در قصه های قرآن به دلیل نقش واقعی او در بخشی از تاریخ و شأن بزرگش در جریان های اجتماعی است. اگر در حادثه ای، زن نقشی در خور نداشته باشد، قرآن نیز نامی از او به میان نمی آورد. یعنی زن محور حوادث و آدم ها نیست؛ ابزار جذب مخاطب نیست؛ عامل انگیزش احساس و هیجان نیست؛ بلکه همان است که در واقعیت تاریخی هست. به

همین دلیل، قصه های قرآنی بدون نقش زن (مانند قصص اصحاب کهف، عبدصالح و موسی، و ذوالقرنین) به همان اندازه شکوهمند و انگیزاننده اند که قصه یوسف. حق، اگر ناب و خالص باشد، به خودی خود جذاب است؛ و قصه قرآنی یعنی حق.

برخی می پندارند که حضور زن در قصه یوسف به این جهت است که آن را جذاب کند یا غم و اندوه برآمده از حوادث آغازین قصه را بکاهد. باید پذیرفت که این هر دو وجه در قصه یوسف پیداست، اما به طور طبیعی. یعنی زن به همان گونه که حقیقت اقتضا می کند در قصه نقش دارد و همین نقش طبیعی و حقیقی سبب شده است که قصه جذاب گردد و تنوع فضا و رنگ یابد. حتی گسترش نقش زلیخا در حوادث گوناگون این قصه نیز کاملاً طبیعی و متناسب با شأن و جایگاهی است که واقعا دارد.

### ۸ \_ ۳ \_ ۴. نگاه متعادل به زن

۸ \_ ۳ \_ ۴. نگاه متعادل به زن

زن به تناسب ویژگی های تکوینی خود، دارای برتری ها و فروتری هایی در عرصه انجام وظایف است. با این حال، مرد و زن دو عضو پیکره انسانی اند، همانند دستان راست و چپ یک بدن. پس در هر چه به شؤون انسانی بازمی گردد، هیچ تفاوتی میان این دو نیست؛ و در آنچه به حوزه تکوین برمی گردد، بی شک خواه در تکالیف و خواه در حقوق، تفاوت هایی میان آن دو به چشم می خورد. در این میان، گاه برتری از آن زن است و گاه از آن مرد. مثلاً زن که خود زاینده انسان است، چگونه می تواند در میدان جهاد دست به قتل کسی بگشاید؟ زادن و کشتن در طبیعت یک تن گرد نمی آیند.

در قصه های قرآن، این دید متعادل و فطری نسبت به زن همواره جاری است. زن گاه در شأن انسانی و گاه در جایگاه زنانگی اش چهره می نماید و در هر یک، وضعی خاص دارد. در قصه قرآنی، زن انسانی است عاقل و رشید و بصیر که به دلیل آگاهی و اراده انسانی، مسؤول و مکلف است. از این رو، همانند مرد وظیفه پاسداری از ارزش ها را بر دوش می کشد. نمونه چنین زنی، همسر فرعون است که خود را از سلطه زور و زر و تزویر می رهاند و هدایت آسمانی را با آغوش گشاده می پذیرد، تا اسوه همه انسان های مؤمن باشد:

وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. (۱)

و خدا برای کسانی که ایمان آورده اند، زن فرعون را مثل می زند آنگاه که گفت: ای پروردگار من، برای من در بهشت نزد خود خانه ای بنا کن و مرا از فرعون و عملش نجات ده و مرا از مردم ستمکاره برهان.

قرآن از همسر فرعون نام نمی برد تا همچنان اسوه هر زن و مرد باشد. آنچه در شناخت وی مؤثر است، همین شأن انسانی اوست و نه ویژگی های دیگر از جمله نامش. و در این جهت، او همانند مؤمن آل فرعون است که هیچ نامی از او پیدا نیست و بر سلطه فرعون و فرعونیان برمی شورد.

در گمراهی و تیره روزی نیز زن و مرد جایگاهی یکسان دارند. زن ناصالح در قصه های قرآن، الگو و نمونه همه انسان های ناصالح است. همسر نوح و



همسر لوط، با آن که افتخار همسری دو بنده شایسته خدا را دارند، در عناد و حق ستیزی به پایه ای می رسند که برای همه کافران نمونه اند:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَّامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنَّا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ . (۱)

خدا برای کافران مثل زن نوح و زن لوط را می آورد که هر دو در نکاح دو تن از بندگان صالح ما بودند و به آن دو خیانت ورزیدند. و آنها نتوانستند از زنان خود دفع عذاب کنند و گفته شد: با دیگران به آتش درآید.

### ۹\_۳\_۴. زنان بی نام و نشان

۹\_۳\_۴. زنان بی نام و نشان

در برخی از قصه های قرآنی دارای نقش زن، نام و نشان زن به روشنی ذکر شده است و در برخی، نه! گروهی می پندارند که این ذکر نکردن، از همان سنت جاری میان عرب سرچشمه گرفته است؛ یعنی اکراه از نام بردن زنان که گروهی آن را زاییده غیرت مردانه می دانند.

باید گفت که ذکر نکردن نام و نشان زن در برخی از قصه ها، تنها از این روست که این نام و نشان دارای نقش و کارکردی در مجموع قصه نبوده است. همسر فرعون، همسر نوح، همسر لوط، همسر ابولهب، و ملکه سبا که نامشان در قصه های قرآن نیامده، تمثیل جنس زن با مشخصات خود هستند. هرگونه ذکر نام و نشان از این زن ها به عمومیت و فراگیری نقش آنان لطمه می زد و از تأثیر قصه می کاست. اما آن جا که زن دارای هویتی ویژه و

مشخصاتی متمایز است، ذکر نام و نشان سبب می شود که کارکرد و نقش خاص او برجستگی یابد و همین عامل موجب افزایش تأثیر قصه است؛ مانند «مریم دختر عمران» که در میان زنان تمایزی خاص دارد.

از این گذشته، باید یادآوری کرد که هرگز مردم عرب از ذکر نام زنان بیزار نبوده اند، بلکه در مجالس و اشعار خویش از همسران و مادرانشان فراوان نام می برده اند و حتی بسیاری از قبیله ها به نام مادر خویش معروف بوده اند. (۱)

### ۱۰ - ۳ - ۴. تصویر طبیعی از زن با همه چهره هایش

۱۰ - ۳ - ۴. تصویر طبیعی از زن با همه چهره هایش

در قصه قرآنی، زن در همه جهات همان گونه که هست و طبیعت و فطرتش اقتضا می کند، تصویر می شود. مثلاً در جست و جوی همسر برمی آید و با لطف و مهرورزی زوجی می جوید، بی آن که از حیا و متانت خویش بکاهد. این تصویر قرآنی از دختری که در مدین با موسی مواجه شد، چقدر شکوهمند است:

فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ. (۲)

یکی از آن دو نزد او آمد، در حالی که بر حیورزی راه می سپرد.

در این صحنه، با تصویری بدیع و البته واقعی برخورد می کنیم: راه رفتن

۱- مثلاً «قتال کلابی» در فخر ورزیدن به مادرش می سراید: أنا ابن أسماء أعمامی لها وأبی إذا ترامی بنو الإیمان بالعار هرگاه نسبت رساندن پسران به مادران ننگ تلقی شود، من افتخار می کنم که فرزند «اسماء» هستم... .

۲- قصص / ۲۵.

«بر» حیاورزی و نه «با» آن. این یعنی نهایت عفت؛ گویی که حیا بستر حرکت آن دختر است و او نه بر زمین که بر حیا گام می نهد و قدم هایش را با عفت همگام می سازد. با این همه، هموست که وقتی نزد پدر می رسد زمینه گفت و گو را مهیا می کند تا موسی به خدمت گرفته شود و مقدمه پیوند فراهم گردد. در همین حال، تدبیر و تعقل نیز با احساس و عاطفه دختر در می آمیزد تا پدر خود را به این کار ترغیب کند:

إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ. (۱)

سزاوارترین مرد، نیرومند امینی است که به کار گرفته ای.

و پدر که ضمیر دختر را یافته، در همین مجلس با موسی سخن از پیوند می گوید:

قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ. (۲)

گفت: می خواهم یکی از این دو دخترم را زن تو کنم.

موسی نیز این دعوت کریمانه را در سرزمینی غریب می پذیرد، به ویژه اینکه که حق انتخاب هر یک از دو دختر به او داده شده است. پدر با واگذاری این حق، به دختران خود نیز لطفی بزرگ نشان می دهد؛ زیرا به این سان فرصت ازدواج را برای هر دو به یک نسبت مهیا می سازد و ملاک هایی همچون کوچکی و بزرگی را در نظر نمی گیرد.

۱- قصص / ۲۶.

۲- قصص / ۲۷.

در قرآن، با چهره ای دیگر از زن نیز رو به روییم: موجودی مؤنث که میل عاشقانه و هوای نفس همه جانش را تسخیر می کند، به گونه ای که عاطفه و عقل و درایت و همه چیزش را به فرمان می گیرد. همسر «عزیز مصر» نمونه چنین زنی است که در قصه یوسف جلوه می کند.

نیز نمایی دیگر از زن در قصه های قرآن هویداست: انسانی مهرورز که جانش از عشق مادری لبریز است و قلبش به مهر یک طفل می تپد. این جلوه را در همسر فرعون می نگریم که وقتی موسی را به گاه طفولیت در چنگ سربازان فرعون دید، فریاد برآورد: «او را نکشید»، با این مقدمه مهرافزا که: «این طفل خنکای دیده من و تو خواهد بود». و باز پساوند آن فریاد همین عشق مادری است: «شاید این کودک برای ما سودمند باشد یا او را به فرزندی گیریم». شکوه آیه را بنگرید:

وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا. (۱)

چهره دیگر زن، نمود پادشاهانه اوست؛ پادشاهی که با عقل و حکمت و تدبیر در میان مردم خود جایگاهی بلند می یابد. این چهره از آن ملکه «سبا» است. در قصه سلیمان، پرنده ای کوچک با نیرویی شگرف، سرزمینی را می یابد که تا آن لحظه برای سلیمان ناآشنا بوده است. و این، شاهدهی برای غیر واقعی بودن قصه های قرآن نیست. درست است که سلیمان دارای نیرویی عظیم بوده، اما بر همه جهان مسلط نبوده است. پس چه جای شگفتی است

که سرزمینی از قلمرو دانش او دور بوده باشد؟

ملکه سبا در جایگاه حکمرانی و پادشاهی، هرگز زیر سیطره عواطف و احساسات زنانه نبوده است. از همین رو، آن گاه که دچار بحران شد، رایزنان و مشاوران فرهیخته اش را گردآورد تا موضعی عاقلانه برگزیند، بی آن که در آغاز دستخوش احساسات شود. و سرانجام هم تصمیمی در غایت اتقان و استواری گرفت:

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ . قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةٍ وَأَوْلُوا بِأَسْسِ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ . قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَءَ أَهْلِهَا آذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ . وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ. (۱)

زن گفت: ای بزرگان، در کار من رأی بدهید، که تا شما حاضر نباشید من هیچ کاری را فیصله نتوانم داد . گفتند: ما قدرتمندان و خداوندان نبرد سخت هستیم. کارها به دست توست. بنگر که چه فرمان دهی . زن گفت: پادشاهان چون به قریه ای در آیند، تباہش می کنند و عزیزانش را ذلیل می سازند. آری چنین کنند . من هدیه ای نزدشان می فرستم و می نگرم که قاصدان چه جواب می آورند .

و سرانجام، ملکه نزد سلیمان آمد و آشکارا از او پیروی کرد؛ اما نه از سر اجبار و اضطرار، که با درایت و آگاهی و اختیار.

۱۱\_ ۳\_ ۴. نقش مرد

۱۱\_ ۳\_ ۴. نقش مرد

از دیگر شخصیت های قصه های قرآن، مردان هستند. مردان در این قصه ها

فراوان رخ نموده اند. برخی از آنان رسولان و پیامبرانند، همچون آدم و نوح و هود و صالح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و شعیب و لوط و موسی و زکریّا و یحیی و ایوب. برخی افراد عادی یا پادشاهان و وزیرانند، مانند فرعون و هامان و آزر و لقمان و عزیر و پسر نوح و برادران یوسف و همبندی های او. همه این مردان در یک ویژگی شریکند و آن عبارت است از: ذکر نشدن اوصاف و تمایزات محسوس و فیزیکی آنان، از قبیل قد و رنگ و علامات چهره. و این از آن روست که آن ویژگی ها نقشی در معرّفی این چهره ها به تناسب نقش ایشان در قصّه نداشته اند. و این، خود، از وجوه تمایز قصّه های قرآنی و بشری است. در قصّه های بشری، تکیه بر شخصیت پردازی از رهگذر اوصاف ظاهری و محسوس است. البته یادآوری می کنیم که این، به خودی خود، نه قدح قصّه های بشری است و نه مدح آن. باید به تفاوت پیام ها و اهداف و کارکردهای قصّه عنایت داشت. ولی یک نکته را می توان در این میان برداشت کرد: پرداخت شخصیت قصّه از طریق اوصاف محسوس و ظاهری فقط هنگامی لازم و مفید است که خود اصل محسوب نشود، بلکه در خدمت عرضه مفاهیم و شناساندن چهره حقیقی آن شخصیت باشد.

#### ۱۲ \_ ۳ \_ ۴. شخصیت پردازی کنایی

#### ۱۲ \_ ۳ \_ ۴. شخصیت پردازی کنایی

همین جا باید از یک نکته ظریف یاد کنیم. در قصّه های قرآن گاه به اوصاف اشخاص، به شیوه ای کنایی و بلاغی، اشاره شده است. مثلاً این دو پرداخت، یکی از زبان خود موسی و دیگری با اقتباس از سخن فرعون که به

حسب قرائن قصه راست می نماید، از یک ویژگی گفتاری در موسی، در آن لحظه خاص، پرده برمی دارند:

وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي. (۱)

و گره از زبان من بگشا!

وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ . أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ. (۲)

فرعون در میان مردمش ندا داد که: ای قوم من، آیا پادشاهی مصر و این جویباران که از زیر پای من جاری هستند از آن من نیستند؟ آیا نمی بینید؟ آیا من بهترم یا این مرد خوار و ذلیل که درست سخن گفتن نتواند؟

نیز این بیان، نشان دهنده تنومندی طالوت است:

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. (۳)

پیغمبرشان به آنها گفت: خدا طالوت را پادشاه شما کرد. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد؟ ما سزاوارتر از او به پادشاهی هستیم و او را دارایی چندانی نداده اند. گفت: خدا او را بر شما برگزیده است و به دانش و توان او بیفزوده است، و خدا پادشاهیش را به هر که خواهد دهد که خدا در برگیرنده و داناست.

در باب ذکر دیگر ویژگی های این اشخاص نیز اصل کلی همین است که

۱- طه / ۲۷.

۲- زخرف / ۵۱ و ۵۲.

۳- بقره / ۲۴۷.

هر گاه ذکر یک ویژگی، مانند نام، ضرورتی در انتقال پیام قصه داشته است، آن ویژگی در قصه نمود پیدا کرده است. اصولاً در قصه قرآنی، شخصیت‌ها در پرتو حوادث تاریخی تمایز می‌یابند و با نقشی که در یک حادثه ایفا می‌کنند برجسته می‌شوند. از این رو، پرداختن به مشخصات آن‌ها در دایره‌ای محدود ضرورت می‌یابد. به عبارت دیگر، با بررسی حادثه می‌توان به مشخصات افراد رهنمون گشت. برای نمونه، شخصیت یوسف را می‌توان چنین بازشناخت:

یوسف در آغاز کودکی است کم سن و سال، زیرا به اقتضای این دوران نزد پدر می‌نشیند و خواب خویش را برایش بازمی‌گوید.

یوسف مورد حسد برادران خویش است، چرا که پدرش پس از شنیدن خواب وی، از او می‌خواهد آن را برای برادرانش باز نگوید.

یوسف دارای توان و نفوذ اجتماعی است، زیرا پس از حضور در جامعه شهری در خانه «بزرگ آن سرزمین» پذیرفته می‌شود و این در مورد هر کسی اتفاق نمی‌افتد.

یوسف خلق و خویی آمیخته با ادب و متانت و صفاورزی دارد که هم مورد توجه افراد برجسته قرار می‌گیرد و هم می‌تواند تضادهای طبقاتی و اجتماعی میان محیط پیشین خود و محیط تازه را بدون چالش و درگیری هضم کند و خود را با وضع نو سازگار سازد و دیگران هم تحملش کنند.

یوسف صبور و ملایم و پرشکیب است، چرا که در صحنه‌ها و حالات بسیار سخت و حیرت‌افزا، لب به گلایه نمی‌گشاید و همواره افق فراپیش را امیدوارانه انتظار می‌کشد.



یوسف در زیبایی و خوش سیمایی آن قدر کم مانند است که زنی از طبقه برین، در او طمع می بندد و همه زنان گوهرمند زمان نیز با دیدن او اختیار از کف می دهند.

یوسف جوانی پاکدامن و عفیف و وفایپیشه است که دامن از گناه بازمی دارد و نیز به پناه دهنده خویش خیانت نمی ورزد. با این که بارها صحنه اغواگری های آن زن تکرار می شود، یوسف همچنان عهدِ صدق و تقوا را پاس می دارد و زندان را بر ننگِ خیانت و گناه ترجیح می دهد.

یوسف مرد خداست، آن چنان که خداوند او را شایسته برخورداری از دانش و حکمت و علم تعبیرِ خواب می شمارد.

یوسف مرد امانت و تدبیر و مدیریت نیز هست. وقتی یوسف از بند آزادی می شود، عزیز که اینک پادشاه گشته او را بر صدر می نشاند و خزانه داری کلّ کشور را به وی می سپارد. و او در این سمت، کشور را از مصائب اقتصادی وامی رهاند.

یوسف تیزهوش و فرصت شمار است. وقتی برادرانش برای تهیه آذوقه نزدش می آیند، آن ها را می شناسد بی آن که ایشان او را بشناسند. آن گاه با نقشه ای حکیمانه پدر و خانواده اش را از شام به مصر می کشاند تا روزگار فراق فرجام یابد.

یوسف قدردان و وظیفه شناس است. هنگامی که پدر را پس از روزگاری دراز نزد خود می یابد، با آن که شوکت و حشمتی دارد، نزد او فروتنی می ورزد و پدر و مادر را بر تخت می نشاند و سپاس خداوند را به جا می آورد.

آری، همه این ویژگی ها و بسیاری از ویژگی های دیگر در یوسف نهفته اند؛ امّا قرآن به هیچ یک از آن ها تصریح نمی کند، لیکن صحنه را به گونه ای می آراید که هر کس به فراخور فهم خویش بهره ای از آن ها را دریابد و هر چه ژرف تر قصّه را بکاود، اوصافی فراتر و دقیق تر بیابد. و این، خود، نیز از رموز جاودانگی و شکوه قرآن است.

دریغ است این نکته ناگفته ماند که یوسف با چنین ویژگی هایی، علاوه بر واقعی بودن، تمثیلی نیکو از همه مردان بزرگی است که از وطن خویش هجرت می کنند و سپس با کاردانی و تدبیر و تقوا، چرخ های بزرگ اقتصاد را در سرزمین های دیگر می گردانند و منشأ خدمات بسیار می شوند. اکنون انصاف دهید آیا یوسف را می توان، چنان که دکتر خلف الله مرتکب شده است،<sup>(۱)</sup> تمثیلی از بنی اسرائیل و یهودیانی گرفت که هم اینک به این وصف مشهورند و در سرزمین های گوناگون خدایگان اقتصاد و قدرت مالی اند؟

### ۱۳ \_ ۳ \_ ۴. مردان بی نام و نشان

۱۳ \_ ۳ \_ ۴. مردان بی نام و نشان

از عناصر سازنده قصّه، مشخصات آدم ها و ویژگی های جسمی و روحی و عقلی آنان است. آدم های قصّه باید برای مخاطب کاملاً ملموس و زنده و دارای وجودی حقیقی و متمایز از دیگران باشند. گاه در قصّه، ذکر همان ویژگی ها کفایت می کند و نیازی به ذکر نام فرد باقی نمی ماند. مثلاً گفته می شود: راننده، کارگر، یکی از مسافران. و گاه ذکر نام و مشخصات جزئی تر

۱- الفَنّ القصصی فی القرآن الکریم، ص ۲۸۳.

لازم است. و این، تابع نقشی است که یک شخص در قصه دارد و نوع و میزان حوادثی که به او مربوطند.

در قصه های بشری که معمولاً زاینده خیالند، بیش تر آدم ها خلق شده قصه سازند. از این رو، بسیار پیش می آید که به نام شخص اشاره نمی شود، بلکه بر ویژگی های شخصیتی او تأکید می شود؛ یعنی همان ویژگی هایی که بر اشخاص دیگر با همان «تیپ» قابل تطبیق است. اما در قصه های قرآن که سراسر از واقعیت ها لبریزند، هر شخص دارای وجود خارجی است، خواه به حافظه تاریخ سپرده شده و خواه از یادها رفته باشد. از این رو، نام بسیاری از پیامبران آسمانی و نیز مبارزه جویان با دعوت پیامبران همچون هامان و سامری و جالوت در میان آمده است. اشخاصی که نام یا ویژگی هایشان در قصه های قرآن آمده، ارتباطی وثیق و عمیق با رویدادهای هر قصه دارند و نزد مخاطب از وحدت کامل با حوادث برخوردارند. در عین حال، اشخاصی که تنها کارکردشان در قصه اعتبار دارد، با نام مورد اشاره قرار نمی گیرند، مانند همراه موسی، مؤمن قوم فرعون، و همراه سلیمان که او را نزد ملکه سبا بُرد.

اکنون به قصه یوسف نظر افکنید. در یکی از فصل های این قصه، بحران آغاز می شود: همسر «عزیز مصر»، در یوسف جوان آیات زیبایی و شادابی و ادب کریمانه را می نگرد و به او دل می بندد. یوسف که از چشمه تقوا سیراب است، حیا می ورزد و دامن عفت را از کف نمی نهد؛ در عین حال، جوانمردی اش نیز او را فرمان می دهد که در برابر اعتماد و لطف «عزیز»، خیانت و فریب روا ندارد. سرانجام، زن خلوتی می سازد تا به کام دل خویش برسد، اما یوسف نجات خود را در گریز از این کانون آتش می یابد. در همان

حال که وی قصد بیرون آمدن دارد، «عزیز» به آستانه در می رسد و پیراهن دریده او را می نگیرد؛ پیراهنی که لحظه ای پیش به هنگام گریز، زن آن را دریده است. در این جاست که زن او را به خیانت متهم می کند و یوسف بی گناه روانه زندان می شود. سال ها می گذرد و عاقبت یوسف از محبس رهایی می یابد و خزانه دار پادشاه مصر می شود.

در این فصل، شخصیت یوسف همان است که هست. اگر صدبار این فصل را بخوانیم، نسبت به او موضعی تازه نمی یابیم. نحوه روایت قصه آن چنان صادقانه است که بازخوانی آن ما را به عمق و دقت بیش تر هدایت می کند، اما سبب نمی شود که دیدگاهی متفاوت درباره یوسف بیابیم. این از آن روست که ما هرگز احساس نمی کنیم این شخصیت، خلق شده قصه گوست یا ویژگی ها و حالات ترسیم شده اش تابع اختیار و هدایت قصه ساز است. اصولاً از ویژگی های قصه بشری این است که به تناسب خواست و خلق قصه پرداز، حالات و صفات اشخاص رنگ و دگرگونی گیرد؛ اما در قصه قرآنی، مخاطب با شخصیتی کاملاً منطبق با صفات و حالات واقعی اش روبه روست که پا به پای قصه تحوّل و تغییر غیر طبیعی نمی پذیرد.

۱۴\_۳\_۴. فرشته

۱۴\_۳\_۴. فرشته

فرشتگان از دیگر شخصیت های قصه قرآنی اند. فرشتگان به تدبیر و امر خداوند، می توانند در هیأت های گونه گونه جلوه کنند. از جمله، در قصه های ابراهیم و لوط و زکریا و مریم، و به اعتقاد برخی: در قصه داوود، در لباس انسان ظهور کرده اند.

فرشتگان در لباس میهمان بر ابراهیم و نیز بر لوط وارد شدند. ابراهیم از آنان پذیرایی کرد، اما لوط دچار بیم شد. قصه این دو را بنگرید:

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلَنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبَشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبَثَ أَنْ جَاءَ بِعَجَلٍ حَنِيدٍ . فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ لُوطٍ . وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ . قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ . قَالُوا اتَّعَجِبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ . فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبَشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ . إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ . يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرٌ رَبِّكَ وَأَنْهُمْ اتَّيَهُمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ . وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ . وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هُوَ لَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ - وَلَا تُخْزَوْنَ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ . قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَالَنَا فِي بَنَاتِكُمْ مِنْ حَقٍّ وَانْكَرْتُمْ لَكُمْ مَا نُرِيدُ . قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوَى إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ . قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصْطَلُوا إِلَيْكَ فَاسْرِبْ بِالْهَلِكِ بَقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ . فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنصُودٍ . مُسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ . (۱)

به تحقیق رسولان ما برای ابراهیم مرده آوردند. گفتند: سلام. گفت: سلام. و لحظه ای بعد گوساله ای بریان حاضر آورد. و چون دید که بدان دست نمی یازند، آنان را ناخوش داشت و در دل از آنها بیمناک شد. گفتند: مترس، ما بر قوم لوط فرستاده شده ایم. زنش که ایستاده بود، خندید. او را به اسحاق بشارت دادیم و پس از اسحاق به یعقوب. زن گفت: وای بر من، آیا در این پیرسالی می زایم و این شوهر من نیز پیر است؟ این چیز عجیبی است. گفتند: آیا از فرمان

خدا تعجب می کنی؟ رحمت و برکات خدا بر شما اهل این خانه ارزانی باد. او ستودنی و بزرگوار است. چون وحشت از ابراهیم برفت و او را نوید آمد، با ما درباره قوم لوط به مجادله برخاست. ابراهیم بردبار است و رئوف است و فرمانبردار است. ای ابراهیم، از این سخن اعراض کن. فرمان پروردگارت فراز آمده است و بر آنها عذابی که هیچ برگشتی ندارد فرود خواهد آمد. چون رسولان ما نزد لوط آمدند، لوط اندوهگین و دلتنگ شد و گفت: امروز روز سختی است. و قومش شتابان نزد او آمدند و آنان پیش از این مرتکب کارهای زشت می شدند. لوط گفت: ای قوم من، اینها دختران من هستند. برای شما پاکیزه ترند. از خدا بترسید و مرا در برابر مهمانانم خجل مکنید. آیا مرد خردمندی در میان شما نیست؟ گفتند: تو خود می دانی که ما را به دختران تو نیازی نیست و نیز می دانی که چه می خواهیم. لوط گفت: کاش در برابر شما قدرتی می داشتیم، یا می توانستم به تکیه گاهی استوار پناه ببرم. گفتند: ای لوط، ما رسولان پروردگار تو هستیم. اینان، هرگز به تو دست نخواهند یافت. چون پاسی از شب بگذرد، خاندان خویش را بیرون ببر. و هیچ یک از شما روی برنگرداند جز زنت که به او نیز آنچه به آنها رسد خواهد رسید. وعده آنها صبحگاه است. آیا صبح نزدیک نیست؟ چون فرمان ما فراز آمد، آنجا را زیر و زبر کردیم و بر آن شهر بارانی از سنگهایی از سجیل، پی در پی، فرو باریدیم؛ که بر آنها نشان پروردگارت بود و چنین عذابی از ستمکاران دور نیست.

نیز فرشته ای در لباس بشر بر مریم فرود آمد. او دچار اضطراب شد و به خداوند پناه برد:

وَأذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا. فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا. قَالَتْ أَنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا. قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا. قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا. قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا. (۱)

در این کتاب مریم را یاد کن، آنگاه که از خاندان خویش به مکانی رو به سوی بر آمدن آفتاب، دوری گزید. میان خود و آنان پرده ای کشید و ما روح خود را نزدش فرستادیم و چون انسانی تمام بر او نمودار شد. مریم گفت: از تو به خدای رحمان پناه می برم، که پرهیزگار باشی. گفت: من فرستاده پروردگار تو هستم، تا تو را پسری پاکیزه ببخشم. گفت: از کجا مرا فرزندی باشد، حال آنکه هیچ بشری به من دست نزده است و من بدکاره هم نبوده ام. گفت: پروردگار تو اینچنین گفته است: این برای من آسان است. ما آن پسر را برای مردم آیتی و بخشایشی کنیم و این کاری است حتمی و پایان یافته.

زکریا نیز آن گاه که در محراب بود، ندای فرشته را شنید. همچنین فرشتگان بر داوود وارد شدند و او دچار هراس شد. و هم دو فرشته به نام های هاروت و ماروت به بابل در آمدند و همانند بشر به مردم سحر آموختند و به آنان گفتند: «ما فتنه ایم [= کار ما فتنه است.]]» (۱).

در بیش تر قصه های قرآن، فرشتگانی که به عنوان شخصیت قصه ظهور می کنند، کارهای شگفتی برانگیز و عادت گریز انجام نمی دهند. و این در جو آن روز مطلبی در خور تأمل است و نشان می دهد که در قصه های قرآن، دامن زدن به اوهام و خرافه ها، حتی آن جا که مخاطب طبیعتاً انتظار آن را داشته است، هرگز مورد نظر نبوده است. و این، خود، از وجوه افتراق اساسی قصه های قرآن با قصه های بشری است. آری، در جایی که فرشتگان قهرمان های قصه اند نسبت دادن کارهای عجیب به آنان، جذبه و تأثیر و زیبایی قصه را می افزاید؛ اما این تا جایی مد نظر قصه قرآنی است که

ارزش های مهمّ دعوت اسلامی به فراموشی سپرده نشود. و حاشا که کتاب حقیقت، بر مدار اوهام و خرافه ها قصّه پرورد.

### ۱۵-۳-۴ جن

۱۵-۳-۴ جن

یکی دیگر از شخصیت های قصّه های قرآنی، جن است. جن در صورت بشر ظاهر نمی شود و در حالی که معمولاً به چشم بشر صورت محسوس ندارد، در حرکت و گفت و گوست. جن همانند انسان اندیشه اش را ابراز می کند؛ مثل او بیم و امید می ورزد؛ و چون وی مؤمن و کافر دارد. اهل مجادله و گفت و گوست، همان گونه که انسان ها چنین می کنند. این تصویری است که سوره جن به نمایش می گذارد.

و امّا در قصّه سلیمان، تصویرهای دیگری از جن را نیز می بینیم. در این جا، جن غَوَاص و بَنَّا و ... می شود و نزد سلیمان کار می کند. این تصویر برای عرب دوران جاهلیت کاملاً شناخته شده بوده و نمونه هایش را به ویژه در شعر «نابغه» می توان جست. تصویر جن در قصّه سلیمان از این قرار است:

فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ . وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بِنَاءٍ وَغَوَاصٍ . وَأَخْرَيْنَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ . (۱)

پس باد را رام او کردیم که به نرمی هر جا که آهنگ می کرد، به فرمان او می رفت . و گروه جن را، که هم بَنَّا بودند و هم غَوَاص . و گروهی دیگر را، که همه بسته در زنجیر او بودند .



وَلَسِيْلِيْمَنَ الرَّيْحِ غُدُوْهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَارْسِيْلُنَا لَهُ عَيْنَ الْقَطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَنْ يَزِيْغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيْرِ . يَعْمَلُوْنَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَّحَارِيْبٍ وَتَمَاثِيْلٍ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُوْرٍ رَاسِيَاتٍ اِعْمَلُوْا اَلْ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيْلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشُّكُوْرُ . فَلَمَّا قَضٰىنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلٰى مَوْتِهِ اِلَّا- دَابَّةُ الْاَرْضِ تَاْكُلُ مِنْسَاَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ اَنْ لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوْا فِي الْعَذَابِ الْمُهِيْنِ . (۱)

و باد را مسخر سلیمان کردیم. بامدادان یک ماهه راه می رفت و شبانگاه یک ماهه راه. و چشمه مس را برایش جاری ساختیم و گروهی از جن به فرمان پروردگارش برایش کار می کردند و هر که از آنان سر از فرمان ما می پیچید به او عذاب آتش سوزان را می چشانیدیم. برای وی هر چه می خواست از بناهای بلند و تندیسها و کاسه هایی چون حوض و دیگهای محکم برجای، می ساختند. ای خاندان داود، برای سپاسگزاری کاری کنید و اندکی از بندگان من سپاسگزارند. چون حکم مرگ را بر او رانیدیم حشره ای از حشرات زمین مردم را بر مرگش آگاه کرد: عصایش را جوید. چون فرو افتاد، گروه جن دریافتند که اگر علم غیب می دانستند، در آن عذاب خوار کننده نمی ماندند.

#### ۱۶\_ ۳\_ ۴. نظریه «چهره خیالی جن»

#### ۱۶\_ ۳\_ ۴. نظریه «چهره خیالی جن»

ناگفته نگذاریم که برخی می کوشند به استناد همین دو چهره جن در سوره جن و قصه سلیمان، یکی را واقعی و دیگری را تمثیلی و خیالی و زاییده ذهن مخاطبان عرب در آن روزگار فرض کنند. بدیهی است که نه تنها این ادعا هیچ دلیلی ندارد، بلکه از آن جا که قرآن پیکره ای واحد است، باید همه اوصافی که برای یک چهره یا رویداد یا ... در آن می آید، بر روی هم در نظر گرفته شود. از این رو، جن همانند همه شخصیت های دیگر، وجودی

حقیقی دارد و البتّه این چهره از منظرهای گوناگون در قرآن به نمایش نهاده شده است. حال چه بُعدی دارد که عرب دوران جاهلی نیز از طریق کتب پیشین با برخی از این منظرها آشنا بوده باشد؟

### ۱۷\_۳\_۴. ابلیس

۱۷\_۳\_۴. ابلیس

از دیگر شخصیت‌ها در قصه قرآنی ابلیس است. از ابلیس نیز منظرهای گوناگون به نمایش نهاده شده است: برخوردش با خداوند در قصه آفرینش آدم، رویارویی اش با آدم در قصه بیرون شدن از بهشت، و فتنه انگیزی‌ها و تکبرورزیدن هایش. این شخصیت نیز همانند دیگر شخصیت‌های قصه‌های قرآنی، واقعی است و البتّه درس‌ها و پیام‌های نمادین هم دارد. بسیار تفاوت است میان نمادین شمردن یک شخصیت یا رویداد، و نمادین دانستن پیام‌های آن.

### ۱۸\_۳\_۴. نظریه «نمادین بودن ابلیس»

۱۸\_۳\_۴. نظریه «نمادین بودن ابلیس»

قرآن آشکارا خبر می‌دهد که ابلیس و ماجراهایش حقیقی‌اند و با این حال، عده‌ای می‌کوشند تا آن را رمزی و نمادین نشان دهند:

ما می‌خواهیم از این قصه، بر پایه نمادین بودنش، چنین دریابیم که جنگ میان مؤمن و مستکبر را به نمایش می‌نهد. مستکبر می‌کوشد بر مؤمن پیروز گردد و با وعده و آرزو پروری او را از مسیر بندگی و ایمان بیرون سازد... پایان قصه در قرآن کریم نیز بر همین مطلب دلالت می‌کند، به ویژه پس از آن

که قرآن پیام خود را در خطاب به معاصران پیامبر ابلاغ می کند. (۱)

روشن است که این گونه برداشت ها تنها تأویل های شخصی و سلیقه ای اند. جای شگفتی است که برخی از دانشوران روشنفکر معاصر به مفسران کهن اعتراض می کنند \_ و اعتراضشان نیز بجاست \_ که چرا این همه از ظهور آفتاب گون قرآن سر می پیچند و افکار خود را بر آن تحمیل می کنند؛ اما در چنین مواردی صرفاً برای خوشامد های ذوقی، چنین بر قرآن جفا روا می دارند. این که قرآن در پایان قصه به معاصران پیامبر خطاب می کند، امری طبیعی است؛ زیرا اصولاً قصه قرآنی برای عبرت آموزی است. اما این چه دلالتی دارد بر این که قصه آدم و ابلیس رمزی و نمادین است و شخصیت ابلیس تمثیلی است؟ نیز درست است که می توان از این قصه درگیری دائم جناح ایمان و استکبار را فهمید؛ اما نمادین بودن پیام یک قصه، با واقعی بودن آن قصه ناسازگار نیست. اصولاً از همه قصه های واقعی قرآن، می توان و باید، پیام ها و درس های تمثیلی نیز برگرفت تا رمز جاودانگی قرآن و مخاطب آن با مردم همه عصرها تبیین گردد.

#### ۴\_۴. حادته

#### اشاره

#### ۴\_۴. حادته

از مهم ترین عناصر قصه قرآنی، حادته است. طبیعت حوادث قصه های قرآنی متفاوت است. در این قصه ها، حوادث سه گونه اند: زاییده قضا و قدر، غیر عادی و اعجازین، عادی و طبیعی.

۱- الفن القصصی فی القرآن الکریم، ص ۲۷۲ و ۲۷۳.

## ۱\_ ۴\_ ۴. حادثه زاییده قضا و قدر

## ۱\_ ۴\_ ۴. حادثه زاییده قضا و قدر

این نوع از حوادث، نتیجه حضور قضا و قدر در قصه است. مثلاً رسولی می آید، قومش او را تکذیب می کنند و از او نشانه های رسالتش را می جویند، پس از دیدن آیات باز عناد می ورزند و انواع مشقت ها را بر وی روا می دارند تا جایی که خداوند عذاب را بر معاندان و کافران نازل می فرماید. یه این تصویر بدیع و زیبا بنگرید:

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ . إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلا تَتَّقُونَ . إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ - وَأَطِيعُوا . وَمَا أَسئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا - عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ . أَتَتْرَكُونَ فِي مَا هُنَا آمِنِينَ . فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ . وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ . وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ . فَاتَّقُوا اللَّهَ - وَأَطِيعُوا . وَلَا - تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ . الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا - يُصْلِحُونَ . قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَيَّرِينَ . مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأَبِئِ بِأَنْتَ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ . قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ . وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ . فَعَقَرُوهَا فَاصْبِرُوا نَادِمِينَ . فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ . وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ . (۱)

قوم ثمود پیامبران را تکذیب کردند . آنگاه که برادرشان صالح گفت: آیا پروا نمی کنید؟ من برای شما پیامبری امین هستم . از خدا بترسید و از من اطاعت کنید . من از شما در برابر هدایت خود مزدی نمی طلبم . مزد من تنها بر عهده پروردگار جهانیان است . آیا پندارید که شما را در این نعمتها، ایمن رها می کنند؟ در باغها و چشمه سارها؟ و کشتزارها و نخلها با آن

شکوفه های نرم و لطیف؟ و شادمانه در کوهها خانه هایی می تراشید؟ پس، از خدا بترسید و از من اطاعت کنید . و فرمان این اسرافکاران را مپذیرید: اینان که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند . گفتند: جز این نیست که تو را جادو کرده اند . تو نیز بشری همانند ما هستی . اگر راست می گویی نشانه ای بیاور . گفت: این ماده شتر من است . یک روز آب خوردن حق او باشد و یک روز حق شما . به آن آسیبی مرسانید که عذابِ روزی بزرگ شما را فرو می گیرد . آن را کشتند و پشیمان شدند . پس عذاب آنها را فرو گرفت . هر آینه در این عبرتی است، و بیشترینشان ایمان نیاوردند . هر آینه پروردگار تو پیروزمند و مهربان است .

## ۲\_ ۴\_ ۴. حادثه غیر عادی و اعجازین

### ۲\_ ۴\_ ۴. حادثه غیر عادی و اعجازین

این نوع از حوادث در زمره اموری است که خداوند با قدرت و حکمت خاص خویش به دست پیامبران جاری می کند یا بی واسطه در جهان هستی جلوه می بخشد تا نبوت پیامبری را به مردم نشان دهد. از این قبیل است:

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخَلَّقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ . وَإِذْ أُوحِيَتْ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ . إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ - إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ . قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَّقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ . قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ . قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا

عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدَ مَنكُم فَاِنِّي اَعَذُّهُ عَذَابًا لَا اَعَذُّهُ اَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ . (۱)

خدا به عیسی بن مریم گفت: نعمتی را که به تو و مادرت ارزانی داشته ام یاد کن، آن زمان که به روح القدس یاریت کردم تا تو چه در گهواره و چه در بزرگسالی سخن گویی، و به تو کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم. و آنگاه که به امر من از گِل چیزی چون پرنده ساختی و در آن دمیدی و به امر من پرنده ای شد و کور مادرزاد و پیسی گرفته را به فرمان من شفا دادی و مردگان را به فرمان من زنده بیرون آوردی و چون با این دلایل روشن نزد بنی اسرائیل آمدی، من آنان را از آسیب رساندن به تو باز داشتم و از میانشان کسانی که کافر بودند گفتند که این جز جادویی آشکار نیست. و به خواریان وحی کردم: به من و به پیامبر من ایمان بیاورید. گفتند: ایمان آوردیم، گواه باش که ما تسلیم هستیم. و خواریان پرسیدند: ای عیسی بن مریم، آیا پروردگار تو می تواند که برای ما از آسمان مائده ای فرستد؟ گفت: اگر ایمان آورده اید، از خدا بترسید. گفتند: می خواهیم که از آن مائده بخوریم تا دلهایمان آرام گیرد و بدانیم که تو به ما راست گفته ای و بر آن شهادت دهیم. عیسی بن مریم گفت: بار خدایا، ای پروردگار ما، برای ما مائده ای از آسمان بفرست، تا ما را و آنان را که بعد از ما می آیند عیدی و نشانی از تو باشد، و ما را روزی ده که تو بهترین روزی دهندگان هستی. خدا گفت: من آن مائده را برای شما می فرستم؛ ولی هر که از شما از آن پس کافر شود چنان عذابش می کنم که هیچ یک از مردم جهان را آن چنان عذاب نکرده باشم.

### ۳ \_ ۴ \_ ۴. جلوه طبیعی دو نوع حادثه مزبور

#### ۳ \_ ۴ \_ ۴. جلوه طبیعی دو نوع حادثه مزبور

این هر دو نوع حادثه، خواه آن که زاییده قضا و قدر است و خواه این که اعجازین، در قصه قرآنی کاملاً طبیعی و واقعی جلوه می کنند. سرّ این مطلب نیز همان است که اصولاً قصه قرآنی بازگوینده حقایق است و خواننده هر

چه را در آن می بیند، به چشم واقعیت می نگرد. بسیار شگفتی زاست که برخی می پذیرند این دو نوع حادثه واقعی و طبیعی اند، (۱) لیکن از این سرّ غافلند و در جای های دیگر به تمثیل و اسطوره در قصّه های قرآن قائل می شوند.

#### ۴ \_ ۴ \_ ۴. سبب عنایت به این دو نوع حادثه

۴ \_ ۴ \_ ۴. سبب عنایت به این دو نوع حادثه

این که اصولاً چرا قرآن تا این اندازه به این دو نوع حادثه اهمّیت داده است، نیز جای تأمل دارد. بارها گفته ایم که قصّه های قرآن جز حق و واقعیت محض چیزی را روایت نمی کنند، امّا باید عنایت داشت که در گزینش واقعیت ها دقیقاً به فضای ذهنی مخاطبان نظر دارند. در آن روزگار، مخاطبان دعوت پیامبر می پنداشتند که همه حقایق یک پیامبر بسته به این است که معجزه های بزرگ بیاورد و کارهای فراتر از عادت انجام دهد. قرآن به این نیاز پاسخ می دهد و در قصّه پیامبران پیشین، فراوان از این معجزات یاد می کند تا به آنان بگوید که این نیاز چندان صادقانه نیست و بسیاری از امم پیشین پس از دیدن آن معجزات نیز ایمان نیاوردند:

وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ  
(۲).

و اگر ما فرشتگان را بر آنها نازل کرده بودیم و مردگان با ایشان سخن می گفتند و هر

۱- الفنّ القصصی فی القرآن الکریم، ص ۲۹۰ و ۲۹۱.

۲- انعام / ۱۱۱.

چیزی را دسته دسته نزد آنان گرد می آورديم، باز هم ايمان نمی آوردند، مگر اينکه خدا بخواهد. وليک بيشرشان جاهلند .

اين نيز از ظرافت های هنری قرآن است که هم نياز مخاطب را نادیده نمی گیرد و هم رسالت خویش را فدای اين نياز نمی کند. توجه به نياز مخاطب بدین معنا نیست که هنرمند همه هم و غم خویش را برای برآوردن حاجت او صرف کند. امروز بسياری از مخاطبان، ابتدال و سکس گرایی را از هنرمند انتظار دارند؛ و گروهی از هنرمندان به همین بهانه ساحت مقدس هنر را به اين مقوله آلوده اند. هنرمند آن است که در آثار خود از اين نياز سخن بگوید، ليکن به گونه ای که مخاطب دریابد نياز حقیقی در کجا نهفته است و تشنگی راستین چیست و چشمه حقیقت کجاست. راز توجه عرفای ادیب و ادبای عارف ما به برخی از مقولات کنایه نیز در همین نکته ظریف قابل جست و جوست. قصه قرآنی آگاهانه از آن حوادث یاد می کند تا به مخاطب بفهماند که گره حقیقت جویی انسان در اين اوهام قابل جست و جو نیست، گرچه بسياری تنها راه ارزشیابی دعوت رسولان را همین امور می دانند. اين نکته نیز جای تأمل دارد که نياز مذکور تنها به آن دوره مختص نبوده است. حتی امروز نيز، در عصر توسعه تمدن، آنچه بیش از هرچیز ذهن ها را می فریبد و دل ها را می برد، همین ادعاهاست که معمولاً نيز گزاره اند. کافی است جار و جنجال به پا کنی که غیب می دانی یا آینده را از پیش می بینی یا با شعاعی از انگشتان بیماری ها را درمان می کنی یا ... آن گاه حتی همین عالمان و روشنفکران و علم زدگان برآستان خانه ات دخیل می بندند!



**۵\_۴\_۴. حادثه عادی و طبیعی****۵\_۴\_۴. حادثه عادی و طبیعی**

نوع دیگر از حوادث در قصه های قرآن، همین رویدادهای جاری در زندگی طبیعی ما انسان هاست. این نوع نیز در قصه قرآنی فراوان یافت می شود. رسولان و غیر رسولان، به عنوان افراد عادی، قهرمان بسیاری از قصه های قرآنی و با همین اتفاقات معمولی سروکار دارند. شاید زیباترین و خوش پرداخت ترین مثال این قصه ها، سرگذشت یوسف باشد.

در شرح این گونه حوادث، قصه قرآنی هرگز به تصویر ماجرا کفایت نمی ورزد؛ بلکه شیوه گزینش بخش های یک حادثه و چگونگی برقراری پیوند میان آن هاست که روایت قرآن از آن حادثه را جذاب و درس آموز می کند. خوب است اکنون درباره همین نحوه برقراری پیوند میان حوادث قدری سخن گوئیم.

**۶\_۴\_۴. محور ارتباط وقایع، غرض اصلی هر قصه است****۶\_۴\_۴. محور ارتباط وقایع، غرض اصلی هر قصه است**

در قصه های قرآن معمولاً زمان عامل ارتباط میان وقایع نیست. غرض و مقصد اصلی هر قصه نوع ارتباط را تعیین می کند و محور اصلی را روشن می سازد. برای دریافت این نکته، باید به قصه ای واحد نگریست که از دو منظر و با دو غرض روایت گشته است. به سیر حوادث و نحوه گسترش آن ها در این دو روایت از قصه ابراهیم عنایت ورزید:

روایت سوره هود:

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامًا قَالُوا فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيدٍ . فَلَمَّا رَأَى آيِدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ .

وَأَمْرَاتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَقَ وَمَنْ وَرَاءَ إِسْحَقَ يَعْقُوبَ . قَالَتْ يَا وَيْلَتَى ءَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلَى شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ . قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ . فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ . إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ . يَا إِبْرَاهِيمَ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ. (۱)

به تحقیق رسولان ما برای ابراهیم مژده آوردند. گفتند: سلام. گفت: سلام. و لحظه ای بعد گوساله ای بریان حاضر آورد. و چون دید که بدان دست نمی یازند، آنان را ناخوش داشت و در دل از آنها بیمناک شد. گفتند: مترس، ما بر قوم لوط فرستاده شده ایم. زنش که ایستاده بود، خندید. او را به اسحاق بشارت دادیم و پس از اسحاق به یعقوب. زن گفت: وای بر من، آیا در این پیر سالی می زایم و این شوهر من نیز پیر است؟ این چیز عجیبی است. گفتند: آیا از فرمان خدا تعجب می کنی؟ رحمت و برکات خدا بر شما اهل این خانه ارزانی باد. او ستودنی و بزرگوار است. چون وحشت از ابراهیم برفت و او را نوید آمد، با ما درباره قوم لوط به مجادله برخاست. ابراهیم بردبار است و رئوف است و فرمانبردار است. ای ابراهیم، از این سخن اعراض کن. فرمان پروردگارت فراز آمده است و بر آنها عذابی که هیچ برگشتی ندارد فرود خواهد آمد.

روایت سوره ذاریات:

هَلْ أَتَتْكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ . إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ . فَرَاغَ إِلَى أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعَجَلٍ سَمِينٍ . فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ . فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ . فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صِرِّهِ فَصَكَتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ . قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ . قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ . قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا

إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ . لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ . مُّسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ . فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ . فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ . وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ . (۱)

آیا داستان مهمانان گرامی ابراهیم به تو رسیده است؟ آنگاه که نزد او آمدند و گفتند: سلام. گفت: سلام، شما مردمی ناشناخته اید. در نهان و شتابان نزد کسان خود رفت و گوساله فر بهی آورد. طعام را به نزدشان گذاشت و گفت: چرا نمی خورید؟ و از آنها بیمناک شد. گفتند: مترس. و او را به فرزندى دانا مژده دادند. و زنش فریاد زنان آمد و بر روی زد و گفت: من پیر زالی نازیم. گفتند: پروردگار تو اینچنین گفته است. و او حکیم و داناست. گفت: ای رسولان، به چه کار آمده اید؟ گفتند: ما را بر مردمی تبهکار فرستاده اند تا تکه های کلوخ بر سرشان بباریم، که بر آنها از جانب پروردگارت برای متجاوزان نشان گذاشته اند. پس همه کسانی را که ایمان آورده بودند بیرون بردیم. و در آن شهر جز یک خانه از فرمانبرداران نیافتیم. و در آن سرزمین برای کسانی که از عذاب دردآور می ترسند نشانی باقی گذاشتیم.

این حوادث با آن که مربوط به قصه ای واحد هستند، دارای یک نحوه چینش نیستند. از لحاظ میزان قبض و بسط وقایع نیز دو روایت متفاوتند. حتی سخن فرشتگان نیز با ظواهری گوناگون روایت شده است. این تفاوت هرگز بر تناقض دو تصویر مذکور دلالت نمی کند. رسم قصه گویی قرآن این است که به تناسب غرض و هدف قصه، نوع ربط و محور ارتباط قصه را انتخاب می کند. در روایت سوره هود، هدف آن است که از فشار روحی بر پیامبر اسلام کاسته گردد؛ پس سخن از تفضل به ابراهیم و «بُشری» و قوم لوط (نه مجرمین) و «حمید مجید» است. اما در روایت سوره ذاریات، هدف

این است که کافران و معاندان از عذاب خداوند بیم یابند و دست از عناد بشویند. از این روست که ارتباط حوادث بر مدار همین بیم دهی است و مثلاً- بی درنگ فرشتگان از نزول عذاب بر قوم مجرم لوط سخن می گویند؛ همان فرشتگانی که در روایت اول همین قصه نخست از مژده به لوط سخن گفتند و قومش را مجرم نامیدند.

## ۷-۴-۴. دو شیوه چینش رویدادها

۷-۴-۴. دو شیوه چینش رویدادها

قصه های قرآن در چینش رویدادها دو روال دارند:

۱. چینش مستقیم یا به ترتیب طبیعی وقوع. این نوع در بیش تر قصه های قرآن مشاهده می شود.

۲. چینش غیر مستقیم یا به خلاف ترتیب طبیعی وقوع. برخی معتقدند که این نوع فقط در قصه گاو- گاوی که موسی ذبح آن را از قومش خواست- دیده می شود. (۱) اما نمونه های دیگری از این نوع نیز یافت می گردد؛ مانند قصه ابراهیم در سوره هود و حجر:

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيدٍ. (۲)

به تحقیق رسولان ما برای ابراهیم مژده آوردند. گفتند: سلام. گفت: سلام. و لحظه ای بعد گوساله ای بریان حاضر آورد.

روشن است که مژده دهی این فرشتگان به ابراهیم پس از آن بوده که وی

۱- القصص القرآنی فی منطوقه و مفهومه، ص ۸۸.

۲- هود / ۶۹. نیز این قصه را بنگرید در: حجر / ۵۱ تا ۶۰.

به آنان غذا پیشکش کند و ایشان نپذیرند و او از آن‌ها بهراسد و سپس حقیقت بر وی آشکار گردد. اما در روال قصه، بشارت در آغاز آمده است. از همین قبیل است قصه لوط با این فرشتگان:

فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ . قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنكَرُونَ . قَالُوا يَا لَيْلُ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ . وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ . فَاسْرِبْ أَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أذْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ . وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ . وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ . قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ . (۱)

چون رسولان نزد خاندان لوط آمدند، لوط گفت: شما بیگانه اید . گفتند: نه، چیزی را که در آن شک می کردند آورده ایم . ما تو را خبر راست آورده ایم و ما راستگویانیم . چون پاسی از شب بگذرد، خاندان خود را بیرون ببر . و خود از پی آنها رو و نباید هیچ یک از شما به عقب بنگرد . به هر جا که فرمانتان داده اند بروید . و برای او حادثه را حکایت کردیم که چون صبح فرا رسد ریشه آنها برکنده شود . اهل شهر شادی کنان آمدند . گفت: اینان مهمانان منند، مرا رسوا مکنید .

از قصه لوط در جای های دیگر قرآن برمی آید که این فرشتگان تنها هنگامی حقیقت امر را آشکار کردند که مردم شهر مژده دهان در رسیدند و نسبت به آنان آهنگِ سوء کردند. اما در این جا رهایی و نجات از تنگنا در آغاز آمده و ترتیب زمانی رعایت نشده است.

به نظر می رسد هر جا نظم طبیعی رویدادها رعایت نشده، غرضی خاص در میان بوده است. مثلاً در همین دو قصه، گویا غرض این بوده که برای

کاستن از فشارهای روانی بر پیامبر اسلام، مژده بخشی در آغاز قصه قرار گیرد. پیداست قصه ای که با مژده آغاز می شود، در زدودن اندوه کارساز است. قرینه این سخن آن است که سوره هود، همچون سوره های حجر و یوسف و یونس، در فاصله «سال اندوه» (= عامُ الحُزْن) و هجرت نازل شده است؛ دورانی که از ایام بسیار سخت و پرفشار زندگی پیامبر و دعوت اسلامی به شمار می رود. (۱)

## ۵\_۴. حرکت

### اشاره

#### ۵\_۴. حرکت

زیر فصل ها

#### ۱\_۵\_۴. نقش حرکت

#### ۲\_۵\_۴. حرکت بر مدار واقعیت ناب

#### ۱\_۵\_۴. نقش حرکت

#### ۱\_۵\_۴. نقش حرکت

حرکت در قصه اعم است از انتقال زمانی و مکانی و حادثه ای، و نیز تحولات فکری و عاطفی و احساسی. در حقیقت، هر قصه مجموعه ای از اجزای گوناگون را در برمی گیرد که با انتقال و حرکت دائم رو به رویند. اگر انتقال این اجزا با همناختی و نظم خاص صورت پذیرد، حرکت قصه مطلوب و خاطر نواز خواهد بود؛ همانند نغمه های گوناگون در یک اثر موسیقایی که هریک از سازی برمی آیند، اما وقتی با نظم آهنگین کنار هم قرار می گیرند، از مجموعه آن ها اثری واحد و زیبا پدید می آید.

قصه پرداز با همین «حرکت»، جهانی زنده و پویا پدید می آورد که همه کائنات آن در کنش و واکنشی منطقی و متعادل به سر می برند و در مجموع نظامی واحد را خلق می کنند. این حرکت که تابع حس و شعور

قصه پردازاست، از قانونی یکسان پیروی نمی کند و اصولاً از پیش قابل تعریف و طراحی نیست؛ بلکه معمولاً بعد از خلق حوادث و عناصر قصه به تدریج در لوح خاطر و قلم نقش می گیرد و به این ترتیب، در هر دو قلمرو مادی و معنوی، مسیر قصه را رقم می زند.

## ۲\_۵\_۴. حرکت بر مدار واقعیت ناب

### ۲\_۵\_۴. حرکت بر مدار واقعیت ناب

در قصه قرآنی، «حرکت» به گونه ای وصف ناپذیر جلوه می کند. قرآن یک حادثه را از ریشه و خاستگاه خویش برمی کشد و تا غایت آن سیر می دهد، همان سان که کمانداری تیر را از کمان رهامی کند و به هدف می نشاند، بی آن که تیر لحظه ای بایستد یا از مسیر خود منحرف شود. این از آن روست که سیر یک حادثه در قصه قرآنی، سراسر و لحظه به لحظه بر مدار واقعیت ناب است و هیچ فاصله ای میان ظاهر و باطن اشیا و اشخاص نیست. آن که حق است، باطل نماییست؛ و آن که باطل است، حق نما نیست. حتی آن گاه که، به گمان ما، چهره حق و باطل آمیخته جلوه می کند، با قدری تأمیل چهره واقعی پیدا است. مثلاً در این سخن برادران یوسف خطاب به پدر، ژرفای حقیقت کاملاً آشکار است:

مَالِكُ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ. (۱)

چيست که ما را بر يوسف امين نمي شماری، حال آن که ما خيرخواه او هستيم؟

چرا یعقوب به آنان اعتماد ندارد؟ چرا آن‌ها با تکرار و تأکید، خود را خیرخواه یوسف قلمداد می‌کنند؟ وقتی به پاسخ این پرسش‌ها می‌اندیشیم، می‌بینیم که قرآن با همین عبارت کوتاه چهره واقعی برادران یوسف را نشان می‌دهد.

## ۶\_۴. زمان

### اشاره

#### ۶\_۴. زمان

در قصه، زمان نقشی شگرف دارد. خارج شدن قصه از حدود زمانی، آن را به درختی تبدیل می‌کند که از ریشه‌هایش جدا شده است. چنین درختی شاخ و بال نمی‌گستراند و بار و بر نمی‌گیرد. قصه موفق آن است که با دقت و ظرافت از عنصر زمان بهره‌گیرد و به تناسب فضا و سبک، آن را پررنگ یا کم‌رنگ کند. برای بهره‌گیری از زمان نمی‌توان قاعده‌ای معین بر نهاد. احساس و روح هنرمند است که برای هر قصه، رنگی از زمان برمی‌گزیند.

## ۱\_۶\_۴. نقش زمان

#### ۱\_۶\_۴. نقش زمان

در قصه‌های قرآن، زمان به منزله دستی است که رویدادها را حمل می‌کند و آن‌ها را به حرکت درمی‌آورد. اگر این دست نباشد، رویدادها بی‌جان بر زمین می‌افتند و از حرکت بازمی‌مانند. به این ترتیب، حضور زمان در قصه‌های قرآن حضوری زنده، آگاهانه، و معنادار است. برای نمونه، به قصه یوسف بنگرید:

آن‌گاه که برادران یوسف او را در چاه می‌اندازند، خود می‌دانند که در چهره‌شان نشانه‌های پستی و نیرنگ و دروغ پیداست. پس زمان مناسب برای



باز گفتن خبر به پدر، در پیش بردن حرکت قصه نقشی اساسی دارد. آنان شب را برمی گزینند تا چهره به چهره شدنشان با پدر در روشنایی صورت پذیرد. و قرآن بر این عنصر زمانی تکیه می کند:

وَجَاءُوا آبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ. (۱)

و شبانگاهان نزد پدر خویش آمدند، در حالی که می گریستند.

همین عنصر زمانی است که در حس پدر نیز نقش دارد و او را به این اندیشه وامی دارد که اگر پسرانش صادق بودند، این هنگام دیر را برای بازگفتن خبر بر نمی گزیدند.

در همین قصه، دوران حبس یوسف کاملاً معین نمی شود، بلکه به درازای آن اشاره می شود، زیرا آنچه در روند قصه نقش دارد همین است که یوسف گرچه «چند سال» را در محبس به سر بُرد، هرگز به گمراهی و آلودگی تن نداد و از دعوت الاهی خویش دست نکشید. پس ابهام یافتن زمان در این جا، عین روشنی و روشنایی است:

فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ. (۲)

و چند سال در زندان بماند.

۱- یوسف / ۱۶.

۲- یوسف / ۴۲.

## ۲\_۶\_۴. حرکت زمانی رو به پیش

۲\_۶\_۴. حرکت زمانی رو به پیش

حرکت زمانی در قصه های قرآن، حرکتی رو به پیش است، زیرا طبیعتِ زمان اقتضای چنین حرکتی را دارد. خیال پروری در قصه های معمولی گاه سبب می شود که زمان حرکتی قهقراپی بیابد یا در بستری جامد و ساکن (۱) قرار گیرد؛ اما قصه قرآن که روایت کننده صادق واقعیات است، به همه عناصر طبیعی، همچنان که تحقق یافته اند، نظر می کند. این ترتیب طبیعی زمانی در همه قصه های قرآن، حتی قصه های دارای امتداد و تعدد حوادث مختلف، لحاظ شده است. مثلاً در سوره آل عمران، آن گاه که زنجیره ای از رویدادها را ذکر می کند، به ترتیب طبیعی زمانی کاملاً وفادار می ماند:

۱. گزینش آل عمران به رسالت:

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (۲)

همانا خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید.

۲. نذر کردن مادر مریم که آنچه را در رحم دارد، وقف خدمت به خانه خدا کند:

إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَدَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳)

و زن عمران گفت: ای پروردگار من، نذر کردم که آنچه در شکم دارم از کار این جهانی آزاد و تنها در خدمت تو باشد. این نذر را از من بپذیر که تو شنوا و دانایی.

۱- برای نمونه، مقایسه شود با برخی از فیلم های «کژبشتف کیشلفسکی».

۲- آل عمران / ۳۳.

۳- آل عمران / ۳۵.

۳. کمال یافتن مریم و تربیتش نزد زکریا:

فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا. (۱)

پس پروردگارش آن دختر را به نیکی از او پذیرفت. و به وجهی پسندیده پرورشش داد و زکریا را به سرپرستی او گماشت.

۴. بشارت آسمانی به مریم که باردار عیسی است:

إِذْ قَالَتِ الْمَلِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ. (۲)

فرشتگان گفتند: ای مریم، خدا تو را به کلمه خود بشارت می دهد؛ نام او مسیح، عیسی پسر مریم است، در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان است.

۵. برانگیخته شدن عیسی به رسالت:

وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ. (۳)

و به رسالت، سوی بنی اسرائیلش می فرستد که: من با معجزه ای از پروردگارتان نزد شما آمده ام.

### ۲ \_ ۶ \_ ۴. استثنا در حرکت زمانی: قصه بنی اسرائیل و گاو

۳ \_ ۶ \_ ۴. استثنا در حرکت زمانی: قصه بنی اسرائیل و گاو

در موارد استثنایی، قرآن حرکت طبیعی زمان را در قصه نادیده گرفته است. یکی از این موارد در قصه «بنی اسرائیل و گاو» رخ نموده است. در این قصه،

۱- آل عمران / ۳۷.

۲- آل عمران / ۴۵.

۳- آل عمران / ۴۹.

سیر حوادث به طور طبیعی روایت نمی شود. سیر طبیعی قصه این است:

۱. کسی میان بنی اسرائیل کشته می شود.

۲. مردم اختلاف نظر می یابند که قاتل کیست و نزدیک است که این اختلاف به فساد بزرگ بینجامد.

۳. از موسی می خواهند تا با معجزه ای قاتل را معرفی کند.

۴. موسی فرمان می دهد که گاوی ذبح کنند و پاره ای از گوشت آن را بر کشته زنده تا زنده شود و قاتل را معرفی کند.

۵. مردم بهانه های گوناگون می آورند تا سرانجام گاوی را که باید، ذبح می کنند.

قرآن مرحله های چهارم و پنجم را نخست می آورد و آن گاه از مراحل سه گانه آغازین سخن می گوید:

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ . قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَفَارِصٌ وَلَابِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ . قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنَهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ صِيْرَاءٌ فَاقْعُ لَوْنَهَا تَسِيرُ النَّاطِرِينَ . قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقْرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ . قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَأَذْلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلِّمَةٌ لَاشِيَةٍ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ . وَإِذْقَلْتُمْ نَفْسًا فَاذَارَةٌ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ . فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. (۱)

و به یاد آرید آن هنگام را که موسی به قوم خود گفت: خدا فرمان می دهد که گاوی را

بکشید. گفتند: آیا ما را به ریشخند می گیری؟ گفت: به خدا پناه می برم اگر از نادانان باشم. گفتند: برای ما پروردگارت را بخوان تا بیان کند که آن چگونه گاوی است؟ گفت: می گوید: گاوی است نه سخت پیر و از کار افتاده، نه جوان و کارناکرده، میانسال. اکنون بکنید آنچه شما را می فرمایند. گفتند: برای ما پروردگارت را بخوان تا بگوید آن چگونه گاوی است؟ گفت: می گوید: گاوی است به زرد تند که رنگش بینندگان را شادمان می سازد. گفتند: برای ما پروردگارت را بخوان تا بگوید آن چگونه گاوی است؟ که آن گاو بر ما مشتبّه شده است، و اگر خدا بخواهد ما بدان راه می یابیم. گفت: می گوید: از آن گاوان نیست که رام باشد و زمین را شخم زند و کشته را آب دهد. بی عیب است و یکرنگ. گفتند: اکنون حقیقت را گفتی. پس آن را کشتند، هرچند که نزدیک بود که از آن کار سر باز زنند. و به یاد آرید آن هنگام را که کسی را کشتید و بر یگدیگر بهتان زدید و پیکار در گرفتید و خدا آنچه را که پنهان می کردید آشکار ساخت. سپس گفتیم: پاره ای از آن را بر آن کشته بزیند. خدا مردگان را اینچنین زنده می سازد، و نشانه های قدرت خویش را اینچنین به شما می نمایاند، باشد که به عقل دریابید.

و اما راز این جابه جایی و استثنا: قرآن در این جا نیز به طبیعت و حقیقت رویداد نظر می کند؛ لیکن این طبیعت، خود، منقلب و وارونه است. انسان، به عنوان اصلی ترین عنصر قصّه، مسخ شده و واژگون گشته است. تردید و بد دلی همه وجود آدم ها را انباشته و آنچه را باید در آغاز بنگرند، در پایان، آن هم پس از چند و چون های بسیار می نگرند. پس طبیعت اینان اقتضای کند که قصّه شان واژگون نقل شود تا زمان و آدم ها اتحاد طبیعت یابند.

#### ۴\_۶\_۴. رنگ زمان: ماضی

#### ۴\_۶\_۴. رنگ زمان: ماضی

تنها رنگی که از زمان در قصّه های قرآن پیداست، ماضی بودن است. همه حوادث در ظرف گذشته تحقق می یابند، اما این گذشته دارای حدّ و مرز

خاص نیست. به سال ها و ماه ها اشاره نمی شود؛ و فاصله زمانی مخاطب، هرچند مخاطب دوران پیامبر، با زمان رویداد مورد تأکید قرار نمی گیرد. این پرهیز از محدودسازی زمان، از آن روست که آنچه قصه را پیش می برد و در ابلاغ پیام عبرت زای آن نقش دارد، تنها همین ظرف ماضی است و تعیین زمانی در آن هیچ اثری ندارد.

## ۷\_۴. مکان

### اشاره

۷\_۴. مکان

زیر فصل ها

۱\_۷\_۴. نقش مکان

۲\_۷\_۴. نمونه تأثیر مکان در قصه «اسراء»

۳\_۷\_۴. مکان در قصه یوسف

۴\_۷\_۴. مکان در قصه اصحاب کهف

## ۱\_۷\_۴. نقش مکان

۱\_۷\_۴. نقش مکان

مکان همچون ظرفی است که رویدادهای قصه در آن جای می گیرند و زمان همانند دستی است که آن را حمل می کند. به این ترتیب، نقش مکان در قصه به اهمّیت و تأثیر نقش زمان نیست. بسیار ممکن است که مکان رویدادها در ابلاغ پیام قصه اثری خاص نداشته باشد. به همین دلیل، قرآن اصولاً از مکان قصه یاد نمی کند، مگر آن که نقشی خاص در سیر حوادث و عبرت دهی داشته باشد، مانند مصر و مدین و طور و احقاف.

## ۲\_۷\_۴. نمونه تأثیر مکان در قصه «اسراء»

۲\_۷\_۴. نمونه تأثیر مکان در قصه «اسراء»

از نمونه های روشن تأثیر مکان، قصه «اسراء» است. «مسجد حرام» و «مسجد اقصی» و فاصله میان این دو، همراه عنصر زمانی «شب»، روشنگر حدود این قصه اند و بدون آن ها قصه معراج در هاله ای از ابهام باقی می ماند. حس افتخار و عظمتی که با شنیدن این قصه برای مؤمنان پدیدمی آید، وامدار همین عناصر مکانی و زمانی است. اگر از این دو مسجد و هنگامه شب،

ذکری نمی رفت، هرگز چنین تأثیر عاطفی و احساسی ژرفی از قصه

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. (۱)

منزه است آن خدایی که بنده خود را شبی از مسجدالحرام به مسجدالاقصی که گرداگردش را برکت داده ایم سیرداد، تا بعضی از آیات خود را به او بنماییم، هرآینه او شنوا و بیناست.

### ۳\_ ۷\_ ۴. مکان در قصه یوسف

#### ۳\_ ۷\_ ۴. مکان در قصه یوسف

نمونه دیگر ذکر مکان را در قصه یوسف ملاحظه می کنیم. در این قصه، از سرزمین مصر نام برده می شود که یوسف به آن برده شد و آن گاه از کاردانی یوسف در اداره امور آن، آمدن یعقوب و فرزندانش به آن جا، و شکل گیری هسته بنی اسرائیل در آن سرزمین سخن می رود. این، زمینه ای است هم برای فهم دقیق و عمیق رخدادهای قصه یوسف، و هم برای دریافت آنچه در قصه موسی می آید؛ زیرا فرعون همین بنی اسرائیل را در این سرزمین زیر ستم گرفت و خداوند موسی را برای نجات آنان برانگیخت. پس این هشدار و عبرتی است برای یهود همزیست با مسلمانان تا دریابند همان گونه که خداوند پیامبری را برای رهاسازی پدرانشان در مصر برانگیخت، اینک نیز بر آنان منت نهاده و محمّد را برای رهایی و نجات انسان ها مبعوث کرده است. به این ترتیب، یادکردن از مصر با مقصودی چند جانبه صورت پذیرفته است.



#### ۴\_۷\_۴. مکان در قصه اصحاب کهف

۴\_۷\_۴. مکان در قصه اصحاب کهف

اینک به قصه اصحاب کهف می‌نگریم تا وضع مکان را در آن دریابیم. از آن جا که مکان گسترده در این قصه نقشی ندارد، از آن نامی به میان نمی‌آید؛ یعنی روشن نیست که قصه در کدام کشور و شهر می‌گذرد. امّا از مکان‌های خاص، مانند غاری دور از شهر و سپس از مطلق شهر سخن به میان می‌آید؛ زیرا این‌ها در انتقال روح قصه و وضع روحی و فکری قهرمانان آن کاملاً مؤثرند.

#### ۸\_۴. گفت و گو

##### اشاره

۸\_۴. گفت و گو

زیر فصل‌ها

۱\_۸\_۴. نقش گفت و گو

۲\_۸\_۴. تنوع اسلوبی در گفت و گو

۳\_۸\_۴. نمونه گفت و گو در قصه موسی و دو دختر

۴\_۸\_۴. حفظ هویت گفت و گوگران

۵\_۸\_۴. تناسب گفت و گو با شخصیت

۶\_۸\_۴. ایجاز در گفت و گو

۷\_۸\_۴. «التفات» در گفت و گو

۸\_۸\_۴. نمونه گفت و گو در قصه موسی

#### ۱\_۸\_۴. نقش گفت و گو

۱\_۸\_۴. نقش گفت و گو

«گفت و گو» روح دمیده شده در کالبد یک قصه است. بدون این روح، مجموع واژه های قصه همچون توده ای از سنگ جلوه می کنند. تنوع و رنگارنگی در گفت و گو، به حرکت قصه جمال و متانت می دهد. گفت و گو هر چند ظاهری ساده و سهل دارد، از باطنی پیچیده و بس ظریف برخوردار است. قصه پرداز در نقل یک گفت و گو باید چنان چیره دست باشد که گرمی و پویایی و زندگی را از همین رهگذر به قصه تزریق کند. به بیان دیگر، گفت و گو باید آن قدر دقیق و لطیف باشد که اشارات و حرکات و احساسات نهفته در جان و خاطر شخصیت های قصه را به نمایش گذارد.

## ۲\_۸\_۴. تنوع اسلوبی در گفت و گو

### ۲\_۸\_۴. تنوع اسلوبی در گفت و گو

قرآن شیوه ای واحد را در ساختِ گفت و گوی قصه های خود

برنگزیده است. قصه باید از همه قید و بندهای پیش ساخته آزاد باشد و به تناسب فضا و حال و هوای خود، شیوه ای را جاری کند. از همین رو، اسلوب های گونه گون گفت و گو، در قصه های قرآن به کار گرفته شده اند. مثلاً از لحاظ کوتاهی یا بلندی، اشاره ورزی یا صریح گویی، و اجمال یا شرح جزئیات، همه گفت و گوها همسان نیستند. گاه واقعه مختصر است و گفت و گو بلند؛ و گاه واقعه مفصل است و گفت و گو کوتاه. گاه همان گفت و گو بلند تنها تصویری از یک وجه واقعه را ترسیم می کند و گاه همین گفت و گو کوتاه همه وجوه واقعه را بازمی نمایاند.

### ۳ \_ ۸ \_ ۴. نمونه گفت و گو در قصه موسی و دو دختر

۳ \_ ۸ \_ ۴. نمونه گفت و گو در قصه موسی و دو دختر

اینک نمونه ای را بنگرید از گفت و گویی بلند در واقعه ای مختصر؛ گفت و گو میان موسی و آن دو دختر:

\_\_ ما حَطْبُکُمَا؟

\_\_ شما چه می کنید؟

\_\_ لَا نَسْقِي حَتَّى يُصَدِرَ الرِّعَاءَ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ. (۱)

\_\_ ما آب نمی دهیم تا آن گاه که چوپانان باز گردند؛ که پدر ما پیری بزرگوار است.

با آنکه پرسش موسی بسیار مختصر است، پاسخ دختران به تفصیل می انجامد. سبب این است که بدون چنین پاسخی، فضای قصه ترسیم نمی شود: موسی نمی فهمد چرا دختران برکناره ای ایستاده اند؛ پیر بودن

پدر آنان زمینه طرح حوادث بعدی را فراهم نمی آورد؛ و جوانمردی موسی مجال بروز منطقی نمی یابد. همچنین در همین پاسخ، تصویری روشن و هنرمندانه از تیره قلبی و ناجوانمردی مردم مدین، بدون تصریح واژگانی، به چشم می خورد.

#### ۴\_۸\_۴. حفظ هویت گفت و گوگران

#### ۴\_۸\_۴. حفظ هویت گفت و گوگران

گفت و گو در قصه قرآنی دارای یک ویژگی ممتاز است که بعضی آثار ادبی دیگر از آن بی بهره اند. این ویژگی عبارت است از: حفظ هویت و شخصیت گفت و گوگران. به هنگام خواندن قصه های قرآن، همواره از این توجه برخورداریم که با شخصیت هایی کاملاً واقعی روبه روییم؛ شخصیت هایی با وجود مستقل، منطقی و تفکر خاص، و روش ویژه. یعنی هیچ گاه احتمال نمی دهیم که این کلمات را قلم و قوه خیال یک هنرمند بر زبان شخصیت قصه جاری کرده یا او را به گونه ای حرکت داده باشد که خواه ناخواه به سوی این کلمات سوق داده شود.

مثال روشن، کلمات هدهد است نزد سلیمان. وقتی «کلیله و دمنه» را می خوانیم، حسّی درونی به ما پیام می دهد که حیوان های قصه ها واقعی نیستند، بلکه نمادین و برساخته اند. امّا در قصه هدهد، صادقانه حس می کنیم چنین پرنده ای واقعا وجود داشته و به راستی چنین حرف هایی زده است. همین صداقت در کلام خود او نیز موج می زند:

أَحْطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَأَ بِنَبَأٍ يَقِينٍ . إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ

كُلُّ شَيْءٍ وَّلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ. (۱)

به چیزی دست یافته ام که تو دست نیافته بودی و از سبب برایت خبری درست آورده ام. زنی را یافتیم که بر آنها پادشاهی می کند. از هر نعمتی برخوردار است و تختی بزرگ دارد.

به دلیل همین ویژگی است که گفت و گو در قصه قرآن، اثری ژرف و شگرف بر مخاطب می نهد؛ اثری که معمولاً «کلمه» در آثار مکتوب و «صدا» و «تصویر» در آثار دیداری \_ شنیداری ما از آن برخوردار نیست.

#### ۵ \_ ۸ \_ ۴. تناسب گفت و گو با شخصیت

#### ۵ \_ ۸ \_ ۴. تناسب گفت و گو با شخصیت

از ویژگی های گفت و گو در قصه قرآنی این است که با شخصیت گفت و گوگر تناسب کامل دارد. ایمان و کفر، قوت و ضعف، طبقه اجتماعی، و بسیاری ویژگی های دیگر از رهگذر همین گفت و گوها چهره می نمایند. در مناجات که گفت و گوی فرد با خداست و حتی سخن یک فرد با خود (= گفتمان درونی) نیز این ویژگی ها تجلی دارند. حتی نوع واژه ها و تعابیری که در این گفت و گوها، مناجات ها، و گفتمان های درونی به کاررفته اند، در تبیین ویژگی های شخصیت ها و فضا سازی بسیار مؤثرند. مثلاً از میان انواع عباراتی که در مقام کمک خواستن از پروردگار می توان آورد، سوز و گداز خاص این عبارت کاملاً برجسته است و نشان می دهد از آن کسانی است که در تنگنایی عظیم افتاده اند و چشم امیدشان از هر کس و هر چیز جز خدا و لطف او بریده شده است:

رَبَّنَا اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ. (۱)

ای پرورگار ما! بر ما شکیبایی ببار و ما را مسلمان بمیران.

این سخن از آن جادوگرانی است که ایمان آوردند و از فرعون و تهدیدهایش به پناهگاه لطف خدا روی کردند و با حال فزع مطلق به درگاه او گراییدند.

### ۶\_۸\_۴. ایجاز در گفت و گو

#### ۶\_۸\_۴. ایجاز در گفت و گو

بلاغت قرآن در همه اجزای آن، از جمله قصه هایش، جریان دارد. بلاغت اقتضا می کند که اطناب و زیاده گویی ناروا در کلام راه نیابد. از این رو، گفت و گو در قصه های قرآن، با همه تفصیل و شاخ و برگ ها نمی آید. قرآن تنها عناصر زنده، پویا، بنیادین، و اثرگذار یک گفت و گو را ذکر می کند؛ همان عناصری که از حقیقت راستین و مکنون در ذات اشیا و اشخاص پرده برمی دارند.

این ایجاز و بلاغت مِدارِی، البته، یک فایده هنری بزرگ دارد: آن گاه که گفت و گو بر مدار بلاغت می چرخد، مخاطب فرصت می یابد که حقیقت ناگفته را در قلمرو صورت های اندیشه ای خود بجوید و به این ترتیب، با جولان دادن رُخسِ اندیشه به اقلیم های دور سفر کند. اما گمان نکنید که این فایده هنری سبب می شود تا حقیقت و خیال در قصه های قرآن با یکدیگر درآمیزند؛ زیرا دیگر ویژگی های محوری این قصه ها همواره مخاطب را به

مرکزیت حقیقت توجه می بخشند و نیروی اندیشه او را بر مدار همین مرکز به حرکت درمی آورند. به این سان، هم مخاطب فرصت باریک اندیشی و جولان خاطر می یابد و هم حقیقت به عنوان هسته مرکزی قصه قرآنی حفظ می شود.

### ۷ \_ ۸ \_ ۴. «التفات» در گفت و گو

#### ۷ \_ ۸ \_ ۴. «التفات» در گفت و گو

فنون بلاغی که قرآن را بر جایگاه اعجاز ادبی نشانده اند، در قصه های قرآنی نیز به کار گرفته شده اند. یکی از این فنون «التفات» است. التفات (= گرداندن گفتار از گونه ای به گونه دیگر) در گفت و گوهای قرآنی، از جمله قصه های قرآنی، نیز مشاهده می شود. از نمونه های التفات، سخنی درباره مسیح است که ناگاه به گفتار خود او (= غایب به متکلم) تبدیل می شود:

قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَمْدٌ يَمَسُّنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ . وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ . وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُتْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ . (۱)

مریم گفت: ای پروردگار من، چگونه مرا فرزندی باشد، در حالی که بشری به من دست نزده است؟ گفت: بدین سان که خدا هر چه بخواهد می آفریند. چون اراده چیزی کند به او گوید موجود شو، پس موجود می شود. خدا به او کتاب و حکمت و تورات و انجیل می آموزد.

و به رسالت بر بنی اسرائیلش می فرستد: من با معجزه ای از پروردگارتان نزد شما آمده ام. برایتان از گل چیزی چون پرنده می سازم و در آن می دمم، به اذن خدا پرنده ای شود، و کور مادرزاد را و گرفته را شفا می دهم. و به فرمان خدا مرده را زنده می کنم. و به شما می گویم که چه خورده اید و در خانه های خود چه ذخیره کرده اید. اگر از مؤمنان باشید، اینها برای شما نشانه های حقانیت من است.

اهل فن برآنند که التفات در چنین مواردی به قصد تنبیه ذهنی صورت می گیرد و سبب می شود که فضای قصه در ذهن خواننده بیش تر تجسم و عینیت یابد.

### ۸ \_ ۸ \_ ۴. نمونه گفت و گو در قصه موسی

۸ \_ ۸ \_ ۴. نمونه گفت و گو در قصه موسی

اکنون به نمونه ای زیبا از گفت و گو در قصه های قرآن بنگرید و تأثیر آن را تحلیل کنید. این نمونه را از قصه موسی می آوریم.

در آغاز، گفت و گویی است میان خداوند و موسی:

إِنَّ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ . قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ. (۱)

به سوی آن مردم ستمکار برو: قوم فرعون. آیا نمی خواهند پرهیزگار شوند؟

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذَّبُونِ . وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَى هَرُونَ . وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ. (۲)

گفت: ای پروردگار من، می ترسم که دروغگویم خوانند. و دل من تنگ گردد و زبانه گشاده نشود. هارون را رسالت ده. و بر من به گناهی ادعایی دارند، می ترسم که مرا بکشند.

۱- شعرا / ۱۰ و ۱۱.

۲- شعرا / ۱۲ تا ۱۴.



— قَالَ كَلَّا فَادْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ. (۱)

گفت: هرگز، آیات مرا هر دو نزد آنها ببرید، ما نیز با شما هستیم و گوش فرامی دهیم.

از این پس، موسی و برادرش نزد فرعون می شتابند. اما قرآن می خواهد ما را از مجلس گفت و گوی خداوند و موسی بی هیچ واسطه به مجلس گفت و گوی موسی و فرعون برساند و این دو فضا و مکالمه را در کنار هم قرار دهد تا بر تأثیر گفت و گوها بیفزاید؛ از این رو، ذکری از ملاقات موسی و فرعون و چگونگی آن به میان نمی آورد. پس آن گاه یکسره به مکالمه موسی و فرعون می پردازد و در آغاز، سخن فرعون را ذکر می کند:

— أَلَمْ نُزَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ . وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ. (۲)

آیا به هنگام کودکی نزد خود پرورش ندادیم و تو چند سال از عمرت را در میان ما نگذرانیدی؟ و آن کار را که از تو سر زد مرتکب نشدی؟ پس تو کافر نعمتی.

— فَعَلْتَهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ . فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُزْسِلِينَ . تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ؟ (۳)

آن وقت که چنان کردم، از خطاکاران بودم . و چون از شما ترسیدم گریختم، ولی پروردگار من به من نبوت داد و مرا در شمار پیامبران آورد . و منت این نعمت را بر من می نهی که بنی اسرائیل را برده ساخته ای؟

— وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ؟

۱- شعرا / ۱۵.

۲- شعراء / ۱۸ تا ۱۹.

۳- شعراء / ۲۰ تا ۲۲.

پروردگار جهانیان چیست؟

— رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنتُمْ مُوقِنِينَ.

اگر به یقین می پذیرید، پروردگار آسمانها و زمین و هرچه میان آنهاست.

— [فرعون خطاب به اطرافیاناش:] أَلَا تَشْتَمِعُونَ؟

آیا نشنیدید؟

— رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ.

پروردگار شما و پروردگار نیاکان شما.

— إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ.

این پیامبری که بر شما فرستاده شده، دیوانه است.

— رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنتُمْ تَعْقِلُونَ.

اوست پروردگار مشرق و مغرب و هرچه میان آن دوست، اگر تعقل کنید.

— لَئِنِ اتَّخَذَتِ الْهَآءِ غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ.

اگر جز من کس دیگری را به خدایی گیری به زندانت می افکنم.

— أَوْ لَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ؟

حتی اگر معجزه ای روشن برای تو آورده باشم؟

— فَأَتِ بِهِ إِنَّ كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ. (۱)

اگر راست می گویی، بیاورش.

از این جاست که معجزه موسی رخ می نماید. می بینید که پیاپی آوردن این دو مجلس و حذف صحنه واسطه و زمان و مکان آن، سبب می شود که مخاطب بیش تر با آن فضا احساس همراهی کند و خود را در این گفت و



گوها شریک بیند. نیز می بینید که در متن گفت و گوها عنصر صداقت و واقعیت تا چه حد موج می زند. مثلاً وقتی فرعون عمل پیشین موسی (کشتنِ قبطی) را به رخ او می کشد، وی در پی انکار و رفع اتهام بر نمی آید، بلکه خیلی ساده جواب می دهد:

— آن وقت که چنان کردم، از خطاکاران بودم.

از این مهم تر، هماهنگی مکالمه با واقعیت های احساسی و روحی است. وقتی گفت و گو در اوج شدت و کشاکش است، کلمات طولانی و سنگین هستند. حتی امتداد طولی آن ها نیز بیش تر است. مثلاً به همین پاسخ موسی بنگرید که کامل آن چنین است:

— آن وقت که چنان کردم، از خطاکاران بودم. و چون از شما ترسیدم، گریختم. ولی پروردگار من به من نبوت داد و مرا در شمار پیامبران آورد. و منت این نعمت را بر من می نهی که بنی اسرائیل را برده ساخته ای؟

اما وقتی از شدت مکالمه کاسته می شود، واژه ها ضرب آهنگی روان ترمی یابند و از امتداد طولی شان نیز کاهیده می شود. فرعون این بخش را چنین آغاز می کند:

— پروردگار جهانیان چیست؟

و مکالمه به همین سان ادامه می یابد. این، هرگز صنعتی متکلفانه و شگردی برای قصه گویی نیست، بلکه بازتاب همان واقعیت های جاری در زمان و مکان واقعه است. این گفت و شنیدهای پیاپی و بی مکث، این فراز و

فرودها، این تندی ها و کندی ها، همه، از درون موسی و فرعون و بطن حادثه سرچشمه می گیرند و قرآن فقط آن ها را روایت می کند.

صحنه ای که شرح آن گذشت، ظاهراً نخستین دیدار موسی و فرعون را روایت می کند. اگر به دیدار دیگر این دو در صحنه ای پسین بنگرید، باز می بینید که به تناسب زمینه پیشین و آمادگی فرعون برای برخورد خصمانه، گفت و گو در همه ابعاد ساختاری و آهنگی و کلامی، رنگ تندی و هیجان می پذیرد. (۱) نیز همین تناسب و همگونی را بنگرید در گفت و گوی موسی با برادرش هارون، آن گاه که از میعاد خویش با پروردگار بازگشت و قوم خود را گمراه گشته دید. به آهنگ خشمگینانه، واژه های سنگین، و فضای مه آلود این گفتار موسی عنایت کنید:

یا هَرُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا . أَلَا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي؟ (۲)

ای هارون، هنگامی که دیدی گمراه می شوند، چرا از پی من نیامدی؟ آیا تو نیز از فرمان من سرپیچی کرده بودی؟

۱- بنگرید به: طه / ۴۹ تا ۷۱.

۲- طه / ۹۲ و ۹۳.

## فصل ۵: مفاهیم و آثار قصه قرآنی

### اشاره

فصل ۵: مفاهیم و آثار قصه قرآنی

زیر فصل ها

۱ \_ ۵. پیام های فکری

۲ \_ ۵. پیام های اخلاقی

۳ \_ ۵. سنت های انسانی

۴ \_ ۵. معجزه

۵ \_ ۵. سرنوشت

۶ \_ ۵. مبارزه

۷ \_ ۵. امید

۸ \_ ۵. آثار قصه های قرآن

### ۱ \_ ۵. پیام های فکری

### اشاره

۱ \_ ۵. پیام های فکری

زیر فصل ها

۱ \_ ۱ \_ ۵. طبیعت قصه های قرآن که بیش تر مکی اند

۲ \_ ۱ \_ ۵. دینداری

۳ \_ ۱ \_ ۵. رازدانی پیامبران

**۱ - ۱ - ۵. طبیعتِ قصه‌های قرآن که بیش تر مکی اند**

۱ - ۱ - ۵. طبیعتِ قصه‌های قرآن که بیش تر مکی اند

بیش تر قصه‌های قرآن مکی اند و از این رو عمدتاً به مسائل کلی دین نظر دارند. طبیعت دعوت دینی در آن برهه اقتضا می‌کرده است که نخست پایه‌های دیانت استوار گردد و از مسائل درجه دوم چندان سخن به میان نیاید. بنابراین، پیام‌های عقیدتی قصه‌های قرآن عمدتاً به همین ارزش‌های کلی و درجه یکم مربوطند. البته گاه نیز از مسائل اخلاقی درجه دوم سخن رفته است، مانند مسأله «کم فروشی» که در قصه شعیب به آن اشاره شده است. شاید دلیل این باشد که حتی پس از استقرار ایمان نیز سودجویی‌های اقتصادی، جامعه مؤمنان را آزار می‌دهد و از این رو قرآن آن را در شمار مسائل زیربنایی مورد عنایت قرار داده است. اینک پیام‌های برجسته عقیدتی را در قصه‌های قرآن از نظر می‌گذرانیم.

**۲ - ۱ - ۵. دینداری**

۲ - ۱ - ۵. دینداری

حسن دینداری در انسان ریشه‌ای فطری دارد، پس فراگستر و جاودانه است و همه از آن یکسان سهم دارند:

فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ. (۱)

فطرتی است که خدا همه را بدان فطرت بیافریده است و در آفرینش خدا تغییری نیست. دین پاک و پایدار این است.

همین حس در گونه های تحریف شده، ولی برخاسته از ریشه فطری دینداری، به جنگ با حس ناب و سلیم می پرداخته است. قوم عاد خدایان خود ساخته را می پرستیدند و با همان پرستش، به احتجاج با پیامبر خدا بر می خاستند:

قَالُوا أَجِئْنَا لِنُعْبِدَ اللَّهَ - وَخِيدَهُ وَنَدَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ . قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتِظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ. (۲)

گفتند: آیا نزد ما آمده ای تا تنها الله را پرستیم و آنچه را که پدرانمان می پرستیدند رها کنیم؟ اگر راست می گویی آنچه را که به ما وعده می دهی بیاور. گفت: عذاب و خشم پروردگارتان حتما بر شما نازل خواهد شد. آیا درباره این بتهایی که خود و پدرانتان بدین نامها نامیده اید و خدا هیچ دلیلی بر آنها نازل نساخته است، با من ستیزه می کنید؟ به انتظار بمانید، من هم با شما به انتظار می مانم.

و همین مردم می پنداشتند \_ و حقیقتا می پنداشتند \_ که خدایان ساختگی شان به هود آزار رسانده اند:

قَالُوا يَا هُوْدُ مَا جِئْنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ . إِنْ

۱- روم / ۳۰.

۲- اعراف / ۷۰ و ۷۱.



نَقُولُ إِلَّا اعْتَرْنَاكَ بِبَعْضِ الْهَيْئَةِ بِسُوءٍ (۱)

گفتند: ای هود، تو برای ما دلیل روشنی نیاورده ای و ما به گفتار تو خدایان خویش را ترک نمی کنیم و به تو ایمان نمی آوریم. جز این نگوییم که بعضی از خدایان ما به تو آزاری رسانده اند.

این حس دینداری آن قدر قدرتمند بود که میان مردم و خدایانشان «محبت» و «مودت» برقرار می کرد؛ البته محبت و مودتی این جهانی:

وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (۲)

گفت: شما بتانی را به جای خدای یکتا به خدا گرفته اید تا در این زندگانی دنیا میانتان دوستی باشد.

از همین رو، قرآن اندیشه این مردم را به نحوی ملموس و محسوس برمی انگیزد تا ببیندیشند که آیا این خدایان همان ویژگی هایی را دارند که به خاطرشان پرستش می شوند. روشن ترین نمونه این انگیزش فطری در داستان ابراهیم دیده می شود:

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ . إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ . قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ . قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ . أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يُضُرُّونَ . قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ . قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ . أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَامُونَ . فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ . الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ . وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ . وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ . وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ . وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ (۳)

۱- هود / ۵۳ و ۵۴.

۲- عنكبوت / ۲۵.

۳- شعرا / ۶۹ تا ۸۲.

و داستان ابراهیم را برایشان تلاوت کن . آنگاه که به پدر و قوم خود گفت: چه می پرستید؟ گفتند: بتانی را می پرستیم و معتکف آستانشان هستیم . گفت: آیا وقتی آنها را می خوانید صدایتان را می شنوند. یا برای شما سود و زیانی دارند؟ گفتند: نه، پدرانمان را دیده ایم که چنین می کرده اند. گفت: آیا می دانید که چه می پرستیده اید، شما و نیاکانتان؟ آنها دشمنان منند، ولی پروردگار جهانیان دوست من است: آن که مرا بیافریده سپس راهنماییم می کند، و آن که به من طعام می دهد و مرا سیراب می سازد، و چون بیمار شوم شفایم می بخشد، و آن که مرا می میراند و سپس زنده می کند، و آن که امید می دارم که در روز قیامت خطایم را ببخشد.

همین برخورد حسی و بسیار ملموس که رگ دینداری سلیم را می جنباند، در سخن قرآن با امت محمد نیز جلوه گر است:

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسِّرُوا لَكُمْ إِنَّكُمْ صَادِقِينَ . اللَّهُمَّ ارْجُلْ يَمْشُونَ بِهَا أُمَّ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أُمَّ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أُمَّ لَهُمْ إِذْ أَنْ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تُنظَرُونَ . إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ . وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْمَعُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ . وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَتَرْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكُمْ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ. (۱)

آنهایی که جز الله به خدایی می خوانید، بندگانی چون شما نیستند. اگر راست می گوئید، آنها را بخوانید، باید شما را اجابت کنند . آیا آنها را پاهایی هست که با آن راه بروند یا آنها را دستهایی هست که با آن حمله کنند یا چشمهایی هست که با آن ببینند یا گوشهایی هست که با آن بشنوند؟ بگو: شریکانتان را بخوانید و بر ضد من تدبیر کنید و مرا مهلت مدهید . یاور من الله است که این کتاب را نازل کرده و او دوست شایستگان است . آنان را که به جای الله به خدایی می خوانید، نه شما را می توانند یاری کنند و نه خود را . و اگر آنها را به راه هدایت

بخوانی نمی شنوند و می بینی که به تو می نگرند ولی گویی که نمی بینند.

در آینه قصه های قرآن، دعوت اساسی پیامبران نیز در همین آگاه گری جلوه می کند: دعوت به پرستش خدای یگانه و دست شستن از پرستش خدایان ساختگی:

أَعْبُدُوا اللَّهَ - مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ. (۱)

خدا را عبادت کنید که جز او برای شما معبودی نیست.

### ۳-۱-۵. رازدانی پیامبران

۳-۱-۵. رازدانی پیامبران

خدای حکیم، رسولان خویش را که از میان مردم برگزیده است، به علم غیب، در محدوده ای که خود می خواهد، آگاه می کند. و این از آن روست که پیامبران بتوانند آفاق ناپیدای سعادت را در چشم مردم پدیدار سازند.

نحوه این ارتباط، به تناسب وضعیّت و فضای دعوت پیامبران، متفاوت بوده است: ابراهیم و یوسف با خواب راستین (= رؤیای صادق)، موسی با گفت و گوی بی پرده (= تکلیم)، ابراهیم به واسطه فرشتگانی بشرگونه، و ... :

فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ. (۲)

چون با پدر به جایی رسید که باید به کار پردازند، گفت: ای پسرکم! در خواب دیده ام که تو را ذبح کنم.

۱- اعراف / ۵۹ و ۶۵ و ۷۳ و ۸۵؛ هود / ۵۰ و ۶۱ و ۸۴؛ مؤمنون / ۲۳ و ۳۲.

۲- صافات / ۱۰۲.

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ. (۱)

آنگاه که یوسف به پدر خود گفت: ای پدر، من در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه دیدم، دیدم که سجده ام می کنند.

وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَا هُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا. (۲)

و پیامبرانی که پیش از این داستانشان را برای تو گفته ایم و آنان که داستانشان را برای تو نگفته ایم. و خدا با موسی سخن گفت، چه سخن گفتنی بی میانجی.

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ . إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ . فَرَأَى إِلَى أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ . فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ . فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَحْزَنْ وَبَشِّرْهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ. (۳)

آیا داستان مهمانان گرامی ابراهیم به تو رسیده است؟ آنگاه که نزد او آمدند و گفتند: سلام. گفت: سلام، شما مردمی ناشناخته اید. در نهان و شتابان نزد کسان خود رفت و گوساله فربه‌ی آورد. طعام را به نزدشان گذاشت و گفت: چرا نمی خورید؟ و از آنها بیمناک شد. گفتند: مترس. و او را به فرزندی دانا مژده دادند.

و البته روش عمومی ارتباط با پیامبران، که بیش از شیوه های دیگر جریان داشته است، گفتارِ الهی با واسطه فرشته وحی بوده است.

۴\_۱\_۵. معجزه

۴\_۱\_۵. معجزه

قرآن در زمانه ای فرود آمد که دو عقیده رایج در باب پیامبران بر ذهن مردم

۱- یوسف / ۴.

۲- نساء / ۱۶۴.

۳- ذاریات / ۲۴ تا ۲۸. نیز بنگرید به: حجر / ۵۱.

حاکم بود: یکی آن که پیامبر باید از فرشتگان خدا باشد؛ و دیگر این که اگر هم پیامبر از میان آدمیان برگزیده شود، باید همواره با معجزات الهی مدد یابد و برای آنان آیه و بینه ای معجزه گون بیاورد. قرآن اقرار می کند که معجزه آوری از ویژگی های پیامبران است، اما به این مطلب تن نمی دهد که ایمان آوردن متوقف بر معجزه باشد. این حقیقت را که معجزات با پیامبران پیشین همراه بوده اند ولی کم تر سود بخشیده اند، بارها در قصه های قرآن می نگریم:

وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأُولُونَ وَآتَيْنَا ثُمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا. (۱)

ما را از نزول معجزات بازداشت، مگر اینکه پیشینان تکذیبش می کردند. به قوم ثمود به عنوان معجزه های روشنگر ماده شتر را دادیم. بر آن ستم کردند. و ما این معجزات را جز برای ترسانیدن نمی فرستیم.

وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَيُّوتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ. (۲)

و اگر ما فرشتگان را بر آنها نازل کرده بودیم و مردگان با ایشان سخن می گفتند و هر چیزی را دسته دسته نزد آنان گرد می آوردیم، باز هم ایمان نمی آوردند، مگر اینکه خدا بخواهد. ولیک بیشترشان جاهلند.

۱- اسراء / ۵۹.

۲- انعام / ۱۱۱.

## ۲\_ ۵. پیام های اخلاقی

### اشاره

۲\_ ۵. پیام های اخلاقی

زیر فصل ها

۱\_ ۲\_ ۵. سه شیوه تثبیت و انتقال پیام های اخلاقی

۲\_ ۲\_ ۵. نظریه «سبیل پردازی در نمایش اخلاق دیگران»

۳\_ ۲\_ ۵. برخی از ویژگی های مهم یهود و مصریان

۱\_ ۲\_ ۵. سه شیوه تثبیت و انتقال پیام های اخلاقی

### اشاره

۱\_ ۲\_ ۵. سه شیوه تثبیت و انتقال پیام های اخلاقی

در قصه های قرآن، سه شیوه رادر تثبیت و انتقال پیام های اخلاقی می نگریم:

### ۱. نهی صریح

۱. نهی صریح

بر خلاف آنچه در ادبیات و هنر امروز معمول است، یکی از شیوه های پیامدهی اخلاقی در قصه های قرآن «نهی صریح» است. این شیوه در جایی به کار گرفته می شود که آن ضد ارزش از امور عادی زندگی مردم شمرده شود و همچون سنتی اجتماعی میان آنان رایج گشته باشد. نمونه این شیوه، نهی از کم فروشی در قصه شعیب است. نیز همین شیوه در مورد ضد ارزش هایی که در رفع نیاز عاطفی جامعه به کار گرفته می شوند، تجلی می کند. مثال مهم این نوع، تلاش برای «بازداشتن مؤمنان و سد کردن راه بر ایشان» است:

وَالِی مَیْدَیْنِ اَخَاهُمْ شُعَیْبًا قَالَ یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَکُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَیْرُهُ قَدْ جَاءَتْکُمْ بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ فَاَوْفُوا الْکَیْلَ وَالْمِیْزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ اَشْیَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِی الْاَرْضِ بَعْدَ اِصْلَاحِهَا ذَلِکُمْ خَیْرٌ لَّکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ . وَلَا تَعْعُدُوا بِکُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ مَنْ اٰمَنَ بِهِ وَتَبْغُوْنَهَا عَوْجًا وَاذْکُرُوا اِذْ کُنْتُمْ قَلِیْلًا فَکَثَرْتُکُمْ وَاَنْظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِیْنَ. (۱)

و بر مردم مدین برادرشان شُعَیب را فرستادیم. گفت: ای قوم من، اللّٰه را بپرستید، شما را خدایی جز او نیست، از جانب پروردگارتان نشانه ای روشن آمده است. پیمانہ و ترازو را تمام ادا کنید و به مردم کم بفروشید و از آن پس که زمین به صلاح آمده است در آن فساد مکنید، که

اگر ایمان آورده اید، این برایتان بهتر است. و بر سر راهها منشینید تا مؤمنان به خدا را بترسانید و از راه خدا بازدارید و به کجروی وادارید. و به یاد آرید آنگاه که اندک بودید، خدا بر شمار شما افزود. و بنگرید که عاقبت مفسدان چگونه بوده است.

## ۲. تعجب یا پرسشِ نکوهشی (= استفهام انکاری)

۲. تعجب یا پرسشِ نکوهشی (= استفهام انکاری)

این شیوه نیز در مورد ضدّ ارزش هایی به کاررفته که در قالب عادت های زشت و رایج مردم جلوه می کنند و خلّقی عام به شمار می روند. مثال برجسته این مورد، عمل لواط است:

وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ؟ (۱)

و لوط را فرستادیم. آنگاه به قوم خود گفت: آیا کاری زشت می کنید، که هیچ کس از مردم جهان پیش از شما نکرده است؟

۳. نمایش دادن اخلاق دیگران

در این شیوه، قرآن اخلاق بعضی از گروه های اجتماعی را به نمایش می نهد. در این جا نیز همانند دیگر بخش ها و ابعاد، هرچه بر زبان قرآن جاری می شود صدق محض است. برخلاف نظریه دکتر خلف الله، می توان از همین تصویرهای قرآنی به روحيات و خلّقیات حقیقی این گروه های اجتماعی پی برد.



## ۲\_۲\_۵. نظریه «سمبل پردازی در نمایش اخلاق دیگران»

۲\_۲\_۵. نظریه «سمبل پردازی در نمایش اخلاق دیگران»

دکتر خلف الله عقیده دارد که در این مورد نیز، همانند رویدادهای تاریخی، قصه های قرآن گاه در مقام تعبیر ادبی و هنری اند و نه بیان واقعیت. (۱) اگر به راستی چنین باشد، چگونه می توان مرزی میان تعابیر صرفاً ادبی و ترسیم های واقعی بازساخت؟ از این گذشته، مگر قرآن کتاب ادبیات و فنون ادبی است که وقتی ظاهرش به روشنی از ارزش ها یا ضد ارزش های اخلاقی یک قوم سخن می گوید، ما گمان بریم که مُراد دیگر دارد و در مقام سمبل پردازی و تمثیل است؟

بسیار حیرت آور است که دکتر خلف الله، در مقام استدلال، می گوید:

در این جا، واقعیت روانی بیش از صدق و صحت قضایا مورد ملاحظه قرار می گیرد. این از آن روست که مسأله مهم، جنگ روانی است، نه بیش تر و نه کم تر. چه بسا آنچه درباره ویژگی های یهود آمده است، از همین باب باشد؛ زیرا قرآن، به ویژه در دوران مدنی، هجومی سرسختانه را ضد یهود سامان می داد. (۲)

آیا معنای این سخن چیزی جز این است که قرآن برای مبارزه بایهود و جنگ روانی با آنان، ویژگی هایی را به ایشان نسبت داده که چه بسا خلاف واقع بوده است؟ و در این صورت، چه تفاوتی است میان بشر و خداوند؟ هر

۱- الفن القصصی فی القرآن الکریم، ص ۱۱۱.

۲- الفن القصصی فی القرآن الکریم، ص ۱۱۱.

دو در مقام درگیری و نبرد، شایعه می پراکنند و دروغ می گویند؟ اصولاً اگر این ویژگی های منفی و ضد ارزشی در یهود نبود، چرا قرآن تا این اندازه سرسختانه در برابرشان موضع گرفت و پیامبر و یاران خاصش چنان یهود ستیزی به راه انداختند؟ آیا هجوم سرسختانه ضد یهود هم، به تعبیر دکتر خلف الله، نمادین و تمثیلی بوده است؟

### ۳\_ ۲\_ ۵. برخی از ویژگی های مهم یهود و مصریان

#### اشاره

۳\_ ۲\_ ۵. برخی از ویژگی های مهم یهود و مصریان

از هر روی، اینک برخی از ویژگی های مهم یهود و نیز مصریان را مرور می کنیم:

#### ۱. عهد شکنی

۱. عهد شکنی

برجسته ترین ویژگی یهود که در قرآن به تصویر کشیده شده است، پایبند نبودن به عهد است. در قصه موسی می نگریم که قوم او بسیاری از عهدهایی را که با وی بسته بودند، ناجوانمردانه زیر پا نهادند:

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ . أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ . وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. (۱)

هر آینه که بر تو آیاتی روشن نازل کردیم. و جز فاسقان کسی منکر آنها نخواهد شد. آيا هر بار که با خدا پیمانی بستند گروهی از ایشان پیمان شکنی کردند؟ آری بیشترشان ایمان نخواهند آورد. و گروهی از اهل کتاب چون پیامبری از جانب خدا بر آنان مبعوث شد که به

کتابشان هم گواهی می داد، کتاب خدا را چنان که گویی از آن بی خبرند، پس پشت افکندند.

از همین ویژگی اخلاقی با تصویری بس هنرمندانه در جایی دیگر یاد شده است:

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَإِيؤُدَّهُ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِينِ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ. (۱)

از میان اهل کتاب کسی است که اگر او را امین شمری و قنطاری به او بسپاری آن را به تو باز می گرداند، و از ایشان کسی است که اگر امینش شمری و دیناری به او بسپاری جز به تقاضا و مطالبت، آن را بازنگرداند. زیرا می گوید: راه اعتراض مردم مکه بر ما بسته است و کس ما را ملامت نکند. اینان خود می دانند که به خدا دروغ می بندند.

همین ویژگی از مصریان نیز به تصویر کشیده شده است. آنان کسانی هستند که عهد خویشان با خدا را شکسته اند:

وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقَصْنَا مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ . فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ . وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ . فَارْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ . وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ . فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْغَوَةِ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ .

فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَا هُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ. (۱)

قوم فرعون را به قحط و نقصان محصول مبتلا کردیم، شاید پند گیرند. چون نیکی نصیبتان می شد می گفتند: حق ماست. و چون بدی به آنها می رسید، موسی و همراهانش را بدشگون می دانستند. آگاه باشید، آن نیک و بد که به ایشان رسد از خداست، ولی بیشترینشان نمی دانند. و گفتند: هرگونه نشانه ای برایمان بیاوری که ما را بدان مسحور کنی به تو ایمان نخواهیم آورد. ما نیز بر آنها نشانه هایی آشکار و گوناگون چون طوفان و ملخ و شپش و قورباغه و خون فرستادیم. باز سرکشی کردند، که مردمی مجرم بودند. و چون عذاب بر آنها فرود آمد، گفتند: ای موسی، بدان عهدی که خدا را با تو هست او را بخوان، که اگر این عذاب از ما دور کنی به تو ایمان می آوریم و بنی اسرائیل را با تو می فرستیم. چون تا آن زمان که قرار نهاده بودند عذاب را از آنها دور کردیم، پیمان خود را شکستند. پس، از ایشان انتقام گرفتیم و در دریا غرقشان کردیم. زیرا آیات ما را دروغ می انگاشتند و از آنها غفلت می ورزیدند.

## ۲. ضعف و بی ارادگی

### ۲. ضعف و بی ارادگی

همچنین مصریان در پیروی از فرعون و عبادت او، گروهی خوار و ضعیف و بی اراده قلمداد می شوند:

وَقَالُوا يَا أَيُّهُ السَّاحِرُ ادُّعِ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ . فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ . وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ . أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ . فَلَوْلَا أَلْقَى عَلَيْهِ آسُورَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلِكُ مَقْتَرِينَ . فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا فَاسِقِينَ. (۲)

گفتند: ای جادوگر، پروردگارت را با آن عهدی که با تو نهاده است برای ما بخوان که ما

۱- اعراف / ۱۳۰ تا ۱۳۶.

۲- زخرف / ۴۹ تا ۵۴.

هدایت شد گانیم . چون عذاب را از آنها برداشتیم، پیمان خود را شکستند . فرعون در میان مردمش نداداد که: ای قوم من، آیا پادشاهی مصر و این جویباران که از زیر پای من جاری هستند از آن من نیستند؟ آیا نمی بینید؟ آیا من بهترم یا این مرد خوار ذلیل که درست سخن گفتن نتواند؟ چرا دستهایش را به دستبندهای طلا نیاراسته اند؟ و چرا گروهی از فرشتگان همراهش نیامده اند . پس قوم خود را گمراه ساخت تا از او اطاعت کردند، که مردمی تبهکار بودند.

### ۳\_۵. سنّت های انسانی

#### اشاره

### ۳\_۵. سنّت های انسانی

بارها تأکید کرده ایم و می کنیم که قصّه های قرآن پیام آور تاریخ و علم و ادب و هنر نیستند. هدف و پیام این قصّه ها، ارائه صورتی اصیل و صحیح از ناموس ها و سنّت های انسانی است. عبرت و موعظه ای که در قصّه های قرآن نهفته است، یادآوری همین سنّت هاست. اگر انسان ها این پیام های جاودان را به روشنی درک کنند، افق فراپیش را بصیرانه می بینند و راه را از بیراهه تشخیص می دهند. اکنون به سنّت های برجسته انسانی در قصّه های قرآن اشاره می کنیم.

### ۱\_۳\_۵. نقش تربیتی پیامبران در محیط اجتماع

### ۱\_۳\_۵. نقش تربیتی پیامبران در محیط اجتماع

پیامبران با افکار بلند خویش جامعه را می ساختند و میان نیازهای امت ها و مقتضیات زمان سازگاری پدیدمی آوردند. آبادی و اصلاح و زندگی جوامع از پیامبران بود. (۱) اگر پیامبران نبودند، امت ها نمی توانستند از گذشته خویش

۱- برگرفته از: هود / ۱۲؛ نوح / ۲ تا ۴.

رهایی یابند و به آینده پر امید پیوندند. (۱) وحدت امت ها بر پایه دعوت پیامبران بود و بر مدار تعالیم آن ها اختلافات شخصی و سیاسی و اجتماعی به وحدت می گرایید.

پیامبران فرزندان محیط خویش بودند: از همان جنس، با همان زبان، برادر مردم، و غمخوار آن ها. پیامبران در محیط خود پرورده می شدند و کودکی و نوجوانی خویش را در میان همانان به سر می بردند، امّا سنّت ها و آداب ناشایست ایشان را مرتکب نمی شدند. آنان تا روزگاری که خداوند برای بعثتشان برمی گزید، به ظاهر بر آیین مردم بودند، ولی هرگز در کفر والحاد با ایشان همراهی نمی کردند. این نشان می دهد که پیامبران بر محیط خود تأثیر می نهادند و هرگز محیط آن ها را به کفر و فساد بر نمی انگیخت.

## ۲\_ ۳\_ ۵. انشعاب و تجزیه کافران از مؤمنان

### اشاره

۲\_ ۳\_ ۵. انشعاب و تجزیه کافران از مؤمنان

در هر جامعه، انشعاب و تجزیه رهاورد تعصّب است. آن گاه که پیامبران با آیات الاهی می آمدند، گروهی به مخالفت متعصّبانه با آن ها برمی خاستند و جامعه را به تجزیه و انشعاب می کشاندند، با آن که می دانستند آنچه پیامبران آورده اند حق است:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا

بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. (۱)

مردم یک امت بودند، پس خدا پیامبران بشارت دهنده و ترساننده را بفرستاد، و بر آنها کتاب بر حق نازل کرد تا آن کتاب در آنچه مردم اختلاف دارند میانشان حکم کند، ولی جز کسانی که کتاب بر آنها نازل شده و حجتها آشکار گشته بود از روی حسدی که نسبت به هم می ورزیدند در آن اختلاف نکردند. و خدا مؤمنان را به اراده خود در آن حقیقتی که اختلاف می کردند راه نمود، که خدا هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می کند.

این اختلاف و جدایی ناموس اجتماع است و اگر نباشد، باید تعجب کرد:

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ. (۲)

و اگر پروردگار تو خواسته بود، همه مردم را یک امت کرده بود، ولی همواره گونه گونه خواهند بود.

وجود دشمنان و مخالفان سرسخت برای هر پیامبر، سنتی طبیعی و تغییرناپذیر است:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًّا وَنَصِيرًا. (۳)

اینچنین هر پیامبری را از میان مجرمان دشمنی پدید آوردیم. و پروردگار تو برای راهنمایی و یاری تو کافی است.

به همین دلیل، هیچ جای تعجب نیست که حتی در یک خانواده نیز آثار

۱- بقره / ۲۱۳.

۲- هود / ۱۱۸. نیز بنگرید به: مائده / ۴۸؛ نحل / ۹۳.

۳- فرقان / ۳۱. نیز بنگرید به: انعام / ۱۱۲.

این جدایی و انشعاب پدیدار گردد:

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. (۱)

و خدا برای کسانی که ایمان آورده اند، زن فرعون را مثل می زند آنگاه که گفت: ای پروردگار من، برای من در بهشت نزد خود خانه ای بنا کن و مرا از فرعون و عملش نجات ده و مرا از مردم ستکاره برهان.

همین تجزیه است که مؤمن را در برابر کافر برمی خیزاند، حتی اگر این سو فرزند باشد و آن سو پدر و مادر:

وَالَّذِي قَالَ لِبٰوَالِدَيْهِ افٍّ لِّكُمَا اتَّعِدَانِي اَنْ اُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَعْثِمَانِ اللّٰهَ - وَيُلْكَ اٰمِنٌ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ فَيَقُوْلُ مَا هٰذَا اِلَّا اَسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ. (۲)

و آن که به پدر و مادرش گفت: اف بر شما، آیا به من وعده می دهید که از گورم برخیزانند و حال آنکه مردمی پیش از من بوده اند که برنخاسته اند؟ و آن دو به درگاه خدا استغاثه می کنند و گویند: وای بر تو ایمان بیاور که وعده خدا حق است. می گوید: اینها چیزی جز همان افسانه پیشینان نیست.

و اما عوامل عمده این رویارویی:

### یکم. وضع معیشتی و اقتصادی

یکم. وضع معیشتی و اقتصادی

از عوامل مهم مخالفت متعصبانه گروهی از مردم با پیامبران، اتراف و خوش زیستی و دنیا خواهی آنان بود:

۱- تحریم / ۱۱.

۲- احقاف / ۱۷.



وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ . وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ . (۱)

ما هیچ بیم دهنده ای به قریه ای نفرستادیم، جز آنکه توانگران عیاشش گفتند: ما به آنچه شما را بدان فرستاده اند ایمان نمی آوریم . و گفتند: اموال و اولاد ما از همه بیشتر است و کس ما را عذاب نکند.

این رویارویی تا آن حد دامن می گسترزد که همین دنیا خواهان و پول پرستان حاضر می شدند هرچه را دارند در راه مبارزه با آرمان های پیامبران صرف کنند:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصِدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسِيرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ . (۲)

کافران اموالشان را خرج می کنند تا مردم را از راه خدا بازدارند. اموالشان را خرج خواهند کرد و حسرت خواهند برد، سپس مغلوب می شوند. و کافران را در جهنم گردمی آورند.

به عکس، لایه های فرودین اجتماع معمولاً دعوت پیامبران را اجابت می کردند و از یاوران پایدار آنان می شدند:

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُّرْسَلٌ مِّنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ . قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ . (۳)

۱- سبأ / ۳۴ و ۳۵.

۲- انفال / ۳۶.

۳- اعراف / ۷۵ و ۷۶.

مهران قومش که گردنکشی می کردند، به زبون شدگان قوم که ایمان آورده بودند گفتند: آیا می دانید که صالح از جانب پروردگارش آمده است؟ گفتند: ما به آیینی که بدان مأمور شده ایمان داریم. گردنکشان گفتند: ما به کسی که شما ایمان آورده اید ایمان نمی آوریم.

ریشه جنگ پایدار و همیشگی میان فقر و غنا در همین خصلت است. به همین دلیل بود که ثروتمندان به پیامبران طعنه می زدند که فقیران را به پشتیبانی و همراهی می گیرند:

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرُكَ إِلَّا بَشْرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرُكَ أَتَّبِعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِي الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلِ بَلْ نُنظُّكُمْ كَاذِبِينَ. (۱)

مهران قومش که کافر بودند گفتند: ما تو را جز انسانی همانند خویش نمی بینیم. و نمی بینیم که جز اراذل قوم از تو متابعت کنند. و نمی بینیم که شما را بر ما فضیلتی باشد، بلکه پنداریم که دروغ می گوئید.

قَالُوا أَنْتُمْ مِنْ لَكُمْ وَاتَّبِعَكَ الْأَرْدَلُونَ؟ (۲)

گفتند: آیا به تو ایمان بیاوریم و حال آنکه فرومایگان پیرو تو هستند؟

قرآن، خود، ریشه این درگیری را بازمی گوید. ثروتمندان همواره در تنعم و لذت بودند و از وضع موجود بهره می بردند، پس هرگز خشنود نبودند که این وضع دگرگون شود و منافع ایشان در خطر افتد:

بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُبِينٌ . وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ

۱- هود / ۲۷.

۲- شعرا / ۱۱۱.

وَأَنَا بِهِ كَافِرُونَ. (۱)

و من اینان و پدرانشان را از زندگی بهره مند کردم تا آنگاه که حق و پیامبری روشنگر به سویشان آمد. چون حق بر آنها آشکار شد گفتند: این جادوست و ما بدان ایمان نمی آوریم.

از این گذشته، اصولاً ثروت استکبار می آورد:

كَلاَّ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغَى . أَنْ رَأَهُ اسْتَعْنَى. (۲)

حقا که آدمی نافرمانی می کند، هرگاه که خویشتن را بی نیاز بیند.

اما فقر معمولاً نفس را رام و آرام می کند و زمینه پذیرش دعوت حق را فراهم می سازد، اگر مستکبران و صاحبان زر و زور بگذارند:

وَ بَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعْفُؤُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَنُونَ عَلَيْنَا مِنَ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَّئَنَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سِوَاءَ عَلَيْنَا أَجْرُنَا أَمْ صَبْرُنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ. (۳)

همه در پیشگاه خدا حاضر آیند. ناتوانان به آنان که گردنکشی می کردند گویند: ما پیرو شما بودیم. آیا اکنون می توانید ما را به کار آید و اندکی از عذاب خدا را از ما دفع کنید؟ گویند: اگر خدا ما را هدایت کرده بود، ما نیز شما را هدایت می کردیم. حال ما را راه خلاصی نیست، برای ما یکسان است چه بیتابی کنیم، چه شکیبایی ورزیم.

## دوم. وضع فرهنگی و فکری

کسانی که از پیش، آمادگی های فکری و فرهنگی یافته اند و دانش دین را

۱- زخرف / ۲۹ و ۳۰.

۲- علق / ۶ و ۷.

۳- ابراهیم / ۲۱.

صادقانه در جان های خود راه داده اند و زندگی به غفلت نمی گذرانند، برای پذیرش دعوت پیامبران آماده ترند:

تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ . لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ . لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ . إِنَّا جَعَلْنَا فِي آعْنَاقِهِمْ  
 آَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْآذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ . وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ . وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ  
 ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ . إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ. (۱)

قرآن از جانب آن پیروزمند مهربان، نازل شده . تا مردمی را بیم دهی که پدرانشان بیم داده نشدند و در بی خبری بودند . و عده خدا درباره بیشترشان تحقق یافته و ایمان نمی آورند . و ما بر گردنهایشان تا زنجها غلها نهادیم، چنان که سرهایشان به بالاست و پایین آوردن نتوانند . در برابرشان دیواری کشیدیم و در پشت سرشان دیواری . و بر چشمانشان نیز پرده ای افکندیم تا نتوانند دید . تفاوتشان نکند چه آنها را بترسانی و چه نترسانی، ایمان نمی آورند . تنها، تو کسی را بیم می دهی که از قرآن پیروی کند و از خدای رحمان در نهان بترسد . چنین کس را به آموزش و مزد کرامند مژده بده .

اساساً مقصود پیامبران پیشین نیز همین آماده سازی و انذار امت ها برای دریافت پیام پیامبران پسین بوده است . انسان پدیده های اجتماعی را بر پایه برداشت ها و داشته های ذهنی اش تفسیر می کند . هرچه ایمان و باور در جان فرد یا گروهی بیش تر ریشه گیرد، آمادگی او یا آن ها برای پذیرش دعوت حق بیش تر می شود . کسانی که با اهل کتاب خو گرفته و فروغی از تعالیم مندرانه و مبشّرانه پیامبران پیشین را دیده بودند، برای پذیرش دعوت محمّد صلی الله علیه و آله آماده تر بودند . از همین رو، مردم یثرب آن گونه پایدار و استوار به وی

پیوستند؛ در حالی که مردم مکه به دلیل خو گرفتن با افکار ثنوی و مشرکانه از این آمادگی دور بودند:

وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا فَآمَنَ الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ . وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ. (۱)

و چون سوره ای نازل شود، بعضی می پرسند: این سوره به ایمان کدام یک از شما در افزود؟ آنان که ایمان آورده اند به ایمانشان افزوده شود، و خود شادمانی می کنند. امّا آنان که در دل‌هایشان مرضی است، جز انکاری بر انکارشان نیفزود و همچنان کافر بمردند.

به همین دلیل است که قرآن اهل کتاب را بیش تر عتاب می کند که چرا حق را نمی پذیرند، با آن که زمینه پذیرش دعوت حق در آنان وجود دارد:

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ؟ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ؟ (۲)

ای اهل کتاب، با آنکه خود به آیات خدا شهادت می دهید، چرا انکارشان می کنید؟ ای اهل کتاب، با آنکه از حقیقت آگاهید، چرا حق را به باطل می آمیزید و حقیقت را کتمان می کنید؟

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن مِّنْ أُمَّنٍ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ. (۳)

بگو: ای اهل کتاب، به چه سبب آنها را که ایمان آورده اند از راه خدا باز می دارید و

۱- توبه / ۱۲۴ و ۱۲۵.

۲- آل عمران / ۷۰ و ۷۱.

۳- آل عمران / ۹۹.

می خواهید که به راه کج روند؟ و شما خود به زشتی کار خویش آگاهید و خدا نیز از آنچه می کنید غافل نیست.

### سوم. حاکمیت پدران و سنت های پیشین

پیشینه یک ملت، اگر روشن و مثبت باشد، پشتوانه ای قوی و سودمند برای اوست؛ و اگر منفی و تاریک باشد، همچون باری گران بر پشتش سنگینی می کند و دست و پایش را برای حرکت و تکاپو برمی بندد. از عوامل مهم انشعاب در جامعه مورد دعوت پیامبران، همین بود که گروهی زیر بار حاکمیت سنت های پدران خود دست و پا بسته بودند و نمی توانستند از سلطه آن افکار شوم رهایی یابند. قوم ابراهیم می گفتند:

بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ. (۱)

بلکه پدران خویش را یافتیم که چنین می کردند.

قوم هود می گفتند:

إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ . وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ. (۲)

این جز همان دروغ و نیرنگ پیشینیان نیست و ما عذاب نخواهیم شد.

قوم موسی می گفتند:

قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا؟ (۳)

۱- شعرا / ۷۴.

۲- شعرا / ۱۳۷ و ۱۳۸.

۳- یونس / ۷۸.

آیا آمده ای تا ما را از آن آیین که پدرانمان را بر آن یافته ایم، منصرف سازی؟

و قوم محمد می گفتند:

حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا. (۱)

آن آیینی که پدران خود را به آن معتقد یافته ایم، ما را بس است.

### ۳ - ۳ - ۵. استواری و پایداری عقیدتی مؤمنان

۳ - ۳ - ۵. استواری و پایداری عقیدتی مؤمنان

کسی که به آیین و راهی ایمان آورده است، از لحاظ عاطفی و روحی در فضایی قرار می گیرد که هر اندیشه مخالف در نظرش ناصواب جلوه می کند. ارتباط فکری میان مؤمن و اندیشه اش، هر مؤمنی که باشد و هر اندیشه ای که داشته باشد، ارتباطی حیثانه است:

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ. (۲)

بعضی از مردم برای خدا همتایانی اختیار می کنند و آن ها را چنان دوست می دارند که خدا را. ولی آنان که ایمان آورده اند، خدا را بیش تر دوست می دارند.

وجود این جو روانی سبب می شود که مؤمن به یک عقیده، بر اندیشه خود پای فشارد و صاحب اندیشه مقابل را گمراه شمارد:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ

۱- مائده / ۱۰۴.

۲- بقره / ۱۶۵.

## يَخْتَلِفُونَ. (۱)

با آنکه کتاب خدا را می خوانند، یهودان گفتند که ترسایان بر حق نیند و ترسایان گفتند که یهودان بر حق نیند. همچنین آنها که ناآگاهند سخنی چون سخن آنان گویند. خدا در روز قیامت درباره آنچه در آن اختلاف می کنند، میانشان حکم خواهد کرد.

قوم نوح به راستی و از صمیم جان، می پنداشتند که خود بر حق و هدایتند و نوح گمراه گشته است:

قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ . قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. (۲)

مهران قومش گفتند: تو را به آشکارا در گمراهی می بینیم . گفت: ای قوم من، گمراهی را در من راهی نیست، من پیامبری از جانب پروردگار جهانیانم.

همین استواری بر عقیده است که مؤمنان را اتحاد و همبستگی می بخشد و عواطف و سلاطین گوناگون را گرداگرد یک مدار گرد می آورد. پس راز نیرومندی یک قوم در همین همبستگی فکری و اعتقادی شان نهفته است و اگر مردمی از این منبع فاصله گیرند، وحدت ملی شان آسیب می پذیرد. به همین جهت، هرگاه فردی اندیشه ای نومی آورد، ناخشنودی یک قوم را برمی انگیزد و بدگمانی و شوم اندیشی ایشان را دامن می زند:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ - فَادَاهُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ . قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَعْفِفُونَ اللَّهَ - لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ . قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ

۱- بقره / ۱۱۳.

۲- اعراف / ۶۰ و ۶۱.



مَعَكَ قَالَ طَائِرٌ كُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلِ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ. (۱)

و بر قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم که: خدای یکتا را پرستید. ناگهان دو گروه شدند و با یکدیگر به خصومت برخاستند. گفت: ای قوم من، چرا پیش از نیکی بر بدی می شتابید؟ چرا از خدا آمرزش نمی خواهید؟ شاید بر شما رحمت آورد. گفتند: ما تو را و یارانت را به فال بد گرفته ایم. گفت: جزای شما نزد خداست. اینک مردمی فریب خورده هستید.

همه پیامبران و دعوتگران الهی مشمول همین قاعده بوده اند. هیچ پیامبری نبوده است که از ریشخند و استهزای قوم خود در امان باشد:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِعَابِ الْأَوَّلِينَ . وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ. (۲)

و ما رسولان خود را پیش از تو به میان اقوام پیشین فرستاده ایم. هیچ پیامبری بر آنها مبعوث نشد، جز آنکه مسخره اش کردند.

آن گاه با انواع تهدیدها پیامبران را بیم می داده اند: تهدید به رجم و سنگسار، تهدید به حبس، تهدید به آوارگی و خانه به دوشی، تهدید به سوزانده، تهدید به قتل. و از آن پس، این تهدیدها عملی می شده اند. هریک از پیامبران به یک یا چند نوع از این تهدیدها و همانندهای آن ها گرفتار گشته است.

به همین دلیل، دعوت پیامبران همواره به نوعی با گذشته پیوند داشته است تا مردم یکسره آن را تازه و بدیع نشمرند و از آن نگریزند. از این گذشته،

۱- نمل / ۴۵ تا ۴۷.

۲- حجر / ۱۰ و ۱۱.

پیوند خاصّ عاطفی و اجتماعی هر پیامبر با مردم خویش و همزبانی اش با آنان سبب می شده که هم از دامنه خصومت با این اندیشه تازه رفته رفته کاسته شود و هم پیامبر با دلسوزی و پایداری راه خویش را ادامه دهد و بر رسالت خود پای بفشارد.

پیامبران خدا به دلیل داشتن همین بینش صحیح از ناموس اجتماع و سنتّ طبیعی انسانی، در برابر آزارها و گزندها صبوری می ورزیدند و با ایمان و اعتقادی روشن، آزارشان را برخاسته از همان حسّ طبیعی می دانستند. پس هرگز توده ها را دشمن خویش نمی شمردند و با اسلوب هایی که خداوند به آنان تعلیم می کرد، رفته رفته در ایمان آنان تصرّف می کردند تا اندیشه توحیدی را جایگزین آن سازند.

#### ۴ \_ ۳ \_ ۵. خوشبینی و امید پیامبران نسبت به آینده

۴ \_ ۳ \_ ۵. خوشبینی و امید پیامبران نسبت به آینده

پیامبران به راه و مرام خود ایمان داشتند و از این رو هرگز نسبت به پیروزی خویش شک نمی کردند. پیروزی برای آن ها عمل به وظیفه انذار و تبشیر بود و وعده الاهی همواره در جانشان چراغ رسالت را برمی افروخت:

ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ. (۱)

آنگاه پیامبرانمان و کسانی را که ایمان آورده اند می رهانیم، زیرا بر ما فریضه است که مؤمنان را برهانیم.

حتی گاه فشارها و آزارها سبب می شده است که پیام آورانِ الهی در آستانه افسردگی قرار گیرند، ولی باز همان امید به آینده و چشمداشت به لطف خداوند آنان را نجات می داده است:

وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ . فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ. (۱)

و ذوالنون را آنگاه که خشمناک برفت و پنداشت که هرگز بر او تنگ نمی گیریم. و در تاریکی نداداد: هیچ خدایی جز تو نیست، تو منزّه هستی و من از ستمکاران هستم. دعایش را مستجاب کردیم و او را از اندوه رهانیدیم و مؤمنان را اینچنین می رهانیم.

گاه نیز در آستانه ناامیدی، خداوند نشانه هایی از رحمت و نصر را بر پیامبران خود نازل می فرموده است تا این امید بیش تر در جان آنان قوت گیرد و در لحظه های سخت احساس تنهایی نکنند:

حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّى مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ. (۲)

چون پیامبران نومید شدند و چنان دانستند که آنها را تکذیب می کنند، یاریشان کردیم و هر که را خواستیم نجات دادیم و عذاب ما از مردم گنهکار باز گردانیده نشود.

قصه هایی که از اقوام پیشین در قرآن آمده اند، عوامل مهم روحی در کاستن از فشارهای روانی بر پیامبر ما بوده اند. در خلال همین رویدادها، قلب

۱- انبیا / ۸۷ و ۸۸.

۲- یوسف / ۱۱۰.

پیامبر قوت می گرفته است، زیرا آثار نصر و رحمت خداوند را برای پیام آوران پیشین به روشنی می دیده است. همین تجربه های پیروز پیشین، مؤیدی بزرگ برای ادامه راه محمد بوده است.

#### ۴\_۵. معجزه

#### اشاره

۴\_۵. معجزه

زیر فصل ها

۱\_۴\_۵. رنگ قصه در پرتو معجزه

۲\_۴\_۵. تصرف در احساس و وجدان مخاطب

۱\_۴\_۵. رنگ قصه در پرتو معجزه

۱\_۴\_۵. رنگ قصه در پرتو معجزه

از پدیده های برجسته و نمایان در قصه های قرآن، معجزه و امور غیرعادی است. روشن است که این حوادث و جریان های غیر عادی برخاسته از حکمت و تدبیر انسان نیستند و تنها از خواست و تدبیر خداوند سرچشمه می گیرند. ورود ناگهانی این پدیده به صحنه قصه، ناگاه همه چیز را در پرتو خویش می گیرد و رنگی دیگرگون به واقعه می بخشد.

مثلاً به قصه موسی بنگرید. آن گاه که موسی با پیروان خویش از چنگ فرعون و سپاهش می گریزد، سرانجام بر کناره نیل، راه بسته می ماند و در فراپشت خود سپاهی انبوه می بیند. در این حال، تنها دو پایان در تصور مخاطب می گنجد: تسلیم موسی و پیروانش؛ یا مرگ و نیستی ایشان. اما قرآن که در جای های گوناگون از این قصه پرده برمی دارد (۱)، در همه حال سرانجامی غیر عادی را رقم می زند: شکافته شدن آب های مواج و نجات موسی و پیروانش و آن گاه غرق شدن فرعون و سپاهش! پیداست که این پایان ناگهانی و غیرقابل پیش بینی، با محاسبه ها و اندازه گیری های معمولی

سازگاری ندارد و به همین دلیل است که عقل و جبروت و قدرت فرعون را به تسلیم وامی دارد، تا آن جا که او نیز به هنگام غرق ایمان می آورد:

قَالَ أَمِنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ. (۱)

گفت: ایمان آوردم که هیچ خداوندی جز آن که بنی اسرائیل بدان ایمان آورده اند نیست، و من از تسلیم شدگانم.

## ۲\_۴\_۵. تصرّف در احساس و وجدان مخاطب

### ۲\_۴\_۵. تصرّف در احساس و وجدان مخاطب

بروز نیروهای غیبی و ظهور معجزات در قصّه های قرآن، سبب می شود که احساس و وجدان مخاطب به گونه ای شگرف در تصرّف درآید. و این، همان چیزی است که در قصّه های دیگر از آن نشانی نیست، زیرا قصّه گوینان دیگر اگر هم بتوانند چنین صحنه هایی را بیافرینند، مخاطب همواره با دیده تردید و دو دلی به آن ها می نگرد. آنچه سبب می شود که یک واقعه باورنکردنی و عجیب وحدت قصّه را در هم ریزد و ذهن مخاطب را پراکنده سازد، همین است که مخاطب آن را باور ندارد و احساس می کند که قصّه گو آن را به وی تحمیل کرده است. اما معجزه در قصّه قرآنی، واقعه ای است که تاریخ آن را ثبت کرده است و انسان ها با قلب خود گواهی اش داده اند. پس در حقیقت، ظهور آن در قصّه قرآن، یعنی بازگویی و بازنمایی آن، نه آفرینش و خیال انگیزی.

**۵\_۵. سرنوشت****اشاره**

۵\_۵. سرنوشت

زیر فصل ها

۱\_۵\_۵. مفهوم سرنوشت

۲\_۵\_۵. موضع قصه های قرآن در برابر سرنوشت

۳\_۵\_۵. انسان: موجودی مسؤول در عرصه حیات

**۱\_۵\_۵. مفهوم سرنوشت**

۱\_۵\_۵. مفهوم سرنوشت

حوادث و شخصیت ها در قصه های قرآن کاملاً در قلمرو سرنوشت جای می گیرند، البته سرنوشت به مفهومی که در معارف اسلامی از آن سخن می رود. در فرهنگ اسلامی، سرنوشت شبیحی نیست که در ورای اشخاص و اشیا حضور داشته باشد و به نحو مستقیم در آفرینش رویدادها نقش ایفا کند. سرنوشت نیرویی است پنهان که در کیان هستی نهاده شده و انسان ها پس از رخداد وقایع به آن پی می برند و با محاسبات معمول به اسباب و علل آن راهی ندارند. آنان فقط می توانند در برابر این نیرو از خود سؤال کنند: چرا این کودک ناقص به دنیا آمد؟ چرا زلزله ای شهری را با خاک یکسان کرد؟ چرا...؟ آن گاه، اگر پاسخ هایی در قلمرو دانش خود نیابند، آن را به سرنوشت نسبت می دهند.

به این سان، هرچه به دامنه دانش و درک آدمی افزوده گردد، از قلمرو سرنوشت کاسته می شود. برای تشبیه، می توان قصه موسی را در نظر آورد که با عبد صالح روانه سفری می شود، با این شرط که در راه بگو و مگو نکند. اما وقتی می بیند عبد صالح کشتی مردم را سوراخ می کند یا کودکی را هلاک می سازد یا دیواری در حال فرو ریختن را در شهری که مردمش هیچ عنایتی به آنان نمی ورزند تعمیر می کند، هر بار با شگفتی راز این کارها را از او می پرسد و جواب می شنود: «مگر شرط ما ترک بگو مگو نبود؟». در این قصه، موسی در مدار واقعیت های معمول سیر می کند و عبد صالح در جهانی که رمزش بر موسی گشوده نیست. از این رو، آن گاه که راز این کارهای

شگفت را در می یابد، به پشیمانی گرفتار می آید که چرا آن پرسش ها را از عبد صالح کرد و سرانجام خود را از مصاحبتش محروم ساخت. (۱) موسی مَثَلِ هَمِينَ انسان واقع بین است که هرچه را در دایره ادراک و دانش بشری اش ننگنجد، به پرسش می گیرد و آن را بر نمی تابد.

سرنوشت همچون چرخ می گردد؛ و از حرکتش چرخ دنده های بسیار را به گردش در می آورد. بیننده عادی که از بیرون به این منظره می نگرند، با دو گونه حرکت رویاروست: یکی حرکت چرخ بزرگ که در مسیری واحد و منظم حرکت می کند؛ و دیگر حرکت چرخ دنده های کوچک و کوچک تر که هر کدام در مسیری خاص می گردد و حرکتشان ناهماهنگ و ناهمگن جلوه می کند. اما برای یک کارشناس آشنا به این ابزار، همه اجزا همنا و همجهت و همگن حرکت می کنند و ناسازگاری ای در گردش آن ها مشهود نیست:

مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصِيرَ هَيْلُ تَرَى مِنْ فُطُورٍ . ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصِيرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصِيرُ خَاسِرًا وَهُوَ حَسِيرٌ. (۲)

در آفرینش خدای رحمان هیچ خلل و بی نظمی نمی بینی. پس بار دیگر نظر کن، آیا در آسمان شکافی می بینی؟ بار دیگر نیز چشم باز کن و بنگر. نگاه تو خسته و درمانده به نزد تو باز خواهد گشت.

تا آن جا که ما می دانیم، انسان تنها موجود دارای شعور و اراده در میان

۱- بنگرید به: کهف / ۶۵ تا ۸۲.

۲- ملک / ۳ و ۴.

آفریدگان خداوند است. با این حال، در مجموعه این چرخ دوار بزرگ، انسان با اراده باشعور نیز به مقتضای مجموعه این نظام حرکت می‌کند و از همین رو، برای پرسش‌هایی که به حرکت کلی و راز آلوده آن مربوط است، پاسخی نمی‌یابد؛ همان سان که موسی برای کارهای عبد صالح پاسخی نمی‌یافت.

## ۲\_ ۵\_ ۵. موضع قصه‌های قرآن در برابر سرنوشت

### ۲\_ ۵\_ ۵. موضع قصه‌های قرآن در برابر سرنوشت

موضع قصه‌های قرآن در برابر سرنوشت، موضعی منطقی و عقلانی است. در قصه‌های قرآن همه چیز بر طریق عادت طبیعی جاری است، مگر آن گاه که خداوند معجزه‌ای را در مجرای از حیات جاری می‌سازد. سرنوشت \_ همان گونه که در بیان مفهوم آن گفتیم \_ نقشی پیدا در آفرینش حوادث ندارد، بلکه غالب حوادث در همان ظرف و فضای معمول اتفاق می‌افتند. لیکن پس از وقوع حوادث، موضع مؤمنان و منکران تفاوت دارد. مؤمنان در هر حال خداوند را شاکرند و به سرنوشت خشنود؛ و منکران از بلاها و ناملایمت‌ها رویگردان و ناخشنود. یوسف در زندان شکرگزار است و نعمت خداوند را یاد می‌کند:

ذٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُوْنَ. (۱)

این فضیلتی است که خدا بر ما و بر مردم دیگر ارزانی داشته است، ولی بیش تر مردم ناسپاسند.



یعقوب نیز آن گاه که خبر ناگواری درباره یوسف می شنود، از «صبر جمیل» سخن می گوید. (۱)

### ۳\_ ۵\_ ۵. انسان: موجودی مسؤول در عرصه حیات

۳\_ ۵\_ ۵. انسان: موجودی مسؤول در عرصه حیات

سرنوشت، به این مفهوم، مؤمن را از مسؤولیت هایش در عرصه حیات غافل نمی سازد. مؤمن با قدرت، تفکر، و تدبیر می کوشد تا همه توان خود را به کار بندد؛ و همین یعنی زندگی و ادای دین انسانی. این که چه نتیجه ای در نهایت حاصل می شود و سرنوشت چه رقم می زند، ذره ای از مسؤولیت او نمی کاهد و به آن نیز نمی افزاید. پس هر نتیجه ای حاصل شود، مؤمن خود را ملامت نمی کند. از همین روست که همه شخصیت های مثبت در قصه های قرآن، از جمله پیامبران الهی، همواره در تلاش و تفکر و تدبیرند و بیش از همه بار ناملایمت ها را بر دوش می کشند و با همین سبب های مادی و معمول راه مبارزه و تکاپو را طی می کنند. تنها در موارد ویژه، امدادهای خاص و اعجازین رخ می نمایند و هرگز جایگزین تلاش و تدبیر این سختکوشان نمی شوند. راستی، انسان چه کم از دانه ای دارد که از زمین سر برمی کشد و در برابر نیروهای طبیعت می ایستد و آزارهای پیرامون را به جان می خرد تا با بهره گرفتن از هرچه برای رشد او آفریده شده، بالنده گردد و سرانجام ثمر دهد؟ آیا هردانه ای سرانجام ثمر می دهد؟ آیا بسیاری از دانه ها در آغاز یا میان راه، از رشد و بالندگی باز نمی مانند؟ با این حال، آیا هیچ

دانه ای از بالیدن و قدکشیدن مایوس می شود؟

أَلَا مَنْ يُرِينِي غَايَتِي قَبْلَ مَذْهَبِي؟

و مِنْ أَيْنَ وَالْغَايَاتِ بَعْدَ الْمَذَاهِبِ؟ (۱)

راستی، چه کسی است که پیش از رفتنم سرانجامِ راهم را نشان دهد؟

چگونه چنین می شود، در حالی که سرانجامِ ها پس از رفتنِ ها هویدا می گردند؟

نوح نهصد و پنجاه سال مردمش را به حق فرا خواند و ثمری ندید، تا آن که به خدای خویش پناهنده شد و خداوند، او و مؤمنان اندک را رهانید و دیگران را هلاک ساخت. آیا این تلاش نهصد و پنجاه ساله بیهوده بود؟ آیا علم به چنین تقدیری، نوح را از رسالت خویش بازداشت؟ آیا پیامبرانِ پس از نوح بار امانت را از دوش نهادند و سرانجام را در آغاز دیدند؟ پیام قصه های قرآن در همه جا این است: «رفتن و جوشیدن و کوشیدن همه چیز و همه کس در راه و بر مدار طبیعت و تکالیف طبیعی؛ رسیدن یا نرسیدن از مقوله ای دیگر است و از آن رسالت و هدف چیزی نمی کاهد».

## ۶\_۵. مبارزه

### اشاره

۶\_۵. مبارزه

زیر فصل ها

۱\_۶\_۵. نقش مبارزه

۲\_۶\_۵. تفاوت بارز امت های پیشین و امت اسلامی

۳\_۶\_۵. رویارویی دو جبهه خیر و شر

۴\_۶\_۵. عرصه های مبارزه

### ۱\_۶\_۵. نقش مبارزه

۱\_۶\_۵. نقش مبارزه

«حرکت» که بنیاد هستی است، چیزی نیست جز مبارزه موجودات جهان برای زندگی. برخی برای زندگی، دیگران را فنا می

کنند؛ برخی در دیگران فنامی شوند؛ و برخی با دیگران همزیستی و همراهی می ورزند.

---

۱- از ابن رومی، شاعر نام آور دوران عباسی.

در قصه های قرآن که باز تابنده صادق هستی اند، نیز مبارزه نقشی بنیادین دارد. در رویدادهای این قصه ها، همواره نیروها و چهره ها با یکدیگر در کشاکشند تا راه زندگی را هموار کنند. وقتی خوب به این صحنه ها و چهره ها می نگریم، در می یابیم که حاصل این کشاکش همان «رویاری حق و باطل» است. قرآن می پذیرد که نیروهای خیر و شر در سراسر جهان دامن گسترده اند و نیز معترف است که انسان رویارو با این هر دو نیرو است و با دانش و بینش خویش می تواند میان این دو تمیز قائل شود. از این رو، قصه قرآنی هر دو گروه خیر و شر را با همه امکانات و نیروهای خود در صحنه های حیات به نمایش می نهد. البته در این صحنه ها، همواره پیروزی حقیقی از آن حق است و شکست و رسوایی از آن باطل:

بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ. (۱)

بلکه حق را بر سر باطل می زنییم تا آن را درهم کوبد؛ و باطل نابود شونده است.

## ۲\_ ۶\_ ۵. تفاوت بارز امت های پیشین و امت اسلامی

۲\_ ۶\_ ۵. تفاوت بارز امت های پیشین و امت اسلامی

در جریان این مبارزه، تفاوتی واضح میان امت های پیشین و امت اسلامی به چشم می خورد. در قصه های انبیا، از نوح تا عیسی، همواره می نگریم که پیروان ایشان بر کناره ها حرکت می کرده اند و تنها خود را از چنگ نیروهای باطل می رهانیده اند. اگر گهگاه ندایی به حمایت از رسولان حق بر می خاسته، حالتی استثنایی داشته است:

وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ . اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ. (۱)

مردی از دور دست شهر دوان دوان آمد و گفت: ای قوم من، از این رسولان پیروی کنید . از کسانی که از شما هیچ مزدی نمی طلبند، و خود مردمی هدایت یافته اند، پیروی کنید.

اما در امت اسلامی، جهاد وظیفه ای است که همه مردان مسلمان را در برمی گیرد. آیاتی بسیار از قرآن، این وظیفه فراگستر را به پیامبر و مؤمنان فرمان می دهند. و همین، از ویژگی های برجسته و بی نظیر دعوت اسلامی است که جانبازی و فداکاری در راه آرمان های مقدس را کاری بایسته و عظیم شمرده و در مکتب تربیتی اش نیز غیرتمندانی جانباز و ایثارگر پدید آورده است. (۲)

### ۳ \_ ۶ \_ ۵. رویارویی دو جبهه خیر و شر

۳ \_ ۶ \_ ۵. رویارویی دو جبهه خیر و شر

تأکید ما بر مبارزه نیروهای خیر و شر از این روست که در قصه های قرآن، توالی رویدادها و حضور اشخاص و اشیا بر پایه همین مبارزه و قرار گرفتن در یکی از این دو جبهه معنا می یابد. خیر و شر، هریک، ضوابط و ویژگی های خود را دارد. مهم ترین ویژگی خیر آن است که برای فرد و

۱- یس / ۲۰ و ۲۱.

۲- اکنون که سخن به این مقال رسید، دریغ است یاد نشود از دلیرانی که هشت سال خاک این سرزمین را از خون طهور خویش روتقِ مردی دادند و هنوز اگر آوازه غیرتی هست، از ایثار و حمیت ایشان است. شهیدپروران، شهیدان، جانبازان، و جمله ایثارگران را درود!

جامعه سودمند باشد و در عین حال، زیانی به فرد و جامعه نرساند. در قصه قرآنی، نبرد میان این دو نیرو در عرصه ایمان و کفر بروز می یابد. همه تلاش ها و دعوت ها نیز بر همین مدار شکل می گیرند.

قصه نوح را در نظر آورید که از لحاظ زمانی، از قصه های نخست قرآن است و بارها در کتاب خدا تکرار گشته است. در این قصه، همواره سخن از دعوت به عبادت خدای یگانه است. و همیشه نیز این دعوت با انکار و عناد رویارو می شود. این دعوت نهصد و پنجاه سال به درازا می انجامد و کافران تا آن جا پیش می روند که نوح را از سنگسار شدن بیم می دهند. این تأکید بر ایمان و کفر، البته از آن رو نیست که قرآن به دیگر چهره های خیر و شر بی اعتناست، بلکه از این جهت است که ایمان عصاره همه خیرها و کفر چکیده همه شرهاست. پس هرگاه نبرد ایمان و کفر نمایش داده شود، در حقیقت مبارزه میان همه خیرها و همه شرها نمایانده شده است.

از این دیدگاه، رهاورد ایمان، سراسر، پاکی و رشد و برو بار است که در «هدایتِ رَب» جلوه می یابد:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ. (۱)

آنان را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند پروردگارشان به سبب ایمانشان به بهشتهایی پر نعمت که نهرهای آب در زیر پایشان جاری است هدایت می کند.

أما كفر، سراسر، هیچ و پوچ و حسرت و بی برو باری است:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْ أَنْ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فُوفَتْهُ حِسَابُهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ. (۱)

اعمال کافران چون سرابی است در بیابانی که تشنه آبش پندارد و چون بدان نزدیک شود هیچ نیابد و خدا را نزد خود یابد که جزای او را به تمام بدهد. و خدا زود به حسابها می رسد.

و در منظری دیگر:

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْعِدُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكُمْ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ. (۲)

مثل اعمال کسانی که به خدا کافر شده اند چون خاکستری است که در روزی طوفانی بادی سخت بر آن بوزد. توان نگه داشتن آنچه را که به دست آورده اند ندارند. این است گمراهی بی انتها.

این مبارزه مستمر میان ایمان و کفر، گرچه در ظاهر غبار برمی انگیزد و فریاد نبرد می پراکند، در حقیقت تصفیه گاهی است تا بدی ها و ناپاکی ها از چهره جهان زدوده شوند و زیبایی و پاکی ها جلوه کنند. این حکایت، درست همانند مثل تنگنا و درد زایمان است که گرچه خود بحرانی سخت است، رهاوردی مبارک و شیرین دارد: زایش یک مولود جدید!

## ۴\_۶\_۵. عرصه های مبارزه

۴\_۶\_۵. عرصه های مبارزه

و اما عرصه های این مبارزه همیشگی! در قصه های قرآن، چند عرصه اصلی برای مبارزه ترسیم گشته است:

## ۱. عرصه نفس

مهم ترین نوع مبارزه، نبردی است که درون انسان برپا می گردد. با این حال، هرگز قصه قرآنی در دایره این نبرد به تنگنا دچار نمی شود، بلکه پس از ترسیم صحنه، راهی به بیرون می گشاید تا نشان دهد که آنچه اصالت دارد نجات انسان در این عرصه است. در قصه صاحب دو باغ، یک انسان از زیبایی و شکوه باغ های خویش به غرور و خودبینی دچار می شود و با خود می پندارد:

مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا . وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُودَتْ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا. (۱)

پندارم که این باغ هرگز از میان برود. و نپندارم که قیامت هم بیاید. و اگر هم مرا نزد خدا برند، جایگاهی بهتر از این باغ خواهم یافت.

اما قصه به همین جا پایان نمی پذیرد، زیرا این جا نقطه غلبه هوا و هوس در عرصه مبارزه است. همین جاست که ندای انسان حقیقی برمی خیزد:

اَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا . لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا . وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتِكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ - لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ - إِنَّ تَرَنِّاْنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَالِدًا . فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا



زَلَقًا . أَوْ يُصْبِحَ مَأْوَاهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلْبًا. (۱)

آیا بر آن کس که تو را از خاک و سپس از نطفه بیافرید و مردی راست بالا کرد، کافر شده ای؟ ولی او خدای یکتا پروردگار من است و من هیچ کس را شریک پروردگارم نمی سازم . چرا آنگاه که به باغ خود در آمدی نگفتی: هر چه خداوند خواهد، و هیچ نیرویی جز نیروی خدا نیست؟ اگر می بینی که دارایی و فرزند من کمتر از تو است، شاید پروردگار من مرا چیزی بهتر از باغ تو دهد. شاید بر آن باغ صاعقه ای بفرستد و آن را به زمینی صاف و لغزنده بدل سازد . یا آب آن بر زمین فرو رود و هرگز به یافتن آن قدرت نیابی.

و در این لحظه است که رشته های پندار از هم می گسلند و حقیقت در عرصه نبرد پیروز می شود:

وَأَحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا . وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا. (۲)

به ثمره اش آفت رسید و بامدادان دست حسرت بر دست می سایید که چه هزینه ای کرده بود و اکنون همه بناهایش فروریخته است. و می گوید: ای کاش کسی را شریک پروردگارم نساخته بودم . جز خدا گروهی که به یاریش برخیزند نبود و خود قدرت نداشت.

۲. عرصه رویارویی دو انسان

قرآن اعتراف می کند که انسان ها با طبایع و انگیزه ها و خواست های گوناگون زندگی می کنند و از این رو همواره در رقابتی سخت به سر می برند. اما اگر این رقابت به نبرد میان حق و باطل بینجامد، باز این گروه انسانی است که پیروز جلوه می کند و بر جبهه باطل چیره می شود. در قصه فرزندان

۱- کهف / ۳۷ تا ۴۱.

۲- کهف / ۴۲ و ۴۳.

آدم، روشن ترین صحنه نبرد میان دو انسان، یکی در موضع حق و دیگری در موضع باطل، ترسیم می شود. انگیزه تجاوز یکی از این دو چیست و در حقیقت میان آنان چه می گذرد؟ قصه را از قرآن بشنویم:

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ . لَئِن بَسَيْتَ إِلَىَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ بِيَدَيْكَ لِأَفْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ - رَبَّ الْعَالَمِينَ . إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ . فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ . فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَيِّئَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَيِّئَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ. (۱)

و داستان راستین دو پسر آدم را برایشان بخوان، آنگاه که قربانی کردند. از یکیشان پذیرفته آمد و از دیگری پذیرفته نشد. گفت: تو را می کشم. گفت: خدا قربانی پرهیزگاران را می پذیرد. اگر تو بر من دست گشایی و مرا بکشی، من بر تو دست نمی گشایم تا بکشمت، زیرا از خداوند پروردگار جهانیان بیم دارم. من می خواهم تا تو هم گناه مرا بر دوش گیری و هم گناه خود را تا از دوزخیان گردی که این است پاداش ستمکاران. نفسش او را به کشتن برادر ترغیب کرد، و او را کشت و از زیانکاران گردید. خدا کلاغی را واداشت تا زمین را بکاود و به او بیاموزد که چگونه جسد برادر خود پنهان سازد. گفت: وای بر من، نتوانم همانند این کلاغ باشم و بیکر برادرم را دفن کنم. و در زمره پشیمانان در آمد.

می بینید که انگیزه تجاوز، حسد است. و از آن جا که همین انگیزه، خاستگاه اصلی نبرد است، قرآن از ریشه آن و دلیل پذیرفته نشدن قربانی یک

برادر سخنی نمی گوید. برادری که نماد نیروهای باطل است با تأکید برجسته، برادر خویش را به قتل تهدید می کند و در برابر، برادری که نماد نیروهای حق است، با او به ملاطفت سخن می گوید و از مرز ادب و خداپروری در نمی گذرد. و آن گاه که نوبت به انتخابی بزرگ می رسد، او که می تواند قاتل باشد مقتول بودن را برمی گزیند، زیرا آن جا که یا باید قاتل بود و ظالم، و یا مقتول بود و مظلوم، حق در چهره دوم ظهور می یابد. و از پس این قتل ظالمانه، ندامت ظالم رخ می نماید و بی درنگ چهره پیروز حق که در همه تاریخ قاعده ای بنا می نهد:

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا. (۱)

از این رو بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس کس دیگر را نه به قصاص قتل کسی یا ارتکاب فسادی بر روی زمین بکشد، چنان است که همه مردم را کشته باشد. و هر کس که به او حیات بخشد چون کسی است که همه مردم را حیات بخشیده باشد.

۳. عرصه نبرد انسان در طبیعت

قرآن، انسان را فرامی خواند تا با همه توان خویش در مبارزه ای جدی شرکت کند تا نیروهای طبیعت را به استخدام درآورد. در حقیقت، در این عرصه نبردی میان انسان و طبیعت جریان ندارد، بلکه مبارزه انسان برای رام ساختن طبیعت است. سدی که ذوالقرنین می سازد تا یاجوج و ماجوج را

از دستیابی به آدمیان یک قوم باز دارد، در حقیقت مبارزه برای استخدام طبیعت در خدمت حق است:

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَحَدَّ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا . قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا . قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا . آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قِطْرًا . فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا. (۱)

تا به میان دو کوه رسید. در پس آن دو کوه مردمی را دید که گویی هیچ سخنی را نمی فهمند. گفتند: ای ذوالقرنین، یاجوج و ماجوج در زمین فساد می کنند. می خواهی خراجی بر خود مقرر کنیم تا تو میان ما و آنها سدی برآوری؟ گفت: آنچه پروردگار من مرا بدان توانایی داده است بهتر است. مرا به نیروی خویش مدد کنید، تا میان شما و آنها سدی برآورم. برای من تکه های آهن بیاورید. چون میان آن دو کوه انباشته شد، گفت: بدمید. تا آن آهن را بگداخت. و گفت: مس گداخته بیاورید تا بر آن ریزم. نه توانستند از آن بالا روند و نه در آن سوراخ کنند.

## ۷\_۵. امید

### ۷\_۵. امید

اینک که منظر قرآنی این مبارزه دریافت شد، به وضوح می توان دید که انسان در عرصه حیات همواره امید را پیش رو دارد و چشم به راه آینده ای سرشار از خیر است. از رهگذر همین نگرش است که قصه های قرآن لبریز از امید و یأس ستیزی اند و آدمی را به مبارزه برای ساختن آینده ای نیکوتر

فرامی خوانند.

برای نمونه، در قصه یوسف، یعقوب در حالی که سخت ترین لحظه های زندگی را در فقدان فرزند دلبندهش می گذراند، از صبر و امید سخن می گوید:

فَصَبِرْ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا تَصِفُونَ. (۱)

اکنون برای من صبر زیبا نیکوتر است و خداست که در این باره از او یاری باید خواست.

دیگر بار که به فراق فرزندی دیگر مبتلا می شود، باز از امید دم می زند:

فَصَبِرْ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا. (۲)

مرا صبر زیبا نیکوتر است. شاید خدا همه را به من بازگرداند.

و نیز بذر این امید را در قلب فرزندان خویش می پراکند و آنان را به تلاش و یأس ستیزی فرامی خواند:

يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَأْتِسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُيَاسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ. (۳)

ای پسران من، بروید و یوسف و برادرش را بجویید و از رحمت خدا مأیوس مشوید، زیرا تنها کافران از رحمت خدا مأیوس می شوند.

این نگرش به زندگی و حضور امیدوارانه در عرصه آن، روح جاری در حیات همه بندگان مؤمنی است که در قصه های قرآن حضور دارند. البته

---

۱- یوسف / ۱۸.

۲- یوسف / ۸۳.

۳- یوسف / ۸۷.

همین بندگان مؤمن دچار تردید و اضطراب و سؤال نیز می شوند، اما با پاسخ خدا امید و آرامش می یابند که پیروزی نزدیک است:

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبُؤْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ. (۱)

می پندارید که به بهشت خواهید رفت و هنوز آنچه بر سر پیشینیان شما آمده، بر سر شما نیامده؟ به ایشان سختی و رنج رسید و متزلزل شدند، تا آنجا که پیامبر و مؤمنانی که با او بودند، گفتند: پس یاری خدا کی خواهد رسید؟ بدان که یاری خدا نزدیک است.

## ۸-۵. آثار قصه های قرآن

### اشاره

#### ۸-۵. آثار قصه های قرآن

قصه های قرآن، گذشته از پیام ها و عبرت هایی که شرحشان گذشت، آثار و نتایجی نیز دارند. آنچه وجود این آثار را تأیید می کند، این است که از مجموعه قصه های قرآن به صورت طولی و از یکایک آن ها در هر سوره به صورت عرضی، تأثیرات خاصی به ذهن القا می شود. برای دریافت این آثار، لازم است نخست به کارکرد و تأثیر اصلی قصه اشاره کنیم.

کارکرد اصلی همه گونه های هنری، از جمله قصه، گذشته از پیام های محتوایی شان، انگیزش عاطفی و القای نفسانی است. همان قدر که یک قطعه موزیک یا تابلو نقاشی در روح و جان انسان اثر می کند و رنگ عواطف آدمی را به جنبش درمی آورد، یک قصه نیز می تواند درون انسان را به جنبش و هیجان وادارد. این هیجان و خلجان روحی، همان وحی عاطفی و فکری

است که پیامبر هنر به ارمغان می آورد. اگر وجوه این افاضه روحانی و وحی عاطفی درک شود، آن گاه در می یابیم که اصولاً چرا بخشی از قرآن به زبان قصه فرود آمده است. این وجوه عبارتند از:

### ۱ \_ ۸ \_ ۵. کاستن از فشار عاطفی شدید بر پیامبر اسلام و مؤمنان

۱ \_ ۸ \_ ۵. کاستن از فشار عاطفی شدید بر پیامبر اسلام و مؤمنان

کرده ها و گفته های مشرکان، روح و جان پیامبر و مؤمنان را سخت آزار می داد. در برابر مکر و خیانت و خباثت مشرکان، به راستی سینه پیامبر احساس تنگنا می کرد:

وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ. (۱)

و می دانیم که تو از گفتارشان دلتنگ می شوی.

این فشار روانی آن قدر شدید بود که حتما باید مهار می شد و در پرتو لطف خاص خداوند به آرامش می گرایید. قرآن بارها برای تلقین آرامش روحی به جان و دل پیامبر، او را مخاطب ساخته است:

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُكِنُّ كَصَابِحِ الْخَوَاتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ . لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ. (۲)

در برابر فرمان پروردگارت صابر باش و چون صاحب ماهی مباح که با دلی پرانده ندا در داد . اگر نعمت پروردگارش نبود، در عین بدحالی به صحرایی بی آب و گیاه می افتاد.

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ. (۱)

شاید از اینکه ایمان نمی آورند، خود را هلاک سازی.

فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صِدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ. (۲)

مباد که برخی از چیزهایی را که بر تو وحی کرده ایم واگذاری و بدان دلتنگ باشی که می گویند: چرا گنجی بر او افکنده نمی شود؟ و چرا فرشته ای همراه او نمی آید؟ جز این نیست که تو بیم دهنده ای بیش نیستی و خداست که کار ساز هر چیزی است.

قصه های قرآن در ایجاد این آرامش روحی نقش و وظیفه ای خطیر دارند. از رهگذر همین قصه ها، تصویری بدیع از صبر و ثبات در راه ابلاغ حق، پیش روی پیامبر و مؤمنان پدید می آمد و آنان را به ادامه راه امیدوارمی ساخت. قرآن، خود، به این اثر تصریح کرده است:

وَكَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ. (۳)

هر خبری از اخبار پیامبران را برایت حکایت می کنیم تا تو را قویدل گردانیم. و در این کتاب برای تو سخن حق، و برای مؤمنان موعظه و اندرز نازل شده است.

این که در قصه موسی از وراثت زمین برای مؤمنان سخن می رود، تصادفی نیست. این، تأکیدی است بر آن وحی عاطفی که جان پیامبر را از فشار روحی رهایی می دهد و نهال امید را در دلش بالنده تر می سازد:

۱- شعرا / ۳.

۲- هود / ۱۲.

۳- هود / ۱۲۰.



تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ . إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَتَّبِعُ  
 أَنْبَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ . وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ  
 الْوَارِثِينَ . وَتُكِنُّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ. (۱)

برای آنها که ایمان می آورند داستان راستین موسی و فرعون را بر تو می خوانیم . فرعون در آن سرزمین برتری جست و مردمش را فرقه فرقه ساخت . فرقه ای را زبون می داشت و پسرانشان را می کشت و زنانشان را زنده می گذاشت که او از تبهکاران بود . و ما بر آن هستیم که بر مستضعفان روی زمین نعمت دهیم و آنان را پیشوایان سازیم و وارثان گردانیم . و آنها را در آن سرزمین مکانت بخشیم و به فرعون و هامان و لشکریانشان چیزی را که از آن می ترسیدند نشان دهیم .

از همین روست که در سوره هود، که یکی از مجموعه های همین گونه قصه هاست، در آغاز «فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَى...» را می آورد و در پایان «وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ...» را . نیز به همین دلیل است که در آغاز سوره طه، که قصه موسی را در خود دارد، به پیامبر نوید می دهد که قرآن کتاب مشقت نیست:

طه . مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى . إِلَّا تَذَكْرَةً لِمَنْ يَخْشَى. (۲)

طاها . قرآن را بر تو نازل نکرده ایم که در رنج افی . تنها هشدار است برای آن که می ترسد .

۱- قصص / ۳ تا ۶ .

۲- طه / ۱ تا ۳ .

در همین سوره و در خلال قصه موسی، ناگواری هایی را که گریبانگیر موسی بود شرح می دهد و در پایان، از این نکته یاد می آورد که حال پیامبران پیشین به همین گونه بوده است:

كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا. (۱)

اینچنین خبرهای گذشته را برای تو حکایت می کنیم. و به تو از جانب خود قرآن را عطا کردیم.

قصه موسی در سوره قصص، مجموعه قصه های سوره انبیا، و قصه هایی از سوره صافات دقیقاً همین وظیفه را ایفا می کنند. اما شاید نیکوترین نمونه همان قصه نوح باشد با عناصر مشترک فراوان و شیوه های یکسان برخورد مشرکان و رنج های مشابهی که نوح و محمّد می بردند و حتّی بُت های همنام: ود، سواع، یغوث، یعوق، و نسر. بی شک در آینه این قصه، محمّد حال خویشتن و امتش را می دید و به آینده فرخنده دعوت خویش، یعنی نجات مردان خدا، امیدوار می شد.

## ۲ \_ ۸ \_ ۵. هدایت عواطف به سمت بیزاری از جلوه های زشت

۲ \_ ۸ \_ ۵. هدایت عواطف به سمت بیزاری از جلوه های زشت

قصه های قرآن، همپای امید بخشی و آرام سازی، به مؤمنان می فهمانند که صرفاً دوست داشتن و عاطفه ورزیدن کافی نیست. مؤمنان باید همان قدر که پاکی ها را می ستایند، از لحاظ عاطفی به جنگ ناپاکی ها روند. بدین سان،

بیزاری از جلوه های زشتی و فساد و گمراهی در قلب ایشان پرورش می یابد؛ جلوه هایی مانند اعمال ناشایست چون لواط و تنگ نظری اقتصادی، و ابلیس و شیطان.

در قصه آدم، مخاطب به راستی در فضایی قرار می گیرد که لبریز از نفرت و بیزاری از ابلیس و نیروهای شیطانی است. در این قصه، دشمنی میان آدم و شیطان بسیار هنرمندانه ترسیم می شود و امتداد این دشمنی به مؤمنان تلقین می گردد. در قصه موسی و هود و صالح، نحوه برخورد مستکبران و معاندان بسی ظریف و چشمگیر پرورانده می شود و همان احساس کینه و نفرت نسبت به ابلیس را در مورد این مستکبران تداعی می کند. حتی کیفرها و عقاب هایی که در این قصه ها برای فرعون و قوم عاد و ثمود برشمرده شده است، با عنایت به شدت و هراس انگیزی آن ها، ظاهرا از این روست که بر این نفرت و بیزاری مؤمنان از جبهه باطل بیفزاید. در این حالت است که مؤمنان هرگز نسبت به مهاجمان و معاندان، احساس شفقت و حتی یکسان نگری نمی کنند و همواره آن ها را به چشم دشمنی و عداوت می بینند. و این، خود، از پایه های حفظ کیان یک دعوت است.

همین حس بیزاری جویی در برخی دیگر از قصه های قرآن، نسبت به عبادت بُتان و خدانمایان اوج می گیرد. در این قصه ها، با صحنه سازی های عاطفی و هیجان انگیز، کینه مؤمنان به هر چیز و هر کس که جز خدا به پرستش گرفته شود برانگیخته می گردد. در قصه ابراهیم، این حس بسیار عمیق و متعالی می شود و از همه ابزارها و عناصر هنری برای تحقیر بُتان بهره وری می گردد، به ویژه آن جا که ابراهیم قهرمان وارثت ها را در هم

می شکند و آن گاه بت بزرگ را متهم می کند تا مردم همه روزگاران پوشالی بودن نیروهای غیرتوحیدی را لمس کنند.

### ۳\_ ۸\_ ۵. تبشیر و انداز

۳\_ ۸\_ ۵. تبشیر و انداز

در قصه های قرآن، به شیوه ای کاملاً تجسمی و عینی، مؤمنان و کافران جلوه های رحمت و انتقام پروردگار را لمس می کنند. صحنه های امید بخش زندگی و پیروزی مؤمنان، در کنار مناظر هلاک و آوارگی و زبونی کافران، همچون سمفونی باشکوهی جلوه می کند که ساعتی مخاطب را در خویش فرومی برد و گوشه گوشه جاننش را گاه از امید و گاه از بیم لبریز می سازد.

در رهگذر همین تبشیر و انداز است که هم مؤمنان نسبت به راهی که می روند اطمینان و یقین می یابند و هم کافران در عقیده خویش تزلزل و پریشانی پیدامی کنند. شاید بتوان گفت که نقش همین تبشیرها و اندازها، مؤثرتر از برهان و استدلال و بگو مگوی علمی است.

جلوه هایی ناب از این نقش عظیم در قصه های سوره های اعراف و شعرا و قمر دیده می شوند. ضرب آهنگ و اژه ها، طنین مرگبار انداز، تکرار کوبنده، و موسیقی خیره کننده این آیات را بنگرید که چه تصویر دهشت انگیزی پدید آورده اند:

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ . فَدَعَا رَبُّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرْ . فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَرٍ .  
 وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ . وَحَمَلْنَا عَلَى ذَاتِ الْأَوَاحِ وَدُسِيرٍ . تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرَ . وَلَقَدْ  
 تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ . فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذِرٍ . وَلَقَدْ يَسْرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ . كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي  
 وَنُذِرٍ . إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ . تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ .

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ . وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ . كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذْرِ . فَقَالُوا أَبَشْرًا مِمَّا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفَى ضَلَالٍ وَسِيعٍ . ءَأَلْقَى الذُّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَابٌ أَشْرٌ . سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِنَ الْكَذَابِ الْأَشْرِ . إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةَ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَبِعْهُمْ وَاضِطَّبِرْ . وَتَبَّتْهُمْ آتَاءُ الْمَاءِ قَسِيمَةً بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ . فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ . فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ . إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ . وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۱)

پیش از اینها قوم نوح تکذیب کرده بودند. بنده ما را تکذیب کردند و گفتند: دیوانه است. و به دشنامش راندند. و پروردگارش را خواند: من مغلوب شده ام، انتقام بکش. و ما نیز درهای آسمان را به روی آبی که به شدت می ریخت گشودیم. و از زمین چشمه ها شکافتیم تا آب به آن مقدار که مقدر شده بود گرد آمد. و او را بر آن کشتی که تخته ها و میخها داشت سوار کردیم. زیر نظر ما روان شد. این بود جزای کسانی که کفر ورزیدند. و هر آینه آن کشتی را نشانه ای ساختیم. آیا هیچ پند گیرنده ای هست؟ پس عذاب و بیم دادنهای من چگونه بود؟ و این قرآن را آسان ادا کردیم تا از آن پند گیرند. آیا پند گیرنده ای هست؟ قوم عاد تکذیب کردند. پس عذاب و بیم دادنهای من چگونه بود؟ ما بر آنها در روزی نحس و طولانی بادی سخت فرستادیم، که مردمان را از زمین، همانند ریشه های از جای کنده نخل، برمی کند. عذاب و بیم دادنهای من چگونه بود؟ و این قرآن را آسان ادا کردیم تا از آن پند گیرند. آیا پند گیرنده ای هست؟ قوم ثمود بیم دهندگان را تکذیب کردند. گفتند: اگر از انسانی همانند خود پیروی کنیم گمراه و دیوانه باشیم؛ آیا از میان همه ما کلام خدا به او القا شده است؟ نه، او دروغگویی خود خواه است. فردا خواهند دانست که دروغگوی خود خواه کیست. ما آن

ماده شتر را برای آزمایششان می فرستیم. پس مراقبشان باش و صبر کن . و به آنها بگوی که آب میانشان تقسیم شده. نوبت هر که باشد او به سر آب می رود . یارشان را ندا دادند و او شمشیر برگرفت و آن را پی کرد . عذاب و بیم دادنهای من چگونه بود؟ ما بر آنها یک آواز سهمناک فرستادیم. پس همانند آن علفهای خشک آغل گوسفند شدند. و این قرآن را آسان ادا کردیم تا از آن پند گیرند. آیا پند گیرنده ای هست؟

## فصل ۶: نمونه برداشت از قصه های قرآن (سیری در قصه آدم)

### اشاره

فصل ۶: نمونه برداشت از قصه های قرآن (سیری در قصه آدم)

زیر فصل ها

۱ \_ ۶. تصویرهای هفت گانه قصه آدم

۲ \_ ۶. نگرش مجموعه ای به هفت تصویر

۳ \_ ۶. آفرینش پدر و مادر آغازین

۴ \_ ۶. شجره ممنوعه

۵ \_ ۶. هدف قصه آدم

۶ \_ ۶. بهشت آغازین

### ۱ \_ ۶. تصویرهای هفت گانه قصه آدم

### اشاره

۱ \_ ۶. تصویرهای هفت گانه قصه آدم

قصه آدم و رانده شدنش از بهشت در هفت جای آمده است: بقره، اعراف، حجر، اسراء، کهف، طه، و ص. این هفت تصویر در امتداد یکدیگرند و در مجموع قصه ای واحد را می سازند. به این هفت تصویر بنگرید:

### ۱ \_ ۱ \_ ۶. تصویر قصه در سوره بقره

۱ \_ ۱ \_ ۶. تصویر قصه در سوره بقره

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ . وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلٰئِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هٰؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ . قَالُوا سُبْحٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ . قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ . وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا

إِبْلِيسَ أَبِي وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ . وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ  
الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ . فَازَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ  
مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ . فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ . قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى  
فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَاخُوفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ . وَالَّذِينَ



كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. (۱)

و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه ای می آفرینم، گفتند: آیا کسی را می آفرینی که در آنجا فساد کند و خونها بریزد، و حال آنکه ما به ستایش تو تسبیح می گوئیم و تو را تقدیس می کنیم؟ گفت: من آن دانم که شما نمی دانید. و نامها را به تمامی به آدم پیاموخت. سپس آنها را به فرشتگان عرضه کرد. و گفت: اگر راست می گوئید مرا به نامهای اینها خبر دهید. گفتند: منزهی تو. ما را جز آنچه خود به ما آموخته ای دانشی نیست. تویی دانای حکیم. گفت: ای آدم، آنها را از نامهایشان آگاه کن. چون از آن نامها آگاهشان کرد، خدا گفت: آیا به شما نگفتم که من نهان آسمانها و زمین را می دانم، و بر آنچه آشکاری کنید و پنهان می داشتید آگاهم؟ و به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید. همه سجده کردند جز ابلیس، که سر باز زد و برتری جست. و او از کافران بود. و گفتیم: ای آدم، خود و زنت در بهشت جای گیرید. و هرچه خواهید، و هرجا که خواهید، از ثمرات آن به خوشی بخورید. و به این درخت نزدیک مشوید، که به زمره ستمکاران درآید. پس شیطان آن دو را به خطا واداشت، و از بهشتی که در آن بودند بیرون راند. گفتیم: پایین روید، برخی دشمن برخی دیگر، و قرارگاه و جای برخورداری شما تا روز قیامت در زمین باشد. آدم از پروردگارش کلمه ای چند فراگرفت. پس خدا توبه او را پذیرفت، زیرا توبه پذیر و مهربان است. گفتیم: همه از بهشت فرو شوید؛ پس اگر از جانب من راهنمایی برایتان آمد، بر آنها که از راهنمایی من پیروی کنند بیمی نخواهد بود و خود اندوهناک نمی شوند. کسانی که کافر شوند، و آیات خدا را تکذیب کنند خود اهل جهنمند و جاودانه در آنجا خواهند بود.

## ۲\_ ۱\_ ۶. تصویر قصه در سوره اعراف

۲\_ ۱\_ ۶. تصویر قصه در سوره اعراف

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ

السَّاجِدِينَ . قَالَ مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ . قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ . قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ . قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ . قَالَ فَبِمَا أَعُوذْتَنِي لِأَقْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ . ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُمْ مِنَ الْإِنْسَانِ مِنْ أَحَدٍ وَمَنْ خَلَفَهُمْ وَعَنْ أَيمَانِهِمْ وَعَنْ شِمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ . قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْذُورًا مِمَّنْ دُحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ . وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ . فَوَسَّسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءِ تَهُمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ . وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ . فَدَلَّيَهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءُ تَهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِمَا عَلَى تَهُمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلَّ لَكُمَا أَنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ . قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ . قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ. (۱)

و شما را بیافریدیم، و صورت بخشیدیم، آنگاه به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید. همه، جز ابلیس، سجده کردند و ابلیس در شمار سجده کنندگان نبود. خدا گفت: وقتی تو را به سجده فرمان دادم، چه چیز تو را از آن بازداشت؟ گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفریده ای و او را از گل. گفت: از این مقام فرو شو. تو را چه رسد که در آن گردنکشی کنی؟ بیرون رو که تو از خوار شدگانی. گفت: مرا تا روز قیامت که زنده می شوند مهلت ده. گفت: تو از مهلت یافتگانی. گفت: حال که مرا نومید ساخته ای، من هم ایشان را از راه راست تو منحرف می کنم. آنگاه از پیش واز پس و از چپ واز راست بر آنها می تازم. و بیشترینشان را شکر گزار نخواهی یافت. گفت: از اینجا بیرون شو، منفور مطرود. از کسانی که پیروی تو گزینند و از همه شما جهنم را خواهم انباشت. ای آدم، تو و همسرت در بهشت مکان گیرید. از هر جا که

خواهید بخورید ولی به این درخت نزدیک مشوید که در شمار «بر خویش ستم کنندگان» خواهید شد. پس شیطان آن دو را وسوسه کرد، تا شرمگاهشان را که از آنها پوشیده بود در نظرشان آشکار کند. و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت منع کرد تا مباد از فرشتگان یا جاویدانان شوید. و برایشان سوگند خورد که نیکخواه شمایم. و آن دو را بفریفت و به پستی افکند. چون از آن درخت خوردند شرمگاه هایشان آشکار شد و به پوشیدن خویش از برگهای بهشت پرداختند. پروردگارشان ندا داد: آیا شما را از آن درخت منع نکرده بودم و نگفته بودم که شیطان آشکارا دشمن شماست؟ گفتند: ای پروردگار ما، به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحمت نیآوری از زیان دیدگان خواهیم بود. گفت: فروشوید، برخی دشمن برخی دیگر، و تا روز قیامت زمین قرارگاه و جای تمتع شما خواهد بود. گفت: در آنجا زندگی خواهید کرد و در آنجا خواهید مرد و از آن بیرون آورده شوید.

### ۳\_۱\_۶. تصویر قصه در سوره حجر

۳\_۱\_۶. تصویر قصه در سوره حجر

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صِلَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ . وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ . وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صِلَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ . فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ . فَسَجَدَ الْمَلَكَةُ كُلُّهُمْ أَسْمَعُونَ . إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ . قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَمْ تَكُن مَعَ السَّاجِدِينَ . قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صِلَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ . قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ . وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ . قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ . قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ . إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ . قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ . إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ . قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ . إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ. (۱)

ما آدمی را از گل خشک، از لجن بویناک آفریدیم . و جن را پیش از آن از آتش سوزنده بی دود آفریده بودیم . و پروردگارت به فرشتگان گفت: می خواهم بشری از گل خشک، از لجن بویناک بیافرینم . چون آفرینشش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید . فرشتگان همگی سجده کردند . مگر ابلیس که سر باز زد که با سجده کنندگان باشد . گفت: ای ابلیس، چرا تو از سجده کنندگان نبودی؟ گفت: من برای بشری که از گل خشک، از لجن بویناک آفریده ای سجده نمی کنم . گفت: از آنجا بیرون شو که مطرود هستی . تا روز قیامت بر تو لعنت است . گفت: ای پروردگار من، مرا تا روزی که دوباره زنده می شوند مهلت ده . گفت: تو در شمار مهلت یافتگانی . تا آن روزی که وقتش معلوم است . گفت: ای پروردگار من، چون مرا نومید کردی، در روی زمین بدی ها را در نظرشان بیارایم و همگان را گمراه کنم . مگر آنها که بندگان با اخلاص تو باشند . گفت: راه اخلاص راه راستی است که به من می رسد . تو را بر بندگان من تسلطی نیست، مگر بر آن گمراهانی که تو را پیروی کنند.

#### ۴ \_ ۱ \_ ۶. تصویر قصه در سوره اسراء

۴ \_ ۱ \_ ۶. تصویر قصه در سوره اسراء

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا . قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا . قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا . وَاسْتَفْزَزَ مِنْهُمُ الشَّيْطَانُ قَالَ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا. (۱)

و به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید. همگان جز ابلیس سجده کردند. گفت: آیا برای کسی که از گل آفریده ای سجده کنم؟ و گفت: با من بگوی چرا این را بر من برتری نهاده ای؟

اگر مرا تا روز قیامت مهلت دهی، بر فرزندان او، جز اندکی، مهارزنم . گفت: برو، جزای تو و هرکس که پیرو تو گردد جهنم است، که کیفری تمام است. با فریاد خویش هر که را توانی از جای برانگیز و به یاری سواران و پیادگان بر آنان بتاز و در مال و فرزند با آنان شرکت جوی و به آنها وعده بده. و حال آنکه شیطان جز به فریبی وعده شان ندهد . تو را بر بندگان من هیچ تسلطی نباشد و پروردگار تو برای نگهبانیشان کافی است.

### ۵- ۱- ۶. تصویر قصه در سوره کهف

۵- ۱- ۶. تصویر قصه در سوره کهف

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّبِعُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أُولِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا. (۱)

و آنگاه که به فرشتگان گفتیم که آدم را سجده کنید، همه جز ابلیس که از جن بود و از فرمان پروردگارش سر بتافت سجده کردند. آیا شیطان و فرزندانش را به جای من به دوستی می گیرید حال آنکه دشمن شمايند؟ ظالمان بد چیزی را به جای خدا برگزیدند.

### ۶- ۱- ۶. تصویر قصه در سوره طه

۶- ۱- ۶. تصویر قصه در سوره طه

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى . فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى . إِنَّ لَكَ أَلًا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى . وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى . فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَاطِلِي . فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْءُ تُهْمَا وَطَفِفا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى . ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى . قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَأَمَّا يَا تَيْنَكُم مِّنِّي هُدَى

فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى. (۱)

و آنگاه که به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید، همه جز ابلیس \_ که سرپیچی کرد \_ سجده کردند . گفتیم: ای آدم، این دشمن تو و همسر توست، شما را از بهشت بیرون نکند، که نگویند شوی . که تو در بهشت نه گرسنه می شوی و نه برهنه می مانی و نه تشنه می شوی و نه دچار تابش آفتاب . شیطان و سوسه اش کرد و گفت: ای آدم، آیا تو را به درخت جاویدانی و ملکی زوال ناپذیر راه بنمایم؟ از آن درخت خوردند و شرمگاهشان در نظرشان پدیدار شد. و همچنان برگ درختان بهشت بر آنها می چسباندند. آدم بر پروردگار خویش عاصی شد و راه گم کرد . سپس پروردگارش او را برگزید و توبه اش را پذیرفت و هدایتش کرد . گفت: همگی از آنجا پایین روید؛ دشمنان یکدیگر. اگر از جانب من شما را راهنمایی آمد، هرکس از آن راهنمایی من متابعت کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت.

#### ۷- ۱- ۶. تصویر قصه در سوره ص

۷- ۱- ۶. تصویر قصه در سوره ص

قُلْ هُوَ نَبُّ عَظِيمٌ . أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ . مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى إِذْ يَخْتَصِمُونَ . إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ . إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ . فَاذًا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَفَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ . فَسَجَدَ الْمَلَأِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ . إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ . قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ . قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ . قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ . وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ . قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ . قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ . إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ . قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ . إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ . قَالَ فَالْحَقُّ

وَالْحَقُّ أَقُولُ . لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ . (۱)

بگو: این خبری بزرگ است . که شما آن را اعراض می کنید . هنگامی که با یکدیگر جدال می کردند من خبری از ساکنان عالم بالا نداشتم . تنها از آن روی به من وحی می شود که بیم دهنده ای روشنگر هستم . پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری را از گل می آفرینم . چون تمامش کردم و در آن از روح خود دمیدم، همه سجده اش کنید . همه فرشتگان سجده کردند . مگر ابلیس که بزرگی فروخت و از کافران شد . گفت: ای ابلیس، چه چیز تو را از سجده کردن در برابر آنچه من با دو دست خود آفریده ام منع کرد؟ آیا بزرگی فروختی یا مقامی ارجمند داشتی؟ گفت: من از او بهترم . مرا از آتش آفریده ای و او را از گل . گفت: از اینجا بیرون شو که تو مطرودی . و تا روز قیامت لعنت من بر توست . گفت: ای پروردگار من، مرا تا روزی که از نو زنده شوند مهلت ده . گفت: تو از مهلت یافتگانی، تا آن روز معین معلوم . گفت: به عزت تو سوگند که همگان را گمراه کنم . مگر آنها که از بندگان مخلص تو باشند . گفت: حق است و آنچه می گویم راست است . که جهنم را از تو واز همه پیروانت پر کنم .

## ۲\_ ۶. نگرش مجموعه ای به هفت تصویر

۲\_ ۶. نگرش مجموعه ای به هفت تصویر

همان سان که دیدید، هر تصویر از زاویه ای قصه آدم را به نمایش می نهد. از این رو، برخی از جلوه ها در بعضی از تصاویر موجودند و در بعضی دیگر مفقود. یعنی زاویه دید و نوع نگاه سبب شده است که بعضی از جلوه ها گاه نمود پیدا کنند و گاه پوشیده بمانند. امّا برای قضاوت درباره این قصه باید هر هفت تصویر را یک جا دید. چنین تماشای جامع و گسترده ای می تواند نگاهی مُشرفانه را در پی داشته باشد. در این نگاه، مجموعه حوادث قصه را به این ترتیب می توان در شمار آورد:

۱. خبر دادن از آفریده ای نو به نام آدم. ( یک جای: بقره)

۲. اعلانِ مادّه ای که این موجود از آن آفریده شده است. (دو جای: حجر و ص)

۳. دعوت خداوند از فرشتگان برای سجده کردن بر این آفریده. (هفت جای)

۴. سر باز زدنِ ابلیس از سجده نزد آدم و دلیل آوری اش برای این امتناع. (هفت جای)

۵. بیرون راندن ابلیس از بهشت و اعلان نبرد ابلیس برای گمراه سازی آدم. (هفت جای)

۶. سفارش خداوند به آدم که از حيله های ابلیس بر حذر باشد. (سه جای: بقره، اعراف، طه)

۷. نهی آدم و حوّا از نزدیک شدن به درختی در بهشت. (دو جای: بقره، اعراف)

۸. افتادن آدم و حوّا در دام حيله ابلیس و خوردن از میوه درخت ممنوع. (دو جای: اعراف، طه)

۹. عتاب خداوند نسبت به آدم و پشیمانی وی و پذیرش توبه اش. (سه جای: بقره، اعراف، طه)

۱۰. بیرون شدن آدم از بهشت و ترسانیده شدن خود و خاندانش از حيله های ابلیس. (سه جای: بقره، اعراف، طه)

این ده مقطع مهم که تشکیل دهنده قصّه آدم هستند، در آن هفت جایگاه پراکنده شده اند و هر بار با تصویری ارائه گشته اند. هر جا که تکراری محض



در میان است حلقه های اتصال شکل می گیرد و هر جا که تفاوتی در بیان به چشم می خورد، غایت و هدفی در کار است. این غایت عبارت است از نمایاندن قصه از زاویه ای خاص و ارائه پیام قصه با تأکیدی از همان منظر. با این حال، جای یک پرسش اساسی باقی می ماند: این عناصر که در قصه آدم بروز کرده اند، تا چه حد واقعیت دارند؟ ماده آفرینش آدم، پیدایش حیات انسانی بر زمین، درختی که آدم از آن خورد، بهشتی که آدم در آن به سر می برد، و ... این ها تا چه حد حقیقی و تا چه اندازه نمادین و رمزی اند؟ اینک به کوتاهی در این باره سخن می گوئیم.

### ۳\_۶. آفرینش پدر و مادر آغازین

#### اشاره

#### ۳\_۶. آفرینش پدر و مادر آغازین

در دیدگاه اسلامی، روشن است که رشته زندگی انسان امروز از آدم و حوا آغاز می شود و آن دو، خود، پدر و مادری نداشته اند:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى. (۱)

ای مردم! همانا ما شما را از یک مرد و یک زن پدید آوردیم.

نیز همه دین ها، خواه آسمانی و خواه بشری، بر این باورند که این پدر و مادر آغازین در باغی به سر می بردند و آن گاه به سبب خطایی از آن رانده شدند و هبوط کردند.

## ۱\_ ۳\_ ۶. اسطوره ها

## ۱\_ ۳\_ ۶. اسطوره ها

این ریشه اصیل و حقیقی، به تدریج از اوهام و پندارهای بشری رنگ پذیرفته و بدین سان اسطوره هایی شکل گرفته اند. مثلاً در «اوپانیشاد»، کتاب مقدس هندویان، می خوانیم:

خداوند دارای پیکری بزرگ بود تا بتواند با پیکر مرد و زن، روی هم، برابری کند. آن گاه خواست تا پیکرش دو نیم گردد. و چنین بود که زوج و زوجه پدید آمدند. پس «نفس واحده» قطعه ای است دارای خلأ و این خلأ را زوجه پر می کند. سپس زوج با زوجه در آمیخت و نسل بشر پدید آمد.

پس آن گاه زوجه \_ یعنی همان که پیش تر زوجه خدا بود \_ از خود پرسید: «او چگونه توانست پس از آن که مرا از نفس خویش بیرون آورد، با من درآمیزد؟ پس باید پنهان شوم.» سپس در چهره گاوی پنهان شد. زوج نیز در چهره گاوی نرفت و با او در آمیخت. از آمیزش آن دو چهارپایان زاده شدند.

آنگاه زوجه چهره اسب ماده یافت و زوج چهره اسب نر... سپس زوجه صورت ماده خر یافت و زوج صورت خر نر. و از آمیزش آن دو سُم داران پدید آمدند...

و به همین ترتیب، همه موجودات آفریده شدند...

وقتی کار پایان یافت، خداوند به موجودات نگریست و حقیقت را دریافت. سپس گفت: «به راستی که من و این موجودات، یک نفس هستیم،

زیرا من، خود، آن ها را از نَفْسِ خویش خارج ساختم.» (۱)

## ۲\_۳\_۶. ردّ پای اسطوره ها در کتب تفسیر

۲\_۳\_۶. ردّ پای اسطوره ها در کتب تفسیر

همانند چنین اسطوره هایی، کم و بیش، در مورد همه حقایق تاریخی رقم خورده است. هر قومی، برای خود، تصویری از خلقت آدم و حوادث پیرامون آن آفریده است و کتب تفسیر ما سرشار از همین وهم بافی ها گشته اند. اندوهگنانه، برخی از این افسانه ها در لباس روایت و نقل معصوم به کتاب های ما راه یافته اند و برای گروهی، دین در همین حرف ها خلاصه می شود. «ابن خلدون» در این باب، تحلیل ارجمندی دارد:

سبب این امر آن است که عرب اهل کتاب و علم نبود و بدویت و نانویسی بر این قوم غلبه داشت. پس هر گاه همچون دیگر اقوام انسانی، اشتیاق می ورزید که از اسباب آفرینش و پیدایش هستی آگاه گردد، به سراغ اهل کتاب می رفت... و اهل کتاب، همان یهودیان بودند و نصرانیان تابع ایشان... این اهل کتاب آن گاه که اسلام آوردند، جز در احکام شرعی، بر دیگر دانش های خود باقی ماندند... و به این ترتیب، کتب تفسیر از منقولات ایشان سرشار گشت. و چون این امور از احکام عملی نبود، به دنبال تعیین درستی و نادرستی آن ها برنیامدند. (۲)

۱- قصّه الحضاره، ج ۳، ص ۳۴.

۲- مقدمه ابن خلدون، ص ۴۱۵.

### ۳\_۳\_۶. نگاه خردمندان قرآن به قصه آفرینش آدم

۳\_۳\_۶. نگاه خردمندان قرآن به قصه آفرینش آدم

همان قدر که آن افسانه‌های اسرائیلی و ناصواب با عقل و خرد سلیم ناسازگارند، نگاه قرآن به قصه آفرینش آدم با دانش می‌سازد و هیچ طعنی بر آن وارد نیست، در نگاه قرآن، انسان از طین (= خاک) آفریده شده است؛ خاکی که به صِلْصال (= گل خشک) و آن گاه حَمًّا مَسْنُون (= گل سیاه و بدبو) تبدیل گشته است و سپس حیات آدم از آن شکل گرفته است. (۱) یعنی همین تعفن که در خاک پدید آمده، زمینه رویش نهال انسان گشته است. با آن که قرآن کتاب علم نیست. همه آورده‌هایش علمی است و هرگز سخن خرافه و ضد علمی در آن راه ندارد. تصویر خلقت انسان در قرآن، دقیقاً با یافته‌های متین علمی در این باب نیز سازگار است که ریشه حیات را در خاک می‌داند. اما این که قرآن آفرینش هر جاننداری را از آب می‌داند، (۲) از آن روست که تا خاک با آب آمیخته نشود و در جوار آن نماند، حَمًّا مَسْنُون (= گل سیاه و بدبو) شکل نمی‌گیرد. پس آنچه جز همین مدلول قرآنی، برگرفته از خرافات تورات و انجیل به کتب تفسیری و روایی راه یافته است، با ذات قرآن ناسازگار است و باید آن را به دیوار کوبید. در پرتو همین نگرش قرآنی، روشن می‌شود که بسیاری از آرای علمی امروز در باب خلقت آدم با اندیشه دینی اصیل ناسازگاری ندارند و نباید با تعصب و خشک سری میان علم و

۱- حجر / ۲۶ و ۲۸ و ۳۳.

۲- انبیا / ۳۰.

دین تباین نمودار کرد و به این ترتیب سبب دوری عالمان از دین شد. اکنون تصویری را که قرآن، خود، ارائه کرده [خاکِ گِلِ خشک‌آمیزش با آب و تبدیل به گل سیاه و بدبو خلقت آدم] مقایسه کنید با آنچه بسیاری از مفسران آورده اند. مثلاً قرطبی می گوید:

خداوند، آدم را به دست خود آفرید. او پیکری بود از گِل به مدّت چهل سال از مقدار روز جمعه. پس فرشتگان بر او عبور کردند و از آنچه دیدند هراسان شدند، و بیش از همه ابلیس هراسید. پس بر او می گذشت و بر او ضربه می زد و آن پیکر به صدا درمی آمد، همچون صدای گل پخته... (۱)

#### ۴\_ ۶. شجره ممنوعه

#### ۴\_ ۶. شجره ممنوعه

اکنون باید از شجره ای سخن بگوییم که آدم از آن خورد. این درخت برای آدم کاملاً-معین بوده، زیرا قرآن با تعبیر «هذه الشَّجَره» (= این درخت معین) از آن سخن می گوید. اما قرآن برای ما اوصاف این درخت را ذکر نکرده است. اوصافی هم که از زبان ابلیس در قرآن آمده است، قطعاً با واقعیت سازگاری ندارند، بلکه از وسوسه های ابلیس بوده اند:

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءِ تَيْهَمَا وَقَالَ مَا نَهَكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَينِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ. (۲)

۱- تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۲۸۰.

۲- اعراف / ۲۰. نیز بنگرید به: طه / ۱۲۰.

پس شیطان آن دو را وسوسه کرد، تا شرمگاهشان را که از آنها پوشیده بود در نظرشان آشکار کند. و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت منع کرد تا مبادا از فرشتگان یا جاویدانان شوید.

با این حال، کتب تفسیر کوشیده اند تا نوع و اوصاف این درخت را تعیین کنند و در این تلاش، به هر رطب و یابسی استمساک کرده اند. مثلاً آن را خوشه گندم، درخت انگور، درخت انجیر، درخت کافور، درخت دانش، و درخت جاودانگی پنداشته اند. بسیار دور می نماید که برای این تعبیر و تفاسیر متفاوت و متهافت، ریشه ای استوار و متین از سنت و روایات وجود داشته باشد. همین که قرآن نوع این درخت را معلوم نمی کند \_ با آن که برای آدم و حوّا معین فرموده بوده است \_ دلیل آن است که نوع آن هیچ نقشی در پیام قصّه ندارد و ویژگی خاصی آن را از درخت دیگر ممتاز نمی سازد. همین نشان می دهد که نهی آدم از نزدیک شدن به این درخت، صرفاً برای آزمودن او در برابر فریب های ابلیس بوده است:

وَلَقَدْ عٰهَدْنَا اِلٰى اٰدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا. (۱)

و ما پیش از این با آدم پیمان بستیم ولی فراموش کرد، و شکیباییش نیافتیم.

## ۵ \_ ۶. هدف قصّه آدم

### ۵ \_ ۶. هدف قصّه آدم

با عنایت به این مسأله مهم، می توان فهمید که اصل قصّه آدم برای آن نیامده است که چگونگی خلقت انسان را برای ما فاش سازد. هدف مهم از

ذکر این هبوط، نمایاندن یک پیام بزرگ اخلاقی است:

آن گونه که در قرآن آمده است، قصه هبوط آدم پیوندی با پیدایش نخستین انسان بر این کره خاکی ندارد. هدف این است که بگوید: این انسان می تواند از بدویت شهوت غریزی تا آگاهی به این که نفسی آزاد و قادر به شک و عصیان دارد، بالا رود.

پس هبوط یک فساد اخلاقی نیست، بلکه انتقال انسان است از شعوری ساده به سوی نخستین بارقه شعور آگاهانه ... که نوعی است بیداری از خواب طبیعت.

قرآن هرگز زمین را میدان عذاب انسان و زندان یک موجود زشت عنصر که خطایی اصلی مرتکب شده، نمی شمارد.

نخستین معصیتی که از انسان سرزد، در حقیقت آغازین کار آزادانه او بود. و از همین رو، خداوند توبه آدم را پذیرفت و او را آمرزید، همچنان که در قرآن آمده است. (۱)

## ۶\_۶. بهشت آغازین

### ۶\_۶. بهشت آغازین

در باب بهشتی که آدم از آن هبوط کرد، نیز باید گفت که بسیاری از مفسران معتقدند این بهشت ماورای حشر قرار داشته، یعنی بهشتی بوده از بهشت های آسمانی که به تقوا پیشگان در آخرت مژده داده شده است. باید

---

۱- اقبال لاهوری: تجدید التّفکیر الدّینی الاسلامی، ص ۹۹.

دانست که تعبیر «جَنَّت» در مواردی از قرآن برای همین باغ های زیبا و شکوهمند زمینی نیز آمده است. (۱) از آن سو، شاهدی یافت نمی شود که جَنَّتِ آدم را منحصر در بهشت آسمانی سازد. واژه «هبوط» نیز شاهدی بر این معنا نیست، زیرا لازم نیست هبوط و فرو آمدن حتما از آسمان باشد. در خود قرآن آمده است: «اهبطوا مصرا». از مفسران، ابومسلم اصفهانی و قرطبی به همین نظر گرویده اند که مراد از جَنَّت در قصه آدم، باغی زمینی بوده است. (۲) اقبال لاهوری می گوید:

سببی نیست تا فرض کنیم که جَنَّتِ قصه آدم، باغی است ماورای حسّ ما که انسان از آن به زمین هبوط کرده باشد. طبق خود قرآن، انسان از این زمین بیگانه نبوده است؛ زیرا می گوید: «والله أنبتکم مِنَ الْأَرْضِ نباتا». پس جَنَّتِ که در این قصه آمده، همان نیست که خداوند جایگاه جاودان متقیان خواهد ساخت. (۳)

همین مقدار مختصر که قصه آدم را کاویدیم، برای آن بود که نشان دهیم در بررسی قصه های قرآن و کشف پیام های آن ها باید از خود قرآن و ظهورهای کلامی آن و شواهد و قرائن از آیات دیگر مدد جست. هر گونه

۱- بقره / ۲۶۵ و ۲۶۶؛ کهف / ۳۲ و ۳۳ و ۳۹ و ۴۰. اصولاً جَنَّت مکانی است پوشیده از درخت، به گونه ای که هر که در آن وارد شود لایه لایه شاخ و برگ درختان، پوشیده = مَجْنُون گردد. لغت «جن» نیز از همین ریشه و با همین وجه نامگذاری است، زیرا از چشم ما پوشیده و ناپیداست.

۲- مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۶۷؛ تفسیر قرطبی، ج ۷، ص ۱۷.

۳- تجدید التّفکیر الدّینی الاسلامی، ص ۹۸.



گرویدن به اسطوره های برخاسته از انجیل و تورات تحریف شده و افسانه های هندی و چینی، گرچه در آرا و مکتوباتِ مفسّران و نویسندگان اسلامی باشد، جز احتجاج از حقیقت ثمری ندارد. و این هم، عین بی ثمری است. بادا که تا پای و پویه ای هست، در راه رسیدن به حقیقت باشد؛ آمین!

والسّلام علی المهدیّ

## منابع

### منابع

\* قرآن کریم با ترجمه استاد عبدالمحمد آیتی

سروش (واحد احیای هنرهای اسلامی)، سوم، ۱۳۷۱.

۱. آفرینش هنری در قرآن

سید قطب / محمد مهدی فولادوند، بنیاد قرآن، دوم، ۱۳۶۰.

۲. اسرار البلاغه

عبدالقاهر جرجانی، تحقیق ه. ریتز، استانبول، ۱۹۵۴.

۳. بحوث فی قصص القرآن

عبدالحافظ عبد ربّه، دارالکتاب اللبنانی، بیروت، اول، ۱۳۹۲.

۴. تاج العروس

زبیدی، کویت، ۱۳۹۹.

۵. التّصویر الفنّی فی القرآن

سید قطب، دار الشّروق، هفتم، ۱۴۰۲.

۶. تفسیر طبری (جامع البیان عن تأویل القرآن)، ج ۱

محمد بن جریر طبری، تحقیق محمود محمد شاکر و احمد محمد شاکر،

مصر، ۱۹۵۷.

٧. التفسير الكبير و مفاتيح الغيب

محمد بن عمر فخر رازي، المطبعة البهية المصريه، ١٣٥٧.

٨. تفسير الكشاف

زمخشري، دار الكتاب اللبناني، بيروت.

٩. خصائص القصه الاسلاميه

مأمون فريد جرار، دار المناره للنشر والتوزيع، السعوديه، اول، ١٩٨٨.

١٠. السرد القصصي في القرآن الكريم

ثروت اباطه، دار نهضة مصر للطبع والنشر.

١١. سيكلوجيه القصه في القرآن

تهامي نقره.

١٢. الصّحاح

جوهرى، دارالعلم للملايين، بيروت، دوم، ١٣٩٩.

١٣. فرهنگ قصه هاى پیامبران

مه دخت پورخالقى چترودى، آستان قدس رضوى، اول، ١٣٧١.

١٤. الفن القصصي في القرآن الكريم

محمد احمد خلف الله، مكتبه انجلو المصريه، سوم، ١٩٦٥.

١٥. في ظلال القرآن، ج ٤

سيد قطب.

١٦. القرآن والقصه الحديثه

محمّد كامل حسن محامى، دارالبحوث العلميه، بيروت، اوّل، ١٣٩٠.

١٧. قصص القرآن في مواجهه ادب الزوايه والمسرح

احمد موسى سالم، دارالجيل، بيروت، ١٩٧٧.

١٨. القصص القرآني في منطوقه و مفهومه

عبدالكريم خطيب، دار المعرفه، بيروت.

١٩. قصه گويي و نمايش خلاق

ديويي چمبرز / ثريا قزل اياغ، مركز نشر دانشگاهي، اول، ١٣٦٦.

٢٠. لسان العرب

ابن منظور، دار صادر، بيروت.

٢١. المنار، ج ٤

محمد رشيد رضا.

٢٢. منهج الفن الاسلامي

محمد قطب.

٢٣. منهج القصه في القرآن

محمد شديد، شركه مكنتبات عكاظ، اول، ١٤٠٤.

٢٤. الميزان في تفسير القرآن، ج ٧

محمد حسين طباطبائي، دار الكتب الاسلاميه، چهارم، ١٣٦٢.

٢٥. و اما بعد...

رضا رهگذر، حوزه هنري سازمان تبليغات اسلامي، اول، ١٣٦٦.

## کارنامه این قلم:

کارنامه این قلم:

نگارش

۱. فلسفه حقوق بشر (تقریر مباحث آیه الله جوادی آملی)، مرکز نشر اسراء، اول، ۱۳۷۵. (تنظیم و تحریر این اثر، جز مقدمه، سراسر از آن حقیر است.)
۲. بیطرفی در حقوق بین الملل اسلامی (رساله کارشناسی ارشد حقوق بین الملل از دانشگاه شهید بهشتی).
۳. معیار نامه بررسی و گزینش کتب کودکان و نوجوانان، اداره کل امور تربیتی، (با همکاری).
۴. هدیه ای از دوست، مرکز تحقیقات اسلامی جانبازان، اول / ۱۳۷۵، دوم / ۱۳۷۶.
۵. بر ساحل سخن (آیین درست نویسی و شیوانگاری)، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، اول و دوم / ۱۳۷۶، سوم / ۱۳۷۷.
۶. شیوه نامه دائره المعارف امام حسین (ع)، پژوهشکده تحقیقات اسلامی سپاه، اول، ۱۳۷۷.
۷. زخم، پرواز، دیدار (کربلا در آینه جانبازی)، مرکز تحقیقات اسلامی

جانبازان، اوّل، ۱۳۷۷.

۸. مبانی هنری قصّه های قرآن، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، اوّل، ۱۳۷۷.

ترجمه

۹. جهاد و حقوق بین الملل اسلامی، ظافر القاسمی.

۱۰. ارتباط صهیونیستی، آلفرد لیلیانتال، زیر چاپ.

۱۱. بهشت ارغوان، کمال السّید، پارسایان، اوّل / ۱۳۷۵، دوم / ۱۳۷۶.

۱۲. چراغ شقایق (پیام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عبدالله بن مسعود)، پارسایان، اوّل، ۱۳۷۶.

۱۳. در آستان جانان (برگردانی نواز زیارتنامه حضرت معصومه علیها السلام)، زائر، اوّل، ۱۳۷۵.

۱۴. در حریم نور (ترجمه دعاهاى ماه رجب و شعبان و رمضان)، پیام مهدی علیه السلام، اوّل، ۱۳۷۷.

ادبیات کودکان و نوجوانان

۱۵. با هم باشیم، تربیت، اوّل، ۱۳۷۷.

۱۶. پناه چلچله ها (دمی با ابوطالب: یار پیامبر)، پارسایان، اوّل، ۱۳۷۶.

۱۷. کتاب من: قرآن، تربیت، اوّل، ۱۳۷۳.

۱۸. چرخ پیر قصّه می گوید، تربیت، اوّل، ۱۳۷۳.

۱۹. دوستی به نام نیرو، تربیت، اول، ۱۳۷۷.

همراه با ویرایش بیش از چهل کتاب و مجموعه؛ و نیز نگارش و ویرایش و ترجمه صدها متن رادیویی و مقاله مطبوعاتی از سال ۱۳۶۰.

والحمد لله رب العالمین



بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

